

بہائیان و ایران آئندہ

ب . ہمایون

پیشگفتار

۱	انسان و آیین
۵	پرورش
۸	آموزش
۱۵	نوسازی اقتصادی
۲۹	برابری حقوق زن و مرد
۳۶	دخالت در سیاست
۴۵	نظام سیاسی
۵۹	نوسازی نظام سیاسی
۶۵	علل پسماندگی ایران و راه غلبه بر آن
۷۸	نوسازی فرهنگی
۱۰۱	سخن پایانی

«آنچه اکنون مایه نگرانی است و باید گفت که در رأس مسایل ایران قرار دارد، علایم گسیختگی در اخلاق عمومی است.

درست روشن نیست که مبانی اخلاقی جامعه ایرانی - بخصوص در شهرهای بزرگ و تهران - روی چه سنگی بند است... منظور آن است که خارج از استثناها یک جوّ بریدگی از مبادی، حاکم است. اخلاق اجتماعی، بطور کلی، یا از وجدان و شناخت، یا از معتقدات دینی، و یا از عرف تمدنی و گاهی از هر سه الهام می‌گیرد و البته در جهت دیگرش قانون ضامن اعمال آن است.

ما اکنون وقتی از خود می‌پرسیم، کدام یک از اینها رفتار جامعه ایرانی را هدایت می‌کند در جواب لنگ می‌مانیم. چون استثناها را کنار بگذاریم می‌بینیم که هیچ قشر و دسته‌ای از این گسیختگی معاف نیست.

با آنکه پیوسته حرف مذهب و تعالیم اخلاقی زده می‌شود، زیاد نیستند کسانی که آنرا بگوش گرفته باشند. حتی مشاهده می‌شود که پوشش مذهبی از جانب عده‌ای نوعی حایل بی‌اخلاقی قرار گرفته است. بی‌اعتمادی به حدی رسیده است که هیچ کس به هیچ مقام، هیچ اعتبار و فضیلتی، جز پول نقد اعتماد نمی‌کند و دری نیست که با دست آن به روی شما باز نشود.

شکاف نسل‌ها، افزایش طلاق و گسیختگی خانوادگی، سرد شدن نگاه‌ها و نوعی خفقان عاطفی، همه اینها حاکی از تزلزل اخلاقی است که می‌تواند جامعه‌ای را تا پای انفجار یا اضمحلال ببرد.

در دو چهرگی هیچکس کار جدی انجام نمی‌دهد زیرا مقصود نه انجام کار، بلکه وانمود کار است هوش‌ها و استعدادها در جهت تلبیس رشد می‌کنند و نتیجه‌اش تحلیل رفتن جمع بسود فرد و تحلیل رفتن اصل به سود قلب خواهد بود.

انسان تنها به نام انسان، انسان نیست. اگر (آوا) از او دریغ شد که بزرگ‌ترین ودیعه اوست، دونه‌مندی و خاکساری بصورت یک خصلت اجتماعی درمی‌آید. تجربه‌های ناکام این هشتاد ساله مشروطه باید اکنون دیگر چشم‌های ما را باز کرده باشد. اگر الان نیاموزیم پس دیگر کی؟»

کوتاه شده مقاله «از کشتی غرق شده، کسی جان بدر نمی‌برد.»

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، کیهان (لندن) شماره ۴۴۸.

پیش گفتار

بهائیان معتقدند بر پای و بر جایی موازین اخلاقی و همچنین رشد معنوی فرد و جامعه، مدیون ادیان الهی است و همه ادیان و مصلحان در راه این هدف مشترک کوشیده اند. فراتر از آن، پیامبران به وضع قوانین و حدودی نیز همت گمارده‌اند که به اوضاع مشخص و مرحله رشد جوامع نظر داشته و در هر زمانه‌ای دگرگون می‌شوند.

آئین بهائی را نخستین آئین جهانی می‌دانند. بدین مفهوم که راهنمایی‌ها و احکامی ارائه داده است که به مشکلات بشری در سطح جهان و تعالی نوع انسان در همه دنیا نظر دارد و خواستار همزیستی اقوام، ملت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در مجموعه‌ای رنگارنگ و همبسته است. ترک تعصبات مذهبی، ملی و نژادی و جستجوی حقیقت به کمک دین، دانش و خرد مبانی آموزش‌هایی است که بنیانگذار آئین بهائی در حدود یک قرن و نیم پیش در آثار پرشماری به جهانیان اعلان نمود.

این آئین نوین در نیمه قرن نوزدهم در ایران پدید آمد و گرچه اکنون میلیون‌ها نفر تا دورترین نقاط دنیا به موازینش ایمان دارند و از آن پیروی می‌کنند، ایرانیان بهائی همچنان جمع بزرگی از بهائیان را تشکیل می‌دهند.

ظهور آئین بهائی در ایران موجب پیوندی عمیق میان این آئین با زبان، فرهنگ و جامعه ایرانی گردید و در نتیجه پیروانش در سراسر جهان ستایشگر سرزمینی هستند، که آئینشان در آن پدید آمده است و از راه نوشتارهای بهائی که بیشتر زبانها ترجمه شده است، با فرهنگ ایرانی نیز آشنا می‌شوند.

از سوی دیگر در آثار بهائی سخنان و اشاره‌های بسیاری یافت می‌شود، که مشخصاً به ایران و جامعه ایرانی مربوط است و در آنها راهنمایی‌هایی برای نوسازی و بهسازی کشور ارائه شده است.

مجموعه این مطالب در چهارچوب موازین کلی آئین بهائی، نمائی از آنچه بهائیان برای ایران آرزو دارند و در راه تحقق آن می کوشند، بدست می دهد.

قابل توجه اینکه هرچند بهائیان در احساس طبیعی مهر به میهن با همه دیگر ایران دوستان شریکند، دلبستگی به ایران یکی از جوانب اعتقادات دینی شان را تشکیل می دهد؛ چنانکه ایران را سرزمینی مقدس می دانند و به آینده ای درخشان برای آن، نه تنها امیدوارند، بلکه ایمان دارند.

نوشته حاضر می کوشد بطور فشرده آرزوها و آرمانهای بهائیان برای ایران را بازگو کند. اینجا و آنجانب به کوششهای جامه بهائی در یک قرن و نیم گذشته و شخصیتهایی که از میان بهائیان برخاسته اند اشاراتی شده است.

روشن است که اشاره به خدمات بهائیان به این معنی نیست که فریافت و خدمات دیگر ایرانیان میهن دوست را قدر ندانیم و یا به کوششهای وابستگان به دیگر ادیان و مکاتب در راه بهسازی میهن مشترکمان بی توجه باشیم. بلکه تنها هدف آن است که ببینیم کردار و رفتار بهائیان تا چه حد در جهت تحقق گفتار و آئین شان بوده است.

انسان و آئین

ادیان با آنکه در طول تاریخ به چهره‌های گوناگون ظهور نموده‌اند، هدف مشترکشان همانا تعالی نوع انسان بوده است.^۱

از این رو نیز همه ادیان دارای بنیادهای اخلاقی‌اند، که از طریق آنها به جوامع بشری انتقال یافته؛ رفتار پیروان را ظرافت می‌بخشد و نیکی را در جامعه استوار می‌سازد.^۲

هر آئینی اصولی برای رفتار اجتماعی و موازینی برای تحقق معنویت فردی وضع کرده که متناسب با مرحله رشد جامعه بوده است. بدین سبب آزادی و شکوفایی انسان و تحقق نسبی عدالت اجتماعی را ملزم به پیروی از آئینی می‌دانند که به مرحله رشد اجتماعی منطبق باشد.^۳

بنابراین دیانتی که دوره‌اش به سر آمده باشد، نه تنها نمی‌تواند جوابگوی نیازهای زمانه باشد و باعث رشد انسانی و پیشرفت اجتماعی گردد، بلکه فرد و جامعه را به اوضاع زندگی گذشته پایبند می‌کند.

همچنان که در هر کشوری قوانین و موازین حاکم، حقوق و وظایف شهروندان را تعیین می‌کنند و اگر این قوانین متناسب با نیازهای جامعه باشد، همزیستی زیای اجتماعی تأمین می‌گردد، موازین اخلاقی و سرشت معنوی نیز باید بر رفتار افراد حاکم باشد.^۴

۱ «مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند.» بهاء الله، منتخبانی از آثار...، ص ۱۳۴.

۲ «انسان باید ممتاز از حیوان باشد و امتیاز انسان به این است که سبب راحت و آسایش دیگران گردد و الأ راحت و استفاده شخص باشد. جمیع وحوش و طیور به آن فائز.» مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۴.

۳ «دین باید محرک باشد و روز به روز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرک ماند، افسرده گردد و پژمرده شود.» عبدالبهاء خطابات، ج ۲، ص ۷۲.

اگر در جامعه‌ای منش اخلاقی و تربیت معنوی استوار نگشته باشد، بهترین و دقیق‌ترین موازین نیز قابل اجرا نیستند و ثمری ندارند. از سوی دیگر در جامعه‌ای که بر آن قوانین ظالمانه و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی حاکم است. مجالی برای رشد اخلاقی و تعالی معنوی نمی‌ماند.

بدین جهت در آثار بهائی به تنظیم قوانینی در جهت بهبود وضع زندگی مادی جامعه نیز توجه شده است. هرچند تربیت اخلاقی و اجتماعی، اساس و بنیان زندگی و عامل عمده برای رشد و پیشرفت همه جانبه نوع انسان تلقی می‌گردد. تابدانجا که پیامبران الهی به عنوان آموزگاران والای جوامع بشری شناخته شده‌اند.

آموزگاران الهی تنها به بیان موازین اخلاقی اکتفا نکرده‌اند، بلکه خود نمونه رفتار شایسته بوده‌اند و به همین کوششها نیز به جایگزینی فضایل انسانی در جامعه بشری موفق شده‌اند. شاهد آنکه والاترین انسانها در تاریخ بشر را در میان مؤمنان به ادیان می‌یابیم که گهگاه به آسمان تقدس سر سوده‌اند.^۵

در دیانت بهائی رشد فردی و اصولاً ارتقا به جایگاه انسانی وابسته به تربیت و تعلیم است. از اینرو آموزش و پرورش مهمترین و فراگیرترین مطلبی است که در این آئین مورد توجه قرار دارد.^۶

هدف از آموزش و پرورش آن است که انسان به موجودی آزاده، پُردانش و هوش و آراسته به والاترین فضایل بدل گردد. انسانی که در مقابل هیچ انسانی دیگر سر فرو نمی‌آورد؛ نه نزد دیگری یه گناهیانی اعتراف می‌کند و نه کسی را میانجی مهرایزدی قرار می‌دهد. بر نیک و بد اعمال و رفتار خویش آگاه

^۴ «اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست. بی‌دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله علاج است. اگر علاج سبب مرض شود البته بی‌علاجی بهتر است... دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد «عبدالبهاء امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۴.

^۵ «اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه از او ظاهر نشود.» بهاء‌الله

^۶ «رکن اعظم علم و دانائی است و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقایق کونیه و اسرار الهی «عبدالبهاء، منتخباتی درباره تعلیم و تربیت، ص ۶۷.

است و چنان از بدی می پرهیزد، که گوئی رفتار ناشایست را چون کیفر و جزا می داند. جز به راستی سخن نمی گوید که کردارش گواه راستی گفتار اوست.^۷

ترس از مجازات نیست که او را به نیکی وامی دارد بلکه تنها مهر به یزدان پاک، کشش به رفتار شایسته را در او برمی انگیزد و از این راه به تعالی معنوی و روحی اش کمک می کند.

معنویت اخلاقی و بنیادهای رفتار انسانی در آئین بهائی به افقهای وسیع و تازه ای دست یافته است.^۸ چنانکه در این پهنه نیکی به ضمیر فردی و ملاک وجدانی محدود نمی شود بلکه مستقیماً تعیین کننده رفتار اجتماعی است.

نه تنها به دوستان و یاران که به دشمنان و بدکاران نیز باید به دیده مهر و شفقت نگریست. از انتقام و آزار ابا نمود که خیرخواهی و خطاپوشی پیشه کرد.^۹ نه تنها باید از دروغ و بدگویی و پرخاش پرهیز کرد، به ستایش نیکی های دوست و دشمن زبان گشود. در مقابل ظلم و تجاوز به مقابله دست نزد که ظالم متجاوز را در آغوش محبت گرفت.

اگر پرسیم در این جهان پراز بیداد و دشمنی، از انسانهایی به این منش و رفتار چه بر می آید؟ باید به شناخت این حقیقت برافرازیم که تنها با رفتار مهرورزانه می توان تسلسل دشمنی ها را از میان برداشت و در ستمگر مستبد به حساسیتی انسانی دامن زد. تنها راه چیرگی بر دشمن تبدیل آن به دوستی است. و گرنه، نتیجه همه ستیزه های انتقام جویانه و رفتار به «چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان» بشریت امروزی است که تا مقام شایسته انسان بسیار فاصله دارد. و اگر پرسیم، آیا اصولاً در این جهان چنین رفتاری و تحقق چنین معنویتی ممکن است، کافیتست به تاریخ زندگی بهائیان در ایران بنگریم، تا

^۷ «ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار کردار است.» بهاء الله . امر و خلق، ص ۲۱۱.

^۸ «به دشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است و به جفاکار چنان معامله نماید که لایق یار خوش رفتار.» عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۳.

^۹ «با دشمنان و دوست هردونکویی کن ... به دل خیرخواه عموم باش با جمیع در صلح و صلاح باش و هم را ستایش نما.» عبدالبهاء، مکاتیب، ص ۲۸۰.

نمونه‌های بسیاری از تبلور موازین والای اخلاقی بیابیم. البته در میان پیروان دیگر عقاید و افکار نیز نمونه‌های بارز کردار نیک فراوانند؛ اما آنچه که بهائیان را برانگیخته است تا در این میدان برای نیل به مقامی ممتاز بکوشند؛ برخورداری از تربیتی آگاهانه و فعالانه است.

پرورش

آنچه در آئین بهائی درباره جوانب گوناگون تربیت نظری و عملی مطرح گشته، تربیت را اهمیت بی‌نظیر بخشیده است. مقام انسانی تنها به تربیت دست یافتنی است و بدان آدمی می‌تواند به والاترین مراتب دست یابد.^۱

از سوی دیگر فرد تربیت نیافته و دور از موازین اخلاقی می‌تواند از حیوان درنده پست‌تر باشد. زیرا درنده‌خویی ناشی از غریزه حفظ حیات حیوان است، در حالیکه آدمیانی یافت می‌شوند که درندگی‌شان حد و مرزی ندارد. از این نظر کافی است ببینیم، تفاوت رفتار و کردار میان آدمیان می‌تواند بیشتر باشد، تا میان نوع انسان و حیوان.^۲

اهمیت تربیت در آن است که زندگی شایسته و گسترش‌نیکی در جامعه بشری بدون پرورش انسان آگاه به مقام انسانی و آراسته به مزایای اخلاقی ممکن نیست. تا بدان حد که باید گفت، همه نابسامانی‌های زندگی فردی و اجتماعی ناشی از نارسایی پرورش اخلاقی است.

برخی مکاتب بر این باورند که به‌جای پرورش باید به تحقق عدالت و پیشرفت مادی توجه داشت و با از میان رفتن ظلم و فقر، بخودی خود انسانها شایسته به‌ظهور خواهند رسید. در واقع جهان امروز را تا حدزیاد بیاید نتیجه عملکرد این نوع عقاید دانست، که در آن با وجود پیشرفت‌های مادی، دامنه بیدادگریهای اجتماعی و خشونت‌های ددمشانه به نهایت رسیده است.

^۱ «مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین. والایست تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود.» بهاءالله

^۲ «از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماند شیم غیر مرضیه‌اش تراید یابد. پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است... بر فرض تصور اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شرو مدلّ برخوردار است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است چه که این ادعا به قول تمام نشود بلکه عمل لازم.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۱۱۵.

بهایان چون دیگر پیروان ادیان الهی و مکاتب انسان دوستانه برآنند که بدون گسترش منش اخلاقی هیچگونه گرونی مثبت اجتماعی ممکن نیست و همزیستی شایسته انسانی در هیچ محدوده‌ای از محیط خانواده تا روابط بین المللی استوار نمی‌گردد. اهداف تربیتی بهائی به چشم‌اندازهای گسترده‌ای نظر دارند. با توجه به این گفته معروف که تربیت کودک را باید بیست سال پیش قائلند. تا آنجا که اصولاً نابرابری موجود میان دو نیمه جامعه را ناشی از عدم توجه کافی به تعلیم و تربیت زنان می‌دانند.

هر چند که مادر به‌عنوان نخستین پرورنده کودک از نقش بارزی برخوردار است^۳ اما پدر نیز باید در امر تربیت مشارکت کند. تا بدان حد که اگر از وظیفه آموزش و پرورش سر باز زند، «حق پدری ساقط شود»^۴ حفظ کانون خانواده به‌عنوان نخستین کاشانه محبت برای فرزندان از اهمیت خاصی برخوردار است و مرد وزن باید با استفاده از همه امکانات به فراهم آوردن محیط خانوادگی هر چه مناسبتری بکوشند.^۵

^۳ مادران «در نهایت لطافت و مهربانی طفل را پرورش دهند.» عبدالبهاء

اول مربی طفل مادر است. زیرا طفل مانند شاخه‌سبز و تر، هر طور تربیت شود نشو نما نماید، اگر تربیت راست، راست شود و اگر کج، کج شود.» عبدالبهاء منتخباتی درباره تعلیم و تربیت، ص ۴۱.

^۴ گنجینه حدود و احکام، ص ۸۹.

^۵ «و چون طفل اندکی بنای احساس و ادراک نماید باید مادر تأسیس آداب و تربیت کند... البته صد البته مراعات این مطلب بنماید تا سر رشته بدست آید. اطفال اگر از بدو طفولیت چه جسمانی چه روحانی خواه از جهت صحت و خواه از جهت تربیت مواظبت نشود، بعد بسیار مشکل است که تبدیل و تغییری حاصل گردد. مثلاً اگر طفل در بدایت محافظه نگردد و صحت تام نیابد و بنیه چنانکه باید و شاید قوت نگیرد و جسم ضعیف ماند، من بعد آنچه بشود چندان تأثیری ندارد.» عبدالبهاء

«مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی ببیند ستایش کند و تحسین نماید و تسریر خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی‌قاعده‌ای صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید حتی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جایز نیست. بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد.» عبدالبهاء، امر و خلق ج ۳، ص ۳۳۵.

تربیت باید دو هدف را دنبال کند: یکی آنکه در اوان کودکی فضایل نیک را در فرد پرورش دهد؛ زیرا هر چه سن بالاتر می‌رود، تربیت مشکل‌تر می‌شود. چنانکه تجدید تربیت بزرگسالان امری تقریباً ناشدنی است.^۶ تربیت در اوان کودکی آثاری از نازدودنی بجا می‌گذارد و جاگیرشدن ویژگی‌های والای انسانی در روان کودک، او را قادر می‌سازد، زندگی سرافراز و شایسته‌ای را حتی در شرایط نابسامان مادی و اجتماعی آغاز کند.^۷

هدف دیگر به اثرات اجتماعی تربیت نظر دارد و در چهارچوب آن باید همه کودکان جهان بر مدارای یکسان، بر پایه مهرورزی و نوع دوستی تربیت یابند. برآستی نیز تنها راه دست‌یابی به تفاهم واقعی و همبستگی پایدار جهانی، پرورش کودکان بر موازینی مشترک خواهد بود. علوم تربیتی ثابت کرده‌اند که در کودکان هیچگونه تبعیض طبقاتی، نژادی و یا جنسی سرشته‌نیست و همه این موانع ذهنی، القایی هستند.^۸

^۶ «آنچه در اوایل عمر مرکوز اذهان شود و مدتی طفل در آن نشو و نما کند چنان رسوخی در قلبش نماید که طبیعت ثانویه شود.» عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۵۱، ص ۶. «اطفال را بسیار باید مواظبت و محافظت و تربیت نمود. اینست حقیقت و شفقت پدر و مادر. و الّا علف خودرو گردند و خیر و شر ندانند.» عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۲۴۷، ص ۲۹.

^۷ «تعلیم و تربیت نونهالان از اعظم خدمات درگاه کبریاست... ولی قیام به این خدمت بسیار مشکل است و از عهده برآمدن مشکل‌تر.» لوح میرزا بابا معلم تبریزی.

^۸ «چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد، بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق این مسایل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۴.

آموزش

پس از پرورش، آموزش مهمترین نقش را در رسیدن به مقام انسانی داراست و دانشمند حقیقی نمایانگر واقعی عالم بشری است.^۱ در آثار بهائی این موضوع با چنان دقتی مطرح گشته که تنها در آثار متخصصین آموزش و پرورش دیده می شود. برخی از راهنمایی ها در این باره چنین اند:

۱- آموزش اجباری، همگانی و رایگان باید از پنج سالگی آغاز شود. هر چند که در ابتدا بصورت

بازی باشد و مثلاً کودکان با حروف الفبایی که به شکل شیرینی تهیه شده آشنا شوند.^۲

۲- پیش از هر چیز خواندن و نوشتن پارسی فاخر^۳ ضروری است و از بر کردن نظم و نثر و تشویق

به نطق و بیان نیز از همان اوان توصیه شده است.

۳- با توجه به استعداد کودکان در فراگرفتن آسان زبان، باید علاوه بر زبان مادری به آموزش

زبانهای قومی، ملی و بین المللی همّت گذاشت. زبان از سویی نشان دهنده هویت فرهنگی و از

^۱ «انسان دانشمند نمایانگر حقیقی عالم بشریت است زیرا از طریق فکر و منطق و تفحص و تمعن از آنچه به عالم انسانی ارتباط دارد اطلاع یابد و از مقام و منزلت و اوضاع و احوال و وقایع عالم بشری آگاه شود، عالم سیاست و معضلات اجتماع را مطالعه نماید و تار و پود مدنیت نوع انسان را بسازد... (این پایه و بنیان هر تقدم و پیشرفت فردی و ملی است و بدون قوه تفکر و تفحص ترقی و تعالی غیر ممکن و محال است.» ترجمه به مضمون از مکاتیب عبدالبهاء

«اعظم متقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیا است... اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علماست و اشرف مرکز عالم انسانی مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب روشنایی عالم است علم سبب راحت و آسایش است، علم سبب عزت عالم انسانی است.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۸۱.

^۲ «اطفال باید از پنج سالگی در تحت تربیت داخل شوند، یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و ادب بیاموزند...» عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، ص ۵۹.

^۳ «بکوش که در زبان فارسی نهایت مهارت را حاصل نمایی.» عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۱. «امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان (پارسی) را ستایش نمایند سزاوار است.» بهاء الله، پیام ملکوت، ص ۱۱۱.

سوی دیگر مهمترین وسیله تفهیم و تفاهم. در آئین بهائی هر چند کوشش برای حفظ هویت قومی و ملی ستایش می‌شود، اما با توجه به اهمیت ویژه زبان در نزدیکی و تفاهم، اختراع و یا انتخاب زبانی جهان‌شمول در کنار زبان ملی توصیه شده‌است.^۴

۴- در کلاسهای بالاتر در کنار آموزش دانش‌ها از هر رشته، آموزش فنی توصیه می‌گردد. بحدی که شایسته‌است، نوآموزان پیش از ظهر آموزش نظری و بعد از ظهر آموزش فنی یابند.^۵

۵- آموزش ابتدای برای همه پسران و دختران در همه دروس یکسان باشد و در مرحله بالاتر بنا به استعداد و علاقه، تکیه بیشتر بر علوم نظری و یا آموزش فنی قرار گیرد.^۶

۶- تربیت آموزگاران با تجربه و لایق و پر محبت پایه و اساس هر آموزشگاهی است. زیرا در مدرسه نیز امر پرورش بر آموزش مقدم است و این تنها از سوی آموزگاران می‌تواند تحقق یابد که خود نمونه و سرمشق اخلاق شایسته باشند. فراتر از این، در آئین بهائی اهمیت ویژه‌ای برای رابطه میان آموزگاران و دانش آموزان در نظر گرفته شده‌است. تا بدان حد که آموزگار می‌تواند از شاگرد ارث ببرد.^۷

^۴ «از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می‌گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می‌شود آن است که السن مختلفه به یک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط، باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر بگریک لسان اختیار کنند چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند.» عبدالبهاء. «تکلم به دو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا به یکی منتهی گردد تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه واحده و قطعه واحده مشاهده شود.» بهاءالله، کلمات فردوسی.

^۵ «هر روز از صبح تا ظهر درس بخواند و از ظهر تا قریب غروب به تحصیل صنعت مشغول گردد.» عبدالبهاء، تربیت بهائی، ص ۲۵.

^۶ «چون مبادی علوم را تمام کنند هر کس بتواند و هوس نماید فنون متعدده در مکاتب عالی تحصیل نماید. ولی عموم به تحصیل فنون عالی نتوانند مشغول گردند باید اطفال را به مکتب صنایع فرستاد تا تحصیل صنایع نمایند و چون در صنعتی مهارت حاصل کنند، آنوقت ملاحظه نمایند که میل و رغبت طفل در چه چیز است اگر چنانچه به تجارت است به تجارت و اگر به صنعت است به صنعت و اگر به معارف است به نشر معارف و اگر به سایر وظایف انسانی است هر کدام را میل و رغبت و استعداد داشته باشد به آن محول نمایند.» عبدالبهاء، مکاتیب.

^۷ در صورت فقدان وصیتنامه، در آئین بهائی به معلمان ۴٪ ارث می‌رسد و آموزگاری شریفترین کار است. «معلمی اطفال... شریفترین حرف و صنایع اشغال است و این وظیفه اگر چنان که باید و شاید ایفا گردد نتایج کلیه حاصل شود.» عبدالبهاء، نامه به غلامحسین زائر.

۷- در آموزشگاهها باید امکان هر گونه ورزش جسمی و فکری مهیا باشد و بویژه بوسیله آشنایی با هنرها قابلیت فراگیری و ابتکارافزایش یابد. زیرا آموزش تنها فراگرفتن علم و فن نیست، بلکه باید راه استفاده از دست آوردهای فرهنگی به منظور شکوفایی شخصیت و ذوق فردی را به نوآموزان نشان دهد. در این میان موسیقی را ویژگی شگفت‌انگیزی استو به‌عنوان یک محرک عاطفی در رشد و یادگیری کودک نقش بارزی دارد و بدان «قریحه و استعداد طبیعی که در نهاد نونهالان است به عرصه ظهور و بروز آید»^۸

۸- نه تنها هر گونه تنبیه بدنی و تحقیری اکیداً ممنوع است، بلکه شاگردان نیز حقوقی دارند که باید بدان آگاه باشند.^۹ تنها هنگامی که کودک احساس کند محیط او را فردی لایق و مؤثر می‌داند، قدرت خلاقیتش به ظهور می‌رسد. با تشویق شاگردان طی مراسمی ادواری (از جمله آغاز و پایان سال تحصیلی) می‌توان به همبستگی با محیط اجتماعی و تقویت شخصیت و هویت یاری رساند.

۹- کتابهای درسی با توجه به دانش زمانه و به‌منظور آشنایی با جستارهای والای ادبی و بویژه تاریخ سرافراز ملی، در عین نفی هر گونه تعصب و تبعیض و یکسونگری یابند.

^۸ «هر طفلی باید قدری موسیقی بداند زیرا بدون اطلاع از این هنر، لذت واقعی از الحان و نغمات خوش میسر نخواهد بود.» عبدالبهاء، مجموعه مستخرجاتی درباره موسیقی، ص ۸.

^۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۹ اعلامیه حقوق کودکان را به تصویب رساند که مورد تأیید بهائیان است. در این اعلامیه از جمله «حقوق همه کودکان جهان صرفنظر از نژاد، جنس، منشأ ملی و فرهنگی و دینی» (ماده یکم) «برای برخورداری از حمایتی ویژه و امکانات قانونی و عملی مشخص شده تا کودک بتواند بصورت سالم و طبیعی از نظر بدنی، فکری، عقلی، اخلاقی و اجتماعی در شرایط آزاد و شایسته رشد و نما کند.» (ماده دوم)

آموزش و پرورش به عنوان مهمترین امر در سازندگی جامعه، باید از زیر بنایی نظری برخوردار باشد. بر پایه چنین نظریه‌ای هدف نظریه‌ای هدف آموزش و پرورش آن است که انسان آزاده و متفکر بتواند به شناخت حقیقت در هر زمینه و پدیده‌ای بدون پیروی از دیگران دست یابد.^{۱۰}

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که سلطه پیشوایان مذهبی یکی از مهمترین موانعی است که از برآمدن چنین انسانی جلوگیری می‌کند. از اینرو آئین بهائی هیچگونه پیشوایی مذهبی و مقام «روحانی» را بر نمی‌تابد و وجود آن را مخالف آزادگی و مانع رشد انسان تلقی می‌کند.

مشخصه دیگر آنکه آئین بهائی دانشی را که با پرورش اخلاقی توأم نباشد، کافی نمی‌داند. در مورد خطر «دانشمند جنایتکار» هشدار می‌دهد و برتری پرورش اخلاقی بر آموزش تأکید می‌کند.^{۱۱}

براستی نیز نابسامانی‌های جوامع کنونی را باید نتیجه کوتاهی در اجرای موازین یاد شده دانست. بویژه اگر جامعه ایران با وجود شالوده فرهنگی گسترده و برخورداری از شبکه بزرگی از نهادهای آموزشی، هنوز از سرشت قرون وسطایی رنج می‌برد، عامل عمده آن را باید در ناتوانی سیستم آموزش و پرورش جستجو کرد.

آموزش باید روش درست اندیشیدن و راه استفاده از هنرها و حتی راه بهره‌وری از اوقات فراغت را به نوآموزان بیاموزد. نهادهای آموزشی که برای پرورش اخلاقی ارزشی قایل نیستند و آموزش را به تعلیم مطالبی که ربطی به زندگی واقعی و تعقل ندارد محدود می‌کنند، نه تنها نمی‌توانند قدمی

^{۱۰} «تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز. ولکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است.» بهائالله، لوح بشارت.

^{۱۱} «اعظم فضایل عالم انسانی تحصیل علوم و فنون مادی و ادبی است... ولی اس اعظم تحصیل تحسین اخلاق است.» عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۲.

«هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۶۹.

مؤثر در جهت پیشرفت بردارند، بلکه مسئول انحطاط جامعه نیز هستند.^{۱۲}

اینک با نگاهی کوتاه بینیم آیا نظرات بهائیان در مورد آموزش و پرورش بازتابی عملی هم یافته است؟

به همان نسبت کجایش بایی در نیمه قرن نوزدهم در ایران گسترش سریع و فراگیر یافت، تکانی سخت نیز به باورهای قرون وسطایی در جامعه عصر قاجار وارد آورد. هم‌اینکه سید باب در چنان دورانی کتک زدن کودکان را ممنوع ساخت، برای پیروانش که از میان مردم ایران آن‌روزگار برخاسته بودند، به انقلابی فرهنگی دامن زد. دیرتر نیز هر چند که بایان و سپس بهائیان به‌عنوان اقلیتی به حاشیه جامعه رانده شدند، رفتار و کردارشان بر کل جامعه بی‌تأثیر نماند.

بوژه آنکه از همان نیمه عصر ناصری (حدود ۱۸۷۰ م) به تأسیس مدارس سرخانه همت گماشتند. این مدارس در برابر مکتب خانه‌های قرون وسطایی رقیبانی سرسخت و انقلابی بودند. در آنها نه تنها از چوب و فلک خبری نبود، بلکه دختران و پسران در کنار هم می‌نشستند و به پرورش هنری بوژه آموزش موسیقی و آواز می‌پرداختند. از اینرو همواره آماج حملات شدید بودند و بقایشان تنها در خفا ممکن بود.

رفته رفته با فعالیت میسیونرهای خارجی و اصلاح‌طلبان ایرانی و گشایش چند مدرس، بهائیان نیز فرصت یافتند، در پایتخت مدرسه پسرانه «تربیت» را تأسیس کنند که به سال ۱۳۲۱ ق. سه سال پیش از انقلاب مشروطه رسمیت یافت.

چند سالی پس از آن بهائیان به‌عنوان نخستین ایرانیان قصد داشتند مدرسه دخترانه باز کنند و چون این امر در جامعه آن‌روز ایران آنچنان غیرممکن می‌نمود که حتی برخی مردان بهائی نیز با

۱۲ «امروز بهترین میوه درخت دانایی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۲۵۶.

آن مخالف بودند، به تقاضای عبدالبهاء چهار زن آمریکایی عازم ایران شدند. دوتن از این زنان پزشک، سومی پرستار و چهارمی آموزگار بودند و می‌بایست در کنار خدمت پزشکی به زنان ایرانی، در امر گشایش مدرسه دخترانه پیش قدم شوند. (۱۹۰۹م)

مدرسه پسرانه و دخترانه تربیت که بیش از یک‌چهارم شاگردان و آموزگاران غیر بهائی بودند بزودی با چنان استقبالی روبرو شد که هنگام انتقالش از محله «سرقبرآقا» به خیابان کاخ جنوبی، ۷۰۰ پسر و ۶۵۰ دختر در آن آموزش می‌دیدند و این تعداد در ایران آن روز بی‌سابقه بود. در این میان بهائیان در ۱۹ شهر و ناحیه دیگر مدارس رسمی و تعداد پرشماری مدارس غیررسمی برپا کرده بودند. از جمله در نجف آباد با جمعیت ۳۰ هزار نفری (دوهزار بهائی) مدرسه پسرانه و دخترانه بهائیان با آنکه چند بار مورد تهاجم قرار گرفت، ۴۰۰ دانش آموز داشت.

مدرسه تربیت بزرگترین مدرسه پایتخت بود و بجز دارالفنون تا مدت‌ها تنها دبیرستانی بود، که در آن چهار زبان فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی تدریس می‌شد. مدارس بهائی با آنکه برنامه وزارت معارف را به دقت اجرا می‌کردند و در آنها هیچگونه تبلیغ مذهبی صورت نمی‌گرفت، به سال ۱۳۱۳ش. پس از ۳۳ سال بسته شدند و در نتیجه چند هزار دانش آموز و معلم سرگردان گشتند.

مدارس بهائیان با آنکه «خصوصی» بود زیر نظارت شدید دولت قرار داشت و همین نظارت باعث شد که اختلاط پسران و دختران چنانکه در مدارس غیررسمی بهائیان معمول بود از میان برود. با این همه، این مدارس درباریکه محدودی که امکان فعالیت داشتند، به تربیت نسلی از جوانان ایرانی موفق شدند. از ابتکارات آنها یکی آن که برای نخستین بار با برپا کردن مراسم و جشن‌های باشکوهی به مناسبت‌های مختلف، به تشویق شاگردان دست زدند و اهدای بلیط‌های «آفرین» و «ده آفرین» را رواج دادند.^{۱۳}

^{۱۳} ر.ک به «تاریخچه مدرسه تربیت پسران (بنین)»، عباس ثابت، نشر مرآت.

به منظور آنکه تصویری از آن دوران بدست داده باشیم، از نخستین مراسم جشن آغاز سال تحصیلی در مدرسه تربیت یادمی کنیم:

« در این مراسم دکتر کلاک حیاط مدرسه را با هلال‌هایی از گلآراست و... دختران دانش آموز در صفوف منظم وارد شدند و شاگردان کلاس سوم تا ششم هر یک پرچم کوچک ایران را که خود دوخته و در وسط آن نقش شیر و خورشید را نقاشی نموده بودند بدست داشتند. قبل از این جشن دختران حتی رنگ‌های پرچم ایران را نمی‌دانستند... اوج برنامه هنگامی بود که کلیه دانش آموزان سرود پرچم و سرود وطن ما را خواندند.»^{۱۴}

نکته آنکه :

« پس از آن مدارس دیگر هم از این کار تقلید کردند بی آنکه به منظور واقعی آن پی برده باشند، مثلاً دختران یکی از مدارس پرچمی درست می کردند که رنگهای آبی و صورتی داشت.»^{۱۵}

^{۱۴} از گزارشات دکتر Susan mody پزشک آمریکایی که به سال ۱۹۰۹م. وارد ایران شد و تا آخر عمر (۱۹۳۴م.) به خدمت زنان ایرانی و مدرسه دخترانه تربیت مشغول بود. مدرسه تربیت دخترانه به سال ۱۹۱۱م. رسماً گشایش یافت و با آنکه در واقع به کوشش زنان بهائی ایرانی از جمله فائزه خانم، طاهره خانم و منیره خانم ایادی به ثمر رسید، بمنظور مقابله با حملات مخالفین به مدیریت دکتر مودی و دو تن دیگر از زنان بهائی آمریکایی که به دستور عبدالهء وارد ایران شده بودند، تأسیس شد. پیام بهائی، ش ۱۶۰.

^{۱۵} پیام بهائی، ش ۱۶۰، ص ۴۲.

نوسازی اقتصادی

«موازن حقوقی و نظریه‌های سیاسی و اقتصادی صرفاً بمنظور حفظ مصالح عالم انسانی تنظیم و تدوین

گشته است، نه آنکه عالم بشریت برای حفظ اصالت آیین یا شریعتی خاص قربانی شود.»^۱

دشواریها و مشکلات اقتصادی در سطح ملی و جهانی چنان عظیم است که بدون حل پایدار و فراگیر آنها، بهبود شرایط زندگی جوامع بشری غیر ممکن گردیده است.^۲ بدین سبب با آنکه آیین بهائی یک مکتب اقتصادی نیست، برای بهبود اوضاع اقتصادی پیشنهاداتی نظری و عملی ارائه داده است که بدون تحقق آنها غلبه بر مشکلات کنونی قابل تصور نمی‌نماید.^۳

هدف از این پیشنهادات «تعديل معيشت» مردمان است و منظور آن است که عدالت اقتصادی برقرار شود و همه افراد جامعه از حداقلی از رفاه مادی برخوردار گردند.^۴ از زمان طرح این پیشنهاد تا کنون بشریت تجربیات سهمگین و ناموفقی را از سرگذرانده و با آنهمه در آستانه قرنی جدید همچنان دستخوش نابرابریهای شدید و بحرانهای اقتصادی است.

^۱ شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۴۷.

^۲ «آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر به قسمی مسلوب که حیات جم غفیری بی‌ثمر. زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص به نفوسی معدود و سایرین در زیر بارِ گران مشقت و زحمت نامحدود و از فواید و منافع و راحت و آسایش محروم.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۲.

^۳ «امر تعديل معيشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۶.

^۴ «تعديل معيشت نوع بشر است تا جميع از احتياج نجات یافته هر کس بقدر امکان و اقتضا رتبه و مکان یابد.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۰.

تنها نتیجه مثبت این تجربیات آن است که اکنون دیگر تئوریهای فریبنده خریداری ندارد و آیین بهائی به روشنی ویژه‌ای جلوه می‌کنند. وانگهی در این میان برخی از این پیشنهادات بطور محدود عملی شده و از این راه نیز کارایی آنها نمایان گشته‌است.

در آیین بهائی بر خلاف مکاتب اقتصادی، انسان در کانون فعالیت اقتصادی قرار دارد و بهبود وضع زندگی در خدمت شکوفایی همه جانبه اوست. رفاه مادی به خودی خود به رشد انسانی منجر نمی‌شود و در راه حل مسایل اقتصادی نمی‌توان و نباید با توسل به زور گام زد و هرگونه تدبیری در این راه باید مورد پذیرش و در راستای اراده داوطلبانه همگان باشد.^۵

مکاتب اقتصادی غالباً چنان وانمود می‌کنند که بر روابط و تحولات اقتصادی قوانینی گریزناپذیر حاکمند. از اینرو بحرانهای اقتصادی، ناهماهنگی‌ها و تضادهای موجود را جبری می‌دانند. در حالیکه از کوچکترین واحد اقتصادی تا بزرگترین مؤسسات فراملیتی، همه تابعی از رفتار و اراده انسانها هستند و با خرد جمعی می‌توان و باید فعالیت اقتصادی را در هر چهارچوبی در راه بهبود پایدار وضع زندگی به خدمت گرفت.

برخی از پیشنهادات بهائی در این باره:

۱- ریشه کن ساختن فقر و تأمین حداقل رفاه مادی برای تهیدستان جامعه، چنانکه امکان آموزش برای همه افراد بویژه نوباوگان فراهم آید. در برخی جوامع بویژه در کشورهای اروپایی با تدابیر دولتی گامهای مؤثری به منظور جلوگیری از «زاغه نشینی» برداشته شده و با استفاده از امکانات آموزشی، تسلسل فقر مادی و معنوی تا حدی از میان برخاسته، ورود میلیونها تن از افراد جامعه به حیات اقتصادی نتایج مثبت عظیمی برای کل جامعه ببار آورده‌است.

^۵ «(تعديل معيشت) یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاءالله است اما معتدلانه نه متهورانه. و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت به جنگ خواهد کشید.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۶.

از نظر آیین بهائی این امر مهم نه تنها باید به تدابیر دولتی، بلکه با رشد همدردی اجتماعی تحقق پایدار یابد. چنانکه همه افراد جامعه خود را اعضای یک خانواده احساس کنند و داوطلبانه و مهرورزانه به کمک هموعان خویش بشتابند.^۶

با توجه به این واقعیت که کشورهای جهان به درجات گوناگونی از مواهب و منابع طبیعی برخوردارند، ریشه کن ساختن فقر در سطح جهانی بستگی به رستاخیزی معنوی دارد که مورد نظر آیین بهائی است. تنها با گسترش نوع دوستی بشردوستانه می توان جوامع غنی را از ثروت اندوزی خودخواهانه و تجمل پرستی بی باکانه به سوی نوع دوستی سوق داد. وگرنه چنانکه شاهدیم، حتی شبکه عظیمی از سازمانهای خیریه و کمک های مالی به کشورهای تهیدست نیز نتوانسته است بطور مؤثر از شکاف روزافزون میان کشورهای دارا و ندار بکاهد.

۲- گردآوری ثروت های عظیم و زندگی در تجملات، نه تنها باید از سوی جامعه اصولاً غیراخلاقی تلقی گردد که کوشش در این راه، حتی اگر در نتیجه فعالیت فردی باشد، زشت شمرده شود. از سوی دیگر پرورش اخلاقی جامعه به چنان حدی دست یابد که هدف مطلوب زندگی انسان آن باشد که با کار و کوشش شخصی زندگی آسوده ای یابد تا بتواند به هدف والای زندگی، که همانا کمک به دیگران است موفق گردد.^۷

از نظر آیین بهائی جلوگیری از انباشت ثروت نه به زور ممکن است و نه به پند و اندرز. راه نیل به آن نه تنها وضع قوانین عادلانه است بلکه گسترش اخلاقیات و تعمیق این آگاهی که سهادت

^۶ « جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید چنان قانونی گذارند که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد.» عبدالبهاء، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۵۹.

^۷ « هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید. نه اینکه خود حمل نقل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد.» عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۷۵.

بشری تنها در صورتی ممکن است که همه سرنشینان سفینه زمین بتوانند با رفاه مادی در راه تعالی معنوی خویش بکوشند.^۸

۳- با توجه به این واقعیت که مشکلات اقتصادی و بحرانهای معیشتی ناشی از رشد ناهماهنگ اقشار اجتماعی و انباشت لجام گسیخته دارایی در دستهایی محدود است، در آیین بهائی تدابیر عملی مناسبی برای غلبه بر این مشکل توصیه شده است:

- ایجاد یک سیستم مالیات تصاعدی، بدین معنی که بر درآمدهای بیشتر از مقدار لازم برای زندگانی متوسط، مالیاتهای سنگینی که بطور تصاعدی رشد می کند تعلق گیرد. در مقابل، از همه قشرهایی که به عللی (به عمل نیامدن محصول و یا رونق نیافتن کسب) از درآمد کافی برخوردار نشده اند، نه تنها مالیاتی دریافت نشود، که به مراتب مورد حمایت نیز قرار گیرند. البته حتی در این زمینه نیز تأکید بر آن است که پرداخت مالیات باید در درجه نخست ناشی از احساس مسئولیت در مقابل جامعه و هممنوع باشد.^۹

- از آنجا که انباشت ثروت سرمایه تا حد زیادی ناشی از دارایی موروثی است، با آنکه در آیین بهائی هر فردی مجاز است، دارایی اش را به هر گونه صلاح می داند به ارث بگذارد؛ اما این نیز توصیه شده است که هر نوع دارایی ورای نیاز خانواده صرف خدمت به جامعه گردد.^{۱۰}

(درباره کارایی توصیه بالا بدین اشاره اکتفا می شود که از همان اوان پیدایی جامعه بهائی در ایران بسیاری از بهائیان بجز خانه مسکونی، مآزاد دارایی شان را به مراجع بهائی وامی-

^۸ «انسان چون نفوسی را ازینی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سروسامان بیند چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند و کسانی را در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خود ممنون و خشنود گردد. عبدالهء، پیام ملکوت، ص ۱۴۵.

^۹ «مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند. بل شخصی فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد. اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست.» عبدالهء، پیام ملکوت، ص ۱۳۸.

^{۱۰} «بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقراراف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است.» بهاء الله، لوح طرازات.

گذاشتند. ثروت گـردآمده از این راه هرچند که در مالکیت فردی قرار داشت (زیرا جامعه بهائی از شخصیت حقوقی برخوردار نبود) و بخش بزرگی از آن صرف براه انداختن مدارس، بیمارستانها^{۱۱} و کمک به تهیدستان می‌شد، پیش از مصادره توسط حکومت اسلامی، ابعادی حیرت‌انگیز یافته بود و می‌توانست در شرایط مناسب تکانه‌ای به اقتصاد کشور وارد کند. اینجا فرصت پرداختن به چگونگی «موقوفات بهائی» نیست و هدف آن بود که با اشاره به نمونه‌ای نشان داده‌شود، احترام به آزادی فردی در عین رشد مسئولیت اخلاقی می‌تواند حتی در سخت‌ترین شرایط به موفقیت بیانجامد.

۴- اشاره شد که از دید آیین بهائی تحولی مثبت در منش اخلاقی دست در دست افزایش دانش و آگاهی، شرط اصلی هر گونه تحول اجتماعی و اقتصادی است. هدف نهایی نیز دگرگونی بنیادین در انتظارات افراد از زندگی و موازین ارزشی در حیات اجتماعی است. یکی دیگر از دگرگونی‌های مهم در موازین ارزشی متوجه رابطه انسان با کار است. در جهان امروز اکثریت جامعه اجباراً و تنها برای تأمین زندگی به کارهای یکنواخت و نامطلوب مشغولند. در میان قشرهای پایینی جامعه نیروی کار و سازندگی به علت کمبود دانش و مهارت در ابعاد بزرگی راکد می‌ماند. از سوی دیگر، قشرهای بالایی با تکیه بر ثروت‌شان نه تنها به کاری مفید نمی‌پردازند که با زندگی تجملی و افراط در مصرف، بخش قابل ملاحظه‌ای از دست‌آوردهای جامعه را به هدر می‌دهند.^{۱۲}

با توجه به این وضع می‌توان تصور نمود که تحول در رابطه انسان و کار از چه نتایج مهمی برخوردار است و این اصل در آیین بهائی را ارزش نهاد که کار مفید را همان نیایش پروردگار و

^{۱۱} از جمله پنج پزشک بهائی به سال ۱۹۱۰م موفق به گشایش «بیمارستان صحت» در لاله‌زار تهران شدند که نخستین بیمارستانی بود که بدون کمک خارجی و یادولتی پایه‌گذاری گردید. خدمات این بیمارستان برای تهیدستان رایگان بود و تمامی درآمد آن صرف توسعه و بهبود امکانات بیمارستان می‌گردید.

^{۱۲} «پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند.» بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۷۴.

خدمت به ممنوع را بالاترین عبادت می‌داند.^{۱۳} از این نظر هر عضو جامعه نه تنها باید به کار و صنعتی مفید برای خود و دیگران مشغول شود، که در انجام آن نیز شوق و راستی لازمه نیایش پروردگار را تحقق بخشد.

از سوی دیگر اما از نظر آیین بهائی نه تنها گدایی بلکه هرگونه گداپروری، از آنجا که مخالف سرافرازی انسانی است، اکیداً ممنوع است^{۱۴} و باید شبکه‌ای از نهادهای اجتماعی و دولتی مستقر گردد که جوابگوی نیازمندان باشد.

خوشبختانه در نتیجه تحولات علمی و فنی معاصر می‌توان هر چه بیشتر از یکنواختی و سختی مشاغل کاست و باتلفیق کار و آموزش، منابع عظیم انسانی را در راه بهسازی همه جانبه محیط زیست اجتماعی بکار گرفت.

۵- آنچه گذشت به رابطه انسان و کار معطوف بود و نباید به این تصور دامن زند، که آیین بهائی به شرایط محیط کار توجهی ندارد و یا اختلاف عینی میان کارآوران و کارفرمایان و تضادهای طبقاتی ناشی از آن را انکار می‌کند. برعکس، در عین تصدیق این اختلافات، خواستار آن است که با رشد شخصیت و آگاهی همه کارآوران از سویی و تحکیم عدالت از سوی دیگر، چنان فضایی اجتماعی حاصل آید که این اختلافات تعدیل گردد.^{۱۵}

برخوردهای خونبار اجتماعی و سیاسی در قرن گذشته و تجربیات مثبتی که در برخی از جوامع جهت حل عادلانه این اختلافات حاصل شده، بطوری انکارناپذیر نشان می‌دهد که رشد آگاهی تنها راه غلبه بر تضادهای اقتصادی و اجتماعی است.

^{۱۳} «هر نفسی به صنعتی و یا کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب.» بهاءالله، نیده‌ای از تعالیم...، ص ۲۳.

^{۱۴} کتاب اقدس، آیه ۳۵۲.

^{۱۵} «فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم به عوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست به اوضاع حالیه راضی شوند.» عبدالله‌ها، پیام ملکوت، ص ۱۵۱.

از سوی دیگر برای تأمین عدالت اقتصادی نباید رابطه کارآوران و کارفرمایان امری خصوصی انگاشته شود. برعکس، گذشته از نظارت فعال دولت، ضروری است که دادگاهی تشکیل گردد

که حکمش برای هردو طرف لازم الاجرا باشد.^{۱۶}

۶- مسلماً برقراری عدالت اقتصادی ایجاب می‌کند که در جهت از میان برداشتن تضاد کار و سرمایه تدبیری دوراندیشانه به عمل آید. در دورانی که هنوز در ایران از واحدهای صنعتی و تولیدی خبری نبود، در آیین بهائی فکر سهیم شدن کارگران و دیگر زحمتکشان در سرمایه و سهام کارخانه مطرح شد.^{۱۷} با این دورنما که با افزایش آگاهی و توانائی مدیریت از سوی گردانندگان واقعی واحدهای اقتصادی، این واحدها بسوی خودگردانی به پیش روند.

از آنچه گذشت قابل تصور است که ساختار مطلوب اقتصادی، ساختار تعاونی و خودگردانی است؛ تا کارگر و کارفرما « بنوع معتدلی مشترک گردند». این ساختار نه تنها باید دورنمای همه واحدهای تولید کشاورزی و صنعتی باشد، بلکه کلیه نهادهای خدمات اجتماعی از بیمارستانها گرفته تا مراکز آموزشی را دربرگیرد. زیرا که « امور تجارت و صنعت و فلاحیت بلکه اشتغال عمومی ملت کل مرتبط بیکدیگر است» و تنها در چنین ساختاری است که انسان از بیگانگی از کارها می‌گردد و می‌تواند به مراتب توانائی‌هایش، به شکفتگی واقعی و همه جانبه در زندگی اجتماعی دست یابد.^{۱۸}

^{۱۶} « بلکه حقوق معتدله مشتری که طرفین به قانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود و هر طرف تجاوز نماید بعدالمحاكمه محکوم گردد و قوه نافذہ جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات برطرف گردد و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عمله مداخله مشروعه است.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۴.

^{۱۷} « صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه حاصلات صدیچند به عملجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشد.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۵۰.

^{۱۸} « این قوانین اجرت و مزدرا باید بکلی بهم زد... به موجب شریعت الله مزد به اینها داده نمی‌شود بلکه شریک در هر عملی می‌شوند... جمیع مالیات و حاصلات در (انبار عمومی) جمع گردد و آنوقت ملاحظه می‌شود کی فقیر و کی غنی... و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی ماند خرج مصارف عمومی می‌شود.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۴.

در قرن بیستم جنبش‌ها و کوشش‌های گوناگونی برای تحقق ساختار تعاونی بوجود آمد که به درجات مختلف با کامیابی‌ها و ناکامی‌ها توأم شدند. رقابت شدید «بازار آزاد» وابستگی به هدایت آمرانه دولتی، کمبود حس مسئولیت و وفاداری، نارسایی آگاهی و دانش وابستگان و مدیران و بالاخره اولویتهای ایدئولوژیکی را می‌توان بعنوان برخی عوامل ناکامی تعاونی‌ها برشمرد. با اینهمه تعاونی‌ها به جلوه‌های گوناگون و محیط‌های کاملاً متفاوت از هند تا اسرائیل و از شیلی تا اسپانیا از موفقیت‌های قابل توجهی برخوردار بوده‌اند.^{۱۹}

مهمترین برتری ساختار اقتصاد تعاونی آن است که ناگزیر دیگر جوانب زندگی را در فعالیت اقتصادی دخالت می‌دهد و هدف توسعه اقتصادی را چنانکه در قرن گذشته تصور می‌رفت به افزایش تولید و درآمد محدود نمی‌سازد، بلکه به سوی اقتصادی با چهره انسانی گام برمی‌دارد.^{۲۰}

بدیهی است که مهمترین عامل بروز بحرانها و رشد ناهماهنگ اقتصاد در واحدهای ملی و سطح جهانی، نارسایی ساختاری است. این نارسایی ریشه در آن دارد که شیوه تولید سرمایه‌داری با تولیداضافه ارزش، همواره صدور بخشی از تولیدات را ایجاب می‌کند و بدین منظور وجود بازار برای این محصولات در کشورهایی که خود قادر به تولید آنها نیستند، از ضروریات بقا و رشد سرمایه‌داری است. همین عامل نیز برانگیزنده رقابت اقتصادی و سیاسی میان کشورهای پیشرفته صنعتی و عامل اصلی تشنجات و تجاوزات بین‌المللی می‌باشد.

^{۱۹} بعنوان نمونه موفق میتوان به جنبش تعاونی Mondragon (اسپانیا) اشاره کرد. در این شهر از سال ۱۹۵۴م. تا کنون شبکه‌ای از تعاونی‌ها همه فعالیت‌های تولیدی، کشاورزی، بانکداری و خدمات اجتماعی را در دست دارد و امروزه نیمی از جمعیت ۳۰ هزار نفری شهر در ۸۲ تعاونی موجود مشغول به کارند. کوتاه آنکه در شوراهای ۲۰۰ نفری از کارکنان کلیه فعالیتها مورد مشورت قرار می‌گیرد و ۴۵٪ از سود برای سرمایه‌گذاری و ۱۰٪ برای آموزش و بقیه صرف درآمد کارکنان می‌گردد در حالیکه تفاوت درآمد بین کارکنان رده‌ها (از کارگر ساده تا مدیران ارشد) از میزان سه برابر تجاوز نمی‌کند.

^{۲۰} امروزه از نظر اقتصاددانان رشد تولید و درآمد سرانه به تنهایی شاخص رشد با دوام و قابل اعتماد اقتصادی نیست. چنانکه مثلاً Amartya Sen برنده هندی جایزه نوبل ۱۹۹۸م. «شاخص ترکیبی توسعه انسانی» را جایگزین ساخته است که در آن درجه تحصیلات افراد جامعه، میزان بهره‌مندی از خدمات بهداشتی و پزشکی، کاهش مرگ و میر کودکان و امنیت عمومی را در بر می‌گیرد. واحدی از سازمان ملل متحد UNDP نیز از چند سال پیش گزارشی بنام «گزارش توسعه انسانی» منتشر می‌کند که در آن کشورهای جهان بر اساس شاخص‌های یاد شده رده بندی می‌شوند

در ده‌های گذشته کشورهای پیشرفته صنعتی کوشیدند با دامن زدن به مصرف داخلی، نیاز به صادرات را تا حدی کاهش دهند که به برآمدن «جامعه مصرفی» انجامید و در آن بخش عظیمی از منابع طبیعی و انسانی در راه تولید و باز تولید نیازهای کاذب و تجملی به هدر می‌رود. با اینهمه از بحرانهای ادواری جلوگیری نشد؛ زیرا مشکلات، به اضافه مسایل مربوط به استفاده عاقلانه از منابع طبیعی جهان، تنها با تحکیم نظام اقتصاد جهانی قابل حل می‌باشد.

مشخصه اصلی یک نظام اقتصاد جهانی برقراری عدالت اقتصادی است. از اینرو «جهانگرایی» فراینده در دوران معاصر، که اداره اقتصاد جهانی را یک طرفه در دست انحصارهای فراملیتی قرار می‌دهد، نمی‌تواند مورد تأیید باشد. برعکس، آیین بهائی خواستار همکاری و نزدیکی واحدهای ملی در یک نظام فدرال است. که در آن کشورهای جهان بطور مشترک، با جبران بی‌عدالتی‌ها، به راه حل‌های قابل قبولی برای همه اعضای خانواده بشری دست یابند.

بسیاری از مسایل اقتصاد ملی تنها در چهارچوب جهانی قابل حل است. از حفظ محیط زیست و تجارت و تولید ملی تا مشکل منابع طبیعی و وابستگی‌های مالی، تا حد زیادی به راه‌یابی‌های خردمندان در سطح جهانی بستگی دارد.^{۲۱} در سایه چنین تحولی بی‌شک تعدیلی فراگیر در سیستم اقتصاد کنونی حاصل خواهد شد و مسئولیت جوامع پیشرفته در برابر کشورهای در حال رشد همچون همیاری اعضای یک خانواده، قوامی ثمربخش خواهد یافت.^{۲۲}

آیین بهائی با آنکه مساوات و برابری مطلق را به علت برخورداری انسانها از مراتب مختلف توانایی، غیر عملی می‌شمرد،^{۲۳} مصرانه تأمین عدالت و برقراری تعدیل میان دارا و ندار را چه در

^{۲۱} «ملاحظات ملی و منافع خصوصی باید تابع نیازها و مصالح میرم عالم انسانی قرار گیرد زیرا مسلم است در دنیایی که اقوام و ملل به یکدیگر ارتباط و اتکای متقابل یافته‌اند نفع جز در نفع کل بهترین تأمین می‌گردد.» شوقی افندی، حال و آینده جهان، ص ۸۷.

^{۲۲} «ملل و دول به مثابه اعضای یک خانواده انسانی با یکدیگر ائتلاف و اتحاد می‌یابند.» شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۴۸.

^{۲۳} «نظم عالم چنین اقتضا می‌کند که طبقات باشد نمی‌شود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند.» عبدالهاء، پیام ملکوت، ص ۱۳۴.

پهنه ملی و چه در سطح جهانی خواستار است. جامعه بشری مانند اردویی است که به مراتب نیاز دارد از سوی دیگر اما، واحدی یگانه و همبسته است، که در آن بدون همیاری و همدردی زندگی شایسته انسانی ممکن نمی‌شود.^{۲۴}

مسلماً در چنین جهانی نه جایی برای استثمار انسانها و غارت منابع طبیعی وجود دارد و نه مکانی برای سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و مصارف بیهوده، بلکه در آن با تعدیل اقتصاد جهانی و ملی و هدایت روندهای تولیدی و خدماتی، از انباشت سرمایه جلوگیری می‌شود. آیین بهائی خواستار تمرکز وسایل تولید در دست دولت نیست؛ زیرا چنانکه تجربه انقلابات قرن بیستم نیز نشان داد، این مهم بدون رشد تدریجی و همه‌جانبه همکاری همگانی در اداره جامعه به نارسایی‌های خسران‌آوری منجر می‌گردد.

منع تسلیحات نظامی، جلوگیری از احتکار و هدر دادن منابع طبیعی در سطح ملی و جهانی و گشودن دروازه‌های دانش و فن به روی همه جهانیان، بشریت را ورای مرزهای مصنوعی طبقاتی، ملی و منطقه‌ای بسوی جهانی معتدل و با اداره بخردانه هدایت خواهد کرد:

« منابع اقتصاد عالم تحت انتظام در خواهد آمد. بازارهای جهان با یکدیگر هماهنگ شده توسعه خواهد یافت و توزیع فرآورده‌ها به نحوی عادلانه انجام خواهد پذیرفت.»^{۲۵} نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات علمی و اعتلای مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع ناشناخته کره زمین و

^{۲۴} « زیرا هیئت اجتماعیه مانند اردویی است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه اجزا را لازم دارد. نمی‌شود جمیع سردار باشند یا سرباز، بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب، مثل جمعیت یک خانه.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۳۸.

^{۲۵} شوقی ربانی، جلوه مدنیت الهیه، ص ۱۰۴.

^{۲۶} شوقی ربانی، نظم جهانی بهایی، ص ۱۵۶.

درازای عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.^{۲۶}

بنیان گذار آیین بهائی بیش از یک قرن ونیم پیش از این اصولی را به جهانیان ارائه داد که در صورت تحقیقشان از بسیاری فجایع دوران معاصر جلوگیری می‌گشت. در دو سوی هر اختلاف اجتماعی، انسان قرار دارد و با یافتن راههای تفاهم، میتوان به موفقیت‌های بازگشت‌ناپذیر دست یافت. چنانچه پیشرفتهای اندکی نیز که تا بحال در برخی کشورهای جهان ممکن گشته‌است، ناشی از تحقق نسبی این اصول بوده‌است.

امروزه بشریت پیشرو، آگاه و مسئول هرچه بیشتر درک می‌کند که بدون تحولی گسترده بر محور آگاهی و تعمیق احساس مسئولیت بشردوستانه، هیچ‌یک از اختلافات بشری از جمله اختلافات اقتصادی و طبقاتی حل‌شدنی نیست. چه کسی می‌تواند انکار کند، بر احتکار، زیاده‌خواهی قدرت طلبانه و اسراف، با هیچگونه قانون و اجباری نمی‌توان غلبه کرد و همین‌ها نیز عوامل اصلی ناملایمات شدید اقتصادی‌اند که گریبانگیر بشریت امروز است.

بر اثر کمبود آگاهی و دانش اکثر جهانیان بی‌عدالتی‌های موجود گسترش یافته و با وجود امکانات کافی، هنوز هم تأمین حداقلی از زندگی شایسته برای همه بشریت به دنیای آمال و آرزو تعلق دارد. نه تشنج‌فزایی و ستیزه‌جویی و نه زور و اجبار. بلکه آگاهی همراه با خرد و نوع‌دوستی است که می‌تواند در مرزهای ملی و در سطح جهانی دیوارهای نابرابری اقتصادی را از میان بردارد.^{۲۷}

^{۲۷} «دقت نمایند که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت می‌شود.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۱۳۱.

آیین بهائی فراتر این راهنمایی‌ها، طلوعه انسانی را نشان می‌دهد که در آن بشر رفاه مادی رابخاطر دستیابی هرچه بیشتر به دانش و هنر می‌طلبد و هدف زندگی خدمت به هم‌نوع و تعالی معنوی است.^{۲۸}

^{۲۸} «غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی‌الخصوص اگر شخص عاقل و مدبر تشبث به وسایلی نماید کنج‌جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند همتی اعظم از این نه. (زیرا) ثروت و غنا بسیار ممدوح، اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۳۱.

مدرسه، یک واحد اقتصادی؟

اینک نمونه‌ای را از نظر می‌گذرانیم که بخوبی نشان می‌دهد، چگونه با کمترین امکانات می‌توان بهامانت و مسئولیت‌های اخلاقی، در نهادهای اقتصادی نیز موفقیت حاصل کرد:

اشاره شد که در اوان انقلاب مشروطه، بهائیان با استفاده از فضای نسبتاً بازی که فراهم آمده بود، در سراسر کشور به گشایش مدارس پرشماری همت گماشتند. قابل تصور است که به سبب فقر عمومی حاکم بر کشور، چنین نهادهایی با موانع مالی بزرگی روبرو بودند. مشکل دیگر آن بود که آموختگان این مدارس، در ایران ورشکسته آن روزگار، بدون سرمایه قادر به کسب و کاری نمی‌شدند و این خطر وجود داشت که از زحماتشان ثمره‌ای حاصل نشود. در همین زمان ابتکاری از سوی یکی از آموزگاران مدرسه توکل در قزوین به‌نام میرزا محمد لیب مطرح شد، مبنی بر اینکه در هر مدرسه‌ای یک شرکت سهامی تأسیس شود و شاگردان، سهام‌داران آن باشند. هریک از شاگردان به فراخور توانی، قدری از مخارج خود را پس‌انداز نموده و با آن به مرور سهام شرکت را که از واحدهای بسیار ناچیز تشکیل می‌شد، خریداری نماید.

پس از گذشت اندک زمانی بسیاری از دانش‌آموزان شروع به خرید سهام نمودند چنانکه در مدت کمتر از یک سال سرمایه شرکت به ۵۰۰ تومان رسید. با تشویق عبدالبهاء بزودی این نهاد در سراسر ایران گسترش یافت و شرکت مادر بنام «شرکت نونهالان» با نظامنامه‌ای که درآمد شرکت را صرف مدارس و کمکهای خیریه می‌نمود، بنیان یافت.

با بسته شدن مدارس بهائی به سال ۱۳۱۳ش سهام شرکت همچنان در مدارس سرخانه بهائیان بنام «درس اخلاق» ارائه می‌گشت و با چنان استقبالی روبرو بود که تا انقلاب اسلامی و مصادره آن،

شرکت نونهالان» بعنوان یکی از معتبرترین شرکتهای سرمایه گذاری در ایران مشغول کار بود. از سویی چند نسل از جوانان بهائی با فروش سهام خود، به سرمایه ای دست یافتند و از سوی دیگر شبکه ای از نهادهای خیریه در سراسر ایران زیر پوشش این شرکت قرار داشت.

برابری حقوق زن و مرد

هنگامی که بنیان‌گذار آیین بهائی برابری حقوق زن و مرد را اعلان داشت، به انقلاب فرهنگی عمیقی میان پیروان، که از درون جامعه ایران آن‌روزگار برخاسته بودند، دامن زد. هر چند که حماسه آزادی زن ایرانی پیش از آن آغاز شده بود و طاهره (قره‌العین)، با افکندن حجاب از چهره، جامعه‌ای را به لرزه درآورد، که در آن زنان در پس دیوارهای بلند و کفن‌های سیاه اصولاً وجود خارجی نداشتند و همچون «عورت» پوشاندشان واجب بود.

برای خود بهائیان نیز که در زیر شدیدترین فشارهای قابل تصور می‌زیستند، دگرگونی در وضع زنان آسان نبود، زیرا که کوچکترین تغییری، حتی در چهارچوب خانواده، نمی‌توانست از دید تیزبین محیط پنهان بماند.

از سویی زنان بهائی حق داشتند در گردهمایی‌های مخفی نه تنها بی‌حجاب ظاهر شوند که به سخن گفتن با مردان بنشینند.^۱ از سوی دیگر اما، چنین رفتاری سنگ بنای جامعه اسلامی آن‌روزگار را متزلزل می‌ساخت. بی‌جهت نبود که همواره، حتی پس از آنکه حجاب در جامعه ایرانی برافتاد، گردهمایی‌های بهائیان به تخیلات بیمارگونه دامن می‌زد.^۲

^۱ «... تربیت و تعلیم و ترقی و رعایت و حرمت زنان... زیرا آنان در زندگی سهیم و شریک مردانند؛ از حیثیت انسانی یکسانند.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۱.

^۲ «بابی‌ها ارزش زیادی برای تعلیم و تربیت اطفال قائلند و در این میان دختر و پسر برای آنها یکسان است.» Christian kozl، میسیونر آلمانی در ارومیه، پژوهشنامه، س ۱، ش ۱، ص ۱۰۷.

ممکن است که از نظرگاه جامعه پیشرفته امروز خواست برابری زن با مرد تازگی نداشته باشد. براستی در یک قرن ونیم گذشته، جنبش برابرخواهی زنان گامهای بزرگی برداشته است. اگر بیندیشیم که در نیمه قرن نوزدهم میلادی در هیچ جای دنیا زنان از انسان درجه دو فراتر نمی رفتند، باید تأیید کرد که با وجود عقب ماندگی در کشورهای اسلامی، شاید هیچ زمینه دیگری را نتوان یافت که بشریت به چنین پیشرفتهای ملموس و بازگشت ناپذیری دست یافته باشد.

باید گفت « بشریت » زیرا رشد مقام زن تنها به برقراری عدالت در حق نیمی از جامعه محدود نمی شود، بلکه به رشد انسانی « نیمه دیگر» نیز کمک می کند. از سوی دیگر روا داشتن هر گونه نابرابری و بیداد نسبت به زنان به نتایج نامطلوبی می انجامد که از خانه به محیط کار و زندگی اجتماعی و سیاسی و در نهایت به تصمیم گیریهای بین المللی کشانده می شود.

کوچکترین پیشرفت واقعی در موقعیت زنان، به عنوان مادران و تربیت کنندگان نسل آینده به نتایج بزرگی در همه زمینه های آموزشی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می انجامد. بدین سبب نیز بررسی وضع زنان شاخص اوضاع کلی و همچنین توانایی های آتی هر جامعه ای است.

از اینرو جای شگفتی نیست که بینیم در آیین بهائی این مشکل تا بدانجا اهمیت یافته، که تبعیض در مورد زنان حتی عامل جنگها شناخته شده است و بالطبع از میان برداشتن آن قدمی راهگشا در برقراری صلح و آرامش جهانی تلقی می گردد.^۳

این مطلب زمانی روشن تر می شود که دریابیم ساختار خانواده، بعنوان کوچکترین واحد جامعه، بر شکل گیری کل زندگی اجتماعی تأثیری مستقیم دارد؛ چنانکه کمترین اختلالی در سلولها، به بیماری و رنجوری بدان می انجامد.

^۳ « اختلاف تربیت موجب جنگ و نزاع. مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است. زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند... جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد. هیچ مادری راضی نمی شود.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۴.

در آیین بهائی تحقق بی‌قید و شرط برابری زن و مرد، نمونه‌ای بارز برای حل دیگر اختلافات و نابرابریها در جامعه بشری است و همانگونه که تساوی زن و مرد را می‌توان و باید در روندهای تکاملی و مسالمت‌جویانه به حل نهایی رساند، در دیگر زمینه‌های نابرابری و اختلاف اجتماعی نیز می‌توان به موفقیت دست یافت.^۴

همانطور که زنان از ستم ناشی از نابرابری رنج برده و می‌برند، نژادها، مذاهب، طبقات اجتماعی و ملت‌ها نیز از تبعیضات رنجورند. راه غلبه بر این نابرابریها، چنانکه تاریخ معاصر در چهار گوشه دنیا نشان داده‌است، نه اعمال خشونت، بلکه ایجاد تحولی در ذهن و روان و فرهنگ مردمان در هر دوسوی اختلافات و تبعیضات است:

گام نخست آنکه نه تنها زمینه واقعی برای بوجود آمدن اختلاف و نابرابری مورد انکار قرار نگیرد، بلکه بدرستی مطالعه و علت‌یابی شود. در مورد زن و مرد، روشن است که بااختلافاتی در ساختار بدنی روبرویم، که به دوگانگی در همه ویژگی‌های احساسی، روانی و فکری می‌انجامد.

گام دیگر آنکه با توجه به واقعیت موجود راه حلی شایسته و انسانی بیابیم. برای اختلاف در زمینه‌ای که در آن ضعف یکی، قدرت دیگری را در برابر دارد و ناتوانی یکی با توانایی دیگری روبروست هیچ راه شایسته‌ای وجود ندارد، جز آنکه از طریق نزدیکی و همیاری به مجمع‌ای دست یابیم، که بر ضعف‌ها غلبه کند و توانایی‌ها را مجال شکفتگی دهد.^۵ حال در مورد نابرابری زن و مرد کفایت به این واقعیت

^۴ «تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضایل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال» است. منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۹۱.

^۵ «باید حالتی تحصیل کنند کهزن و مرد حقوق خود را فدای یکدیگر نمایند. بجان و دل خدمت یکدیگر کنند نه جبر و عنف.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۸.

توجه شود، که هیچ یک از دو جنس کامل نیست و تنها در صورت همکاری آنها، نوع بشر می تواند به کمال راه جوید.^۶

ارزش پیشنهادات آیین بهائی نیز در همین است که بدون چشم پوشی از دوگانگی ها، اکیداً خواستار آن است که ویژگی های زنان در هر زمینه ای تبلور یابد و موجب کمال زندگی برای هر دو جنس گردد. از سوی دیگر اما، به « مبارزاتی » که باعث جبهه گیری می شود نیز به دیده انکار می نگرد و خواستار روی آوردن به روشهای اقناعی و روشگرانه در راه نزدیکی هر دو طرف است؛ تا بتوان از هر دو سو با موانع موجود، با تکیه بر انقلابی فرهنگی که آماجش هم زنان و هم مردان هستند، مبارزه شود.^۷

بنابراین کفایت با فراهم آوردن امکانات پرورش و آموزش یکسان و همگانی، مردان و زنان و همچنین پدران و دختران داوطلبانه و مشتاقانه در راه پرورش و آموزش بکوشند، تا طی یکی دو نسل عقب ماندگی ها جبران گردد. در آیین بهائی این ضرورت بعنوان امری ایمانی برای همه کس چه زن و چه مرد مطرح شده است و تا بدانجا پیش رفته اند، که اگر امکانات آموزشی محدود باشد، بهائیان موظفند دختران را بر پسران مقدم بدانند.^۸

^۶ «عالم انسانی مانند طيور محتاج به دو جناح است یکی اناث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال و بال دیگر است.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۲.

^۷ در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوت بوده رجال به قوه شدت و صلابت جسماً و فکرأ بر زنان تسلط یافته بوده اند. اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده، قوه اجبار رو به اضمحلال است و ذكاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است رو به علو و سمو و استیلا است. پس این قرن بدیع شئونات رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضایل نسوان نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که ایندو عصر در تمدن عالم میزانشان تعادل و توافق خواهد یافت. عبدالبهاء، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۷۴.

^۸ «اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم دختران لازم تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولادپرور شمند و اول مربی طفل مادر است.» منتخباتی درباره تعلیم و تربیت، ص ۴۱.

از سوی دیگر با تکیه بر کانون اصلی برابری زن و مرد که همانا همدلی هر دو طرف است هر گونه مرزبندی مصنوعی و ایجاد تشنج نکوهش گشته است.^۹ تا هر دو از تمایلات برتری جویانه بپرهیزند.

پس تنها راه حل پایدار اختلافات و بیدادها، دگدگونی بینش در هر دو سوی اختلاف است. این دگرگونی دوسویه رادر هر زمینه‌ای نیز، اگر رهبران معنوی و مصلحان اجتماعی دامن می‌زنند، انسانهایی می‌توانند به ثمر نشانند که به مقام انسانی خویش آگاهی یافته باشند.

براستی نیز پیشرفتهای همه جانبه‌ای که زنان در سده گذشته در بسیاری جوامع یافته‌اند، مدیون جنبش‌های روشنگرانه‌ای بوده‌است که کل جامعه رادر بر گرفته و مادامیکه در همگان از زن و مرد، خواست و اراده چیرگی بر این نابرابری جانکاه فراهم نیاید، هر گونه تدبیر آمرانه در این راه محکوم به ناکامی است.

برعکس روشنگری درباره ویژگی‌های احساسی، فکری و قابلیت‌های خاص زنان و تبلور آن در زندگی اجتماعی، افق‌های روشنی نمایان می‌سازد که از دیدگاه امروز بسیار دور بنظر می‌آیند.

آیین بهائی در دورنمای جامعه‌پیشری چنان به شگفتی و ویژگی‌های هر دو جنس نظر دارد که تبلور ویژگی‌های زنان را پیش شرط بنای جامعه‌ای برآستی انسانی می‌داند و انتظارات بزرگی را متوجه زنان ساخته‌است. تلاش برای صلح جهانی و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی، تنها جنبه‌ای از این چشم‌داشت‌هاست.^{۱۰} متأسفانه باید اعتراف کرد که هنوز، حتی در جوامع پیشرفته هم زنان موفق نشده‌اند، جوانبی از فرهنگ زنانه را تبلور بخشند و تابحال بالا رفتن نفوذ اجتماعی‌شان در چهارچوب فرهنگ جامعه مردسالار صورت گرفته‌است.

^۹ « همچنین زنان می‌خواهند در بعض موارد، بلاجهت سلطه غیر عادلانه نسبت به شوهرانشان حتی بیش از آنچه شوهران بر همسرانشان من غیر حق مسلط هستند برقرار سازند.» شوقی افندی، نامه مورخ ۱۹ جون ۱۹۳۱م.

^{۱۰} « اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نماید، بسیاری از اموری را که حال از عهده برنمی‌آیند جاری و مجری خواهند داشت. امروز اعظم مصایب عالم حرب است... حال چون زنان در این قرن به حرکت آمده‌اند باید اینرا مد نظر داشته باشند تا امر صلح عمومی ترویج شود، وحدت عالم انسانی ظاهر گردد، فضایل بشری جلوه نماید، قلوب ملل بهم ارتباط جوید، تعصب دینی و مذهبی برطرف شود، تعصب جنسی زایل گردد، تعصب سیاسی نماند و تعصب وطنی از میان برخیزد.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۷-۲۳۶.

درباره وضع زنان در جامعه ایران کافست اشاره شود که از میان جامعه ایرانی از دیرباز تا کنون برجسته‌ای برخاسته‌اند و زنان ایران در تاریخ و فرهنگ کشور نقشی چشم‌گیر داشته‌اند.^{۱۱} فراتر از آن در ساختار خانواده و جامعه ایرانی با وجود حملات سخت، همواره پوشش و ویژگی‌های زنانه تداوم یافته تا بدانجا که برخی ساختار خانواده ایرانی رادر وجه غالب، ساختاری «زن سالارانه» دانسته‌اند.

در هر حال فراز و نشیب‌های مکرری که مقام زن در تاریخ ایران زمین یافته، حاکی از این نیز هست که در زنان ایرانی آگاهی و اراده گام‌گذاران در مسیر پیشرفت، با وجود محرومیت‌ها و محدودیت‌های شدید، هیچگاه کاهش نیافته و بویژه اکنون که مبارزه در این راه سراپای جامعه را فراگرفته، این مردان ایرانی هستند که باید با تحولی در نگرش، تحقیر زن را توهین به مقام انسانی خویش یابند.

در مورد فعالیت در جهت دستیابی به برابری زن و مرد، چنانچه اشاره شد، بهائیان با مشکلات بیرونی و درونی بزرگی روبرو بودند. با اینهمه از اواسط عصر ناصری (۱۸۷۰م) در حد امکان به آموزش دختران و زنان کوشیدند. از اینراه نسلی از زنانی را تربیت کردند که اگر تعدادشان ناچیز بود، پس از انقلاب مشروطه بعنوان آموزگار در مدارس نویناد، نقشی راهگشا برای کل جامعه برعهده گرفتند.

تأسیس مدارس دخترانه از سوی برخی ایرانیان آنهم بهائیان، چنان غیر ممکن می‌نمود که چنانچه اشاره شد، چهار زن بهائی آمریکایی به ایران مهاجرت کردند، تا با استفاده از مصونیتی که دارا بودند، به گشایش نهادی پزشکی و آموزشی اقدام نمایند. آنان در واقع پوششی بودند برای فعالیت زنان بهائی پیشقدم در گشایش مدارس دخترانه می‌توان از فاطمه سلطان بگم (مدرسه دخترانه کاشان)، علویه خانم (مدرسه دخترانه ماهفروزک (مازندران))، و حاجیه بی‌بی صغرای یزدی (مدرسه دخترانه یزد) یاد کرد.

^{۱۱} «در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجال‌اند عالمنند شاعرند واقفند و درنهایت شجاعت هستند.» عبدالبهاء، خطابات، جون ۱۹۱۲م.

درباره فعالیت‌های دامنه‌دار زنان بهائی بدین اکتفا می‌گردد که اولین زن ایرانی که برای تحصیل به خارج از کشور اعزام شد، بهائی بود (قدسیه اشرف، آمریکا، ۱۹۱۱م) و از نتایج حضور آنان نیز همین بس که پرشمارترین گروه اجتماعی در جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند که در دوران رضاشاه از اقدام برای رفع حجاب پشتیبانی کردند.

از آن پس تا انقلاب اسلامی زنان بهائی با وجود محدودیت‌ها و موانع بسیار، با کار در ادارات دولتی و بویژه نهادهای آموزشی، در راه بهبود وضع زنان در جامعه پیشگام بودند.

با توجه به این واقعیت که نیم قرن پیش از این، زنان بهائی نخستین گروه اجتماعی را تشکیل می‌دادند که در میانشان بی‌سواد ریسه کن شد. بخوبی قابل تصور است، چه تعداد از ۳۰ هزار عضو نهادهای آموزشی را که پس از انقلاب اسلامی «پاکسازی» شدند، زنان بهائی تشکیل می‌دادند.

از میان معدود زنانی که با وجود این محدودیت‌ها به شخصیت‌های سرشناس بدل شدند، تنها از ژینوس محمودی (نعمت) یاد می‌شود که نخستین زن هواشناس تحصیل کرده ایرانی بود و به ریاست سازمان هواشناسی کشور و مدرسه عالی هواشناسی رسید او هواشناسی دریایی در ایران را بنیان گذارد و «اطلس جغرافیایی ایران» را تدوین ساخت. ژینوس محمودی به سال ۱۳۶۰ ش اعدام شد.^{۱۲}

^{۱۲} پیام بهائی، ش ۸۸.

دخالت در سیاست

اگر سیاست را نه به مفهوم رایج و منفی آن (بعنوان کاربرد تزویر برای رسیدن به مقصود) بلکه به معنی درست «علم اداره جامعه» درک کنیم، این پرسش مطرح است که چگونه از سویی در آیین بهائی نسبت به همه جوانب حیات اجتماعی و سیاسی اظهار نظر می‌شود، درحالیکه از سوی دیگر، بهائیان از دخالت در سیاست ممنوعند. چنانکه از هرگونه فعالیت سیاسی و حتی سخن گفتن درباره کشاکش‌های روزمره سیاسی اکیداً منع شده‌اند.^۱

با توجه به نکات زیر خواهیم دید که نه تنها تناقضی در میان نیست که غیر از این درست نمی‌بود:

نخست آنکه بالطبع هر آیین و مسلکی نمایی از جهان و جامعه مطلوب و آرمانی خود مطرح می‌سازد که مورد قبول پیروان است و اصولاً همین است که گروهی را در میان دیگر گروه‌های اجتماعی مشخص می‌نماید و به فعالیت وامی‌دارد.

خاصه در جهان امروز که بشریت از سویی به امکانات بی‌سابقه‌ای برای بهبود وضع زندگی دست یافته و از سوی دیگر با مشکلات روز افزونی روبروست، اگر آیینی، بویژه آیین بهائی که به ایمان پیروانش مظهر اراده الهی در دوران کنونی است، نسبت به جوانب زندگی اجتماعی بی‌تفاوت می‌بود، جای شگفتی بود و در این صورت تفاوتی با فرقه‌های انزواطلب قرون وسطایی نمی‌داشت.

دیگر آنکه آیین بهائی مانند دیگر آیین‌های دینی، یک حزب سیاسی نیست. حزب سیاسی متشکل از گروهی است که به منظور تحقق اهدافی گردآمده‌اند و بدان می‌کوشند که با کسب قدرت و قرار

^۱ از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً بکلی در کنار و از اینگونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه‌ای از اینفرق متنازع داخل نگردیم. شوقی‌افندی، پیام بهائی، ش ۵۱، ص ۵.

گرفتن بر اهرمهای اداره جامعه، اهداف مشترکی را تحقق بخشند. در حالیکه هدف یک آیین دینی تربیت و ارشاد مردمان به ارزشهای اخلاقی و روحانی است و مخاطبش همه جامعه.

برای تحقق این هدف نه تنها به کسب قدرت و نفوذ سیاسی نیازی نیست، بلکه هرگونه شرکت در کشاکش‌های سیاسی و حزبی، مانع نیل به آن است. زیرا دخالت در سیاست ناگزیر بادرگیری با گروههای اجتماعی دیگر توأم است و به جبهه‌گیری می‌انجامد و فضای لازم برای تفاهم و تربیت را از میان برمی‌دارد.

وانگهی مهمترین تحول برای جامعه‌ای مانند ایران، تأمین جدایی دین و دولت است و پیش شرط چنین تحولی تنها آن نیست که این موضوع در قانون اساسی بازتاب یابد، بلکه تحقق واقعی و نهایی آن زمانی ممکن خواهد بود، که گروههای دینی نیز از دخالت در کشورداری ابا کنند و این اصل را داوطلبانه و صادقانه بپذیرند.^۲

بدین معنی آیین بهائی چه به آنکه در مورد مشکلات اجتماعی نظرات همه جانبه‌ای ارائه می‌دهد و هم بدانکه بعنوان یک نهضت دینی، اکیداً از دخالت در امر حکومت و سیاست اجتناب می‌نماید، آیینی مطابق نیازهای جامعه‌ای پیشرفته است.

از سوی دیگر هر گروه اجتماعی برای اداره امورش به سازمانی نیاز دارد. بویژه جمعیت‌های دینی به‌منظور برپایی مراسمشان (از نیایش تا ازدواج و خاکسپاری) به تشکیلاتی احتیاج دارند، که تنها بطور آزاد و مجاز می‌تواند برقرار گردد. ایجاد امنیت لازم برای چنین جمعیت‌هایی که اهداف و روش‌هایی مخالف قوانین کشوری ندارند، از وظایف اصلی دولتهاست و وجود چنین آزادی‌هایی خود بهترین شاخص برای رشد عمومی جامعه می‌باشد.

^۲ «امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمست و مصدر معین، و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصایل و فضایل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی، این نفوس تعلقی به امور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند.» عبدالبهاء، رساله سیاسی، ص ۸.

بدین ترتیب جوامع دینی همانگونه که به فضای لازم برای فعالیت آزاد نیاز دارند می‌توانند تنه‌ها به شکل کاملاً علنی و قانونی رفتار کنند. زیرا هر شکل دیگری، آنان را از وظایف و عملکردهای دینی دور می‌سازد. یک جمعیت دینی نه می‌تواند به فعالیت مخفی روی آورد و نه در سیاست دخالتی داشته باشد. تا چه رسد به آنکه برای تغییر و یا تبدیل نظام حاکم بر کشور اقدام کند.^۳

وظیفه و هدف جمعیت‌های دینی گسترش اخلاقیات و پرورش پیروان بهموازیین شایسته زندگی اجتماعی است.^۴ نه می‌تواند در کار اداره جامعه دخالت کنند و نه جوابگوی عملکرد نهادهای دولتی و حکومتی باشند. خدمت افراد مؤمن به ادیان در این نهادها نیز باید بعنوان شهروند و در خدمت به کشور و کل جامعه صورت گیرد.

چنین ساختاری بعنوان شالوده نظام دموکراسی بدون استثناء در همه کشورهای پیشرفته تحقق یافته و به همان اندازه که در جوامع قرون وسطایی تحققش دشوار بنظر می‌رسد، در کلیه جوامع مدنی به واقعیتی «طبیعی» پیوسته است و از آن هر دو طرف سود می‌برند:

حکومتها تنها در برابر ملت مسئولند و جوامع مذهبی نیز به هدف واقعی و اصلی خود می‌پردازند. در حالیکه جامعه‌ای با سرشت قرون وسطایی، از سویی ادیان در امر حکومت و سیاست دخالت می‌خواهند و از سوی دیگر حکومتها که خود کمابیش دست نشانده مذهب غالب هستند، هیچگونه تشکل اجتماعی را تاب نمی‌آورند و آنرا رقیبی برای قدرت استبدادی خود می‌یابند.

^۳ «رؤسای دین باید به تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند، ولی در امور سیاسی مداخله نمایند.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۱-۳۰.

^۴ «در امور دنیا با احدی مجادله مکنید... دنیا را ایزد دانا به اهلش داده و از آن جز دلهای بندگان چیزی نخواسته.» بهاءالله، مضمون، آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۴.

مطلب دیگر اینکه در این رابطه آن است که بهائیان موظفند چه بعنوان جامعه بهائی و چه بعنوان افراد مؤمن به این آیین، از کلیه اوامر دولتی حتی اگر مخالف موازین اعتقادی‌شان باشد اطاعت کنند.^۵

این جنبه نیز دقیقاً بر موازین و ضروریات یک جامعه پیشرفته منطبق است. در چنین جامعه‌ای کلیه شهروندان موظفند، و رای وابستگی مذهبی، گروهی و یا حزبی با اطاعت از حکومت و دولت به سامان یافتن اداره جامعه یاری رسانند.

زیرا اگر اطاعت از حکومت بدین وابسته باشد که کلیه افراد جامعه با سیاست دولت موافق باشند، اصولاً اداره کشور غیر ممکن می‌شود و در جامعه هرج و مرج حاکم می‌گردد. البته هر چه امکان انتخاب نهادهای مشورتی و قانون‌گذار به موازین دموکراسی و مشارکت همگانی نزدیکتر گردد، نهادهای دولتی و حکومتی نیز بهتر و بیشتر بازتاب خواست و اراده جامعه خواهند بود.

مطلب مهم دیگر آنکه اصولاً تشکل حزبی در نظر آیین بهائی شیوه مطلوب نیست. چرا که ناگزیر به کشاکش‌هایی فرساینده می‌انجامد و ضروریات کسب و حفظ قدرت، احزاب را از اهداف اولیه‌شان دور می‌سازد. تجربیات کشورهایی که در آنها احزاب دموکراتیک فعالند، این واقعیت را بخوبی نشان داده‌است.

در نظر آیین بهائی نهادها و انجمن‌های صنفی، جنسی و فرهنگی (مانند شوراهای کارگری و کشاورزی و ناحیه‌ای و همچنین جمعیت‌های زنان و جوانان...) بهتر می‌توانند خواست و اراده گروه‌های اجتماعی را نمایان سازند و به اداره جامعه یاری رسانند.^۶

^۵ این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند. «بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۱۸.

^۶ «تشکیل جمعیت ممدوح و مقبول، ولی در امری مخصوص، مثلاً... جمعیت نشر معارف، جمعیت ترویج علوم، خلاصه امورخیریه مثل تشکیل شرکت تجارت و تشکیل توسیع زراعت، تشکیل جمعیت از قبیل بسیار مقبول و ممدوح و راجع به عموم نه خصوص.» عبدالبهاء.

جوامع مدنی بر نهادهای اجتماعی استوارند و رشد آنها پیش از آنکه به تحکیم دموکراسی سیاسی وابسته باشد، به میزان گسترش و سلامت نهادهای اجتماعی، از جمله جوامع دینی، بستگی دارد. هر نهادی خواه جامعه دینی، انجمن فرهنگی و یا کانون صنفی، کارکرد مشخصی دارد و هر شهروندی می‌تواند در چند نهاد فعالیت داشته باشد.^۷

آنچه گذشت به خط مشی یک جامعه دینی در شرایط سالم و محیط اجتماعی دموکراتیک نظر داشت. در چنین شرایطی جوامع دینی بعنوان ارکان جامعه مدنی از مصونیت و شخصیت حقوقی و آزادی فعالیت در چهارچوب قوانین کشوری برخوردارند و وظیفه هدف اصلی شان تربیت و رسیدگی به وظائف مذهبی مؤمنان است. از دخالت در امور کشورداری و سیاست می‌پرهیزند در حالیکه مانند شهروند و یا نهاد دموکراتیک در همه زمینه‌های حیات اجتماعی و سیاسی از حق اظهار نظر برخوردارند.

اینک با نگاهی، چند مرحله از تاریخ معاصر از نظر می‌گذرد تا ببینیم، آیا بهائیان موفق شده‌اند، در اوضاع ایران که از موازین یک جامعه پیشرفته بدور بود، بر اصول اعتقادی شان پایدار مانند؟ جنبش طوفان‌سای بابی که تنها در طول چند سال جامعه ایران را بصورتیک رستاخیز دینی و فرهنگی درنوردید، با چنان حملات وحشیانه‌ای از سوی «ارباب دین و دولت» روبرو شد، که برخی بایان وادار شدند به دفاع از خود دست زدند.

پس از حادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه، تعقیب و نابودی بایان به مهمترین مشغولیت حکومت ایران بدل گشت. در حالیکه در این میان «اقلیت» دینی جدیدی به جامعه ایرانی اضافه شده بود که زیر استبداد مذهبی و حکومتی، در راه بقای خویش می‌کوشید.

^۷ «همچنین مشارکت یاران با انجمن‌های خیریه علمیه ادبیه است. هر انجمنی که مقصدش فی الحقیقه ترویج منافع عمومی و مصالح عالم انسانی است باید... تأیید آنرا نمایند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمایند ولی باید فعلاً و قلباً و لساناً از (کوچکترین) مداخله‌ای در امور سیاسی امتناع نمایند.» شوقی ربانی، توقعات، ج ۱، ص ۲۱۵.

پس از پیوستن اکثریت قریب به اتفاق بایان به بهاءالله و اعلان آیین نوین بهائی، او درنامه‌ای به ناصرالدین شاه خواستار شد که از حق حیات بهائیان بعنوان گروهی از «رعایای» کشور حمایت کند:

«در این رساله پادشاه ایران را نصیحت می‌کند... به اینکها جمیع ملل از رعایای خود مهربان باش. امتیازی بین ادیان نگذار. با مسیحی با مسلمان با یهودی با زردشتی، با جمیع یکسان معامله کن... در نظر حکومت باید جمیع یکسان باشند.»^۸

لیکن این امر طبیعی در شرایطی که رهبری شیعیان درست در مبارزه با بایان و بهائیان به نفوذی روزافزون دست یافته و دربار را دست‌نشانده خود کرده بود. بهیچوجه ممکن نگردید.

با ظهور انقلاب مشروطه که روشنگریهای بهائیان در آن بی‌تأثیر نبود، آنان چون از شرکت در حرکت‌های سیاسی و دسته‌بندیها ابا داشتند، از سوی مشروطه‌خواهان به طرفداری از استبداد متهم می‌شدند، در حالیکه طبعاً از سوی دشمنان مشروطه، بعنوان بانیان واقعی و پیگیر مشروطه‌خواهی شناخته شده بودند.

با اینهمه پس از برپایی مجلس اول و شرکت نمایندگان زردشتیان، ارامنه و یهودیان در آن، بهائیان نیز قصد داشتند در انتخابات مجلس دوم شرکت جویند.^۹ این هدف که پیش شرطش قبول برابری حقوق همه شهروندان می‌بود، با گنجاندن ماده‌ای به قانون انتخابات که شرکت «کافران» در آن ممنوع می‌ساخت، ناکام ماند.^{۱۰}

دیرتر با برقراری حکومت رضاشاه و بدنبال آن ایجاد امنیت نسبی و اجرای قانون بدون تبعیض مذهبی، تا حد زیادی از فشار بر اقلیتهای دینی ایران کاسته شد.

^۸ عبدالبهاء خطابات، ج ۲، ص ۱۶۶. در این نامه از جمله آمده است: «حال باید حضرت لطان به عنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم... عهد می‌نماید که از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان آرای حضرت سلطانی باشد. هر

ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۶۶.

^۹ کوشش برای شرکت در مجلس از سوی بهائیان باید بعنوان کوشش برای رسمیت یافتن تلقی گردد. زیرا از نظر آیین بهائی انتخاب در همه نهادهای کشوری باید صرفنظر از هر گونه وابستگی مذهبی، قومی و جنسی... صورت گیرد و همه نمایندگان باید مدافع حقوق همه شهروندان باشند.

^{۱۰} نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی (ماده سوم (خامساً)): «اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند» از حق انتخاب محرومند.

بهائیان در این دوران بدون آنکه از هویت و مصونیت قانونی برخوردار باشند، نه تنها موفق شدند تشکیلاتی سازمان دهند که رفته رفته همه پیروان در سراسر ایران را دربرمی گرفت، بلکه کوشیدند گردهمایی هاشان علنی باشد و بدین منظور در را بروی شرکت غیر بهائیان در مراسمشان گشودند.

این پدیده ارزشمند پس از شهریور بیست با تشدید جوّ تشنج و درگیری در جامعه از میان رفت. با اینهمه حضور پر شمار بهائیان و نیاز مبرم کشور به نیروی خدمتگذار به نهادهای نوین دولت چنان بود، که استخدام بهائیان در وهله‌هایی با « چشم پوشی» روبرو می‌شد. قابل ذکر اینکه از اصول اعتقادی بهائیان یکی آنستکه مجاز به انکار عقیده و هویت دینی خود نیستند. از اینرو اگر هنگام استخدام از این بابت سئوالی مطرح نبود، هویت دین‌شان به سکوت برگذار می‌گشت. بهر حال جامعه بهائی به عنوان بزرگترین اقلیت دینی که نه تنها از حقوقی برخوردار نبود، بلکه هویتش نیز رسماً شناخته نمی‌شد، از نظر حکومتگران دوران پلوی به مشکل بزرگی بدل شده بود. نیاز اداره کشور به این گروه کاردان و خدمتگذار، فشار مجامع بین‌المللی و بالاخره تمایل به تحکیم و حقوق مدنی و اجتماعی، حکومت‌های دوران پهلوی را به اعمال سیاستی متناقض نسبت به جوامع مذهبی از جمله به بهائیان وادار می‌ساخت:

- از طرفی رفع حجاب از زنان تنها با پشتیبانی فعال زنان غیر مسلمان امکان موفقیت یافت و از سوی دیگر با بستن مدارس بهائی و گنجاندن تعلیمات دینی به دروس مدارس که برای بهائیان اجباری بود، خواست رهبری شیعیان برآورده می‌گشت.

- از سویی به بهائیان اجازه داده شد در قلب پایتخت معبد باشکوهی بنا کنند و از سوی دیگر هنوز چند سالی از ساختمان « حظیره القدس» نگذشته بود که به تحریک ملایان، دولت دستور خرابی اش را صادر کرد.

- تشکیلات و فعالیت‌های نشریاتی بهائیان مجاز بود؛ اما گردهمایی‌شان می‌بایست تنها در منازل خصوصی و مراکز غیررسمی صورت گیرد و هر نوع فعالیت علنی و رسمی با فشار روبرو می‌گشت.

با این روش به یک تیر دو نشان می‌زدند: یکی آنکه فعالیت بهائیان به باریکه مشخصی محدود می‌گشت. (نمونه آنکه بهائیان با جمعیتی چندصد هزار نفری مجوز رسمی برای داشتن حتی یک نشریه درونی نداشتند و تنها نشریه سراسری‌شان اجازه نداشت با پست فرستاده شود).

دیگر آنکه حالت نیمه علنی و تشکیل گروه‌هایی‌ها در منازل، به تشکیلات بهائی هاله‌ای از مخفیکاری و فعالیت‌های غیرقانونی می‌داد و سوءظن به آنان را دامن می‌زد.

دامنه این وارونه کاریها بدانجا رسید که اگر افرادی از بهائیان در ادارات دولتی و مراکز آموزشی و بویژه در ارتش، به مقامی دست می‌یافتند، نه در نتیجه کاردانی و خدمتگذاری، بلکه به کوشش برای نفوذ بهائیت در دستگاه دولت تلقی می‌گشت.

فرا تر از آن با توجه به خودداری اکید بهائیان از دخالت در سیاست و اصولاً عدم امکان قانونی برای رسیدن به وزارت و یا حتی نمایندگی مجلس،^{۱۱} نعل وارونه زدند و شایعاتی در مورد بهائی بودن برخی مقامات سیاسی و امنیتی رواج یافت. به این هدف که بهائیان را پایگاه رژیم حاکم وانمود کنند و « حل نهایی مشکل »^{۱۲} این اقلیت مذهبی را آسانتر سازند.

بهر حال در کشاکش میان رهبری شیعیان و حکومت، بهائیان همواره نخستین قربانیان بودند. حمله به آنان بهترین وسیله قدرت‌نمایی برای رهبری شیعیان بود. زیرا که دولت نه می‌توانست و نه اراده داشت که به وظیفه طبیعی خود که دفاع از جان و مال همه شهروندان است عمل کند. بر عکس گهگاه بهائیان را وجه‌المصالحه با این رهبری قرار می‌داد.

با عدم شرکت بهائیان در حزب رستاخیز که با توجه به جمعیت آنان، می‌توانست موفقیتی برای

^{۱۱} بنا به اصل ۵۸ متمم قانون اساسی غیر مسلمان نمی‌توانست وزیر شود و بنا به نظامنامه مجلس تنها « ادیان رسمی » اجازه داشتند نمایندگانی در مجلس داشته باشند.

^{۱۲} نازیها کشتار یهودیان را « راه حل نهایی مشکل یهود » قلمداد می‌کردند و از آن پس این عبارت به معنی نابودی کامل گروه‌های اجتماعی بکار می‌رود.

حکومت شاه بحساب آید، بهائیان از هیچگونه امنیتی برخوردار نبودند، تا بدانجا که نیروهای انتظامی تمایلی به حمایت از جان و مالشان در مقابل حملات روزافزون گروههای اسلامی نشان نمی‌دادند. از جمله این حملات آتش‌زدن ۲۰۰ خانه و آواره‌ساختن بهائیان در سعدیه شیراز بود. (زمستان ۱۳۵۷ش).

بدین ترتیب حتی پیش از انقلاب ترور بهائیان در دستور کار نهادهای اسلامی قرار داشت و کشتار سه تن از بهائیان سرشناس (علی محمد خادمی (بنیانگذار هواپیمایی ملی ایران)، دکتر علیمیراد داودی (استاد دانشگاه) و محم موحّد (مجتهدی که بهائی شده بود)) سرآغاز حملاتی شد که سالهای اول انقلاب به کشته شدن بیش از دویست تن و دستگیری و آوارگی ده‌ها هزار بهائی در سراسر کشور انجامید.

تا آنکه بالاخره در تابستان ۱۳۶۳ش. دادستان انقلاب، تشکیلات بهائی را غیر مجاز و هر نوع گردهمایی آنان را جرم اعلان نمود. در مقابل، محفل ملی بهائی نیز در آخرین اعلامیه‌اش بنا به اصل اطاعت از حکومت، کلیه تشکیلات را منحل کرد.

بدین ترتیب بطور جمع بست می‌توان ادعا کرد که جامعه بهائی ایران، با توجه به عقب‌ماندگی ساختاری و کشاکش میان دو پایگاه حکومتی، اصولاً امکان نداشت که از هویت و حقوق قانونی برای یک جامعه دینی برخوردار باشد، با اینهمه توانست در مجموع به موازین شایسته عدم دخالت در سیاست و حفظ استقلال از نهادهای سیاسی، در عین اطاعت از حکومت رفتار نماید.

نظام سیاسی

« درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید»^۱

در آیین بهائی همگان به کوشش برای اصلاح عالم فراخوانده شده‌اند. کوشش برای بهبود زندگی مادی و معنوی هم در بُعد اجتماعی و هم در زمینه فردی به زندگی انسان در این جهان معنی و مفهومی در خور و شایسته می‌دهد.^۲

از این دیدگاه جامعه متشکل از شهروندانی است که در این راه می‌کوشند و ساختار اجتماعی و نظام سیاسی برآیند حرکت و فعالیت افراد است. هر انسانی در هر شرایطی زیستی می‌تواند و باید با تکیه بر گوهر معنوی و درونی به تبلور شخصیت انسانی خویش همت گمارد.

حکومت «ودیعہ الہی» نیست، بلکه گوهر آدمی والاترین ودیعہ پروردگار در جهان است، که باید در هر فردی درخشش یابد. انسان چه بر تخت پادشاهی و چه بر سفره نداری، چه بر اریکه قدرت و چه در بند بردگی همواره بر بد و نیک کردار و رفتار خویش آگاهاست و قادر بوده و هست، به تبلور گوهر درونی و انسانی خویش دست یازد.^۳

بدین سبب در آیین بهائی نگرش اروپایی به تاریخ تحول بشر مورد تأیید نیست. براسا این نگرش رشد جوامع بشری تنها دو مرحله را در برمی‌گیرد: در مرحله نخست مردمان اسیر جهل و خرافات، زیر

۱ بهاء‌الله، مجموعہالواح، ص ۲۶۱.

۲ «انسان از برای اصلاح عالم خلق شده.» بهاء‌الله، لوح مقصود، ص ۱۱.

۳ «مردمان را گوناگون آفریدیم. خجسته نفسی که حال خود بشناسد.» بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۴.

سلطه قدرتهای استبدادی بسر می‌بردند. سپس کشورهای « متمدن » با دست یازیدن به تحولاتی در زمینه‌های علمی، اجتماعی و سیاسی به جامعه مدنی و مرحله نهایی دست یافتند.

بشر از بدو پیدایش و افرینش به گوهر انسانیت آراسته بوده و نظامات اجتماعی برآمده از روابط انسانها، در جهت تکامل و تعالی سیر می‌کنند. نظم اجتماعی آنجا شایسته است که بر مقتضیات تحول و تکامل تاریخی منطبق باشد و به رشد قوای نهفته در جامعه کمک نماید. همه نظمها نسبی هستند و نظمهای گذشته برای زمان و مکان خود لازم و کامل بودند.

از مرحله « جنینی و خون‌آشامی »^۴ تا دوران کنونی که نوع انسان می‌رود به بلوغ عقلی دست یابد، جوامع بشری مراحل چندی را پشت سر گذارده‌اند. اکنون اما با گسترش بی‌سابقه میدان عمل و اراده بشری، بر همگان برانزده است، به تحقق ضروریات کنونی مقام انسان عمل کنند.

از سوی دیگر نظامهای حاکم بر جوامع را نیز هیچ عذری بر تداوم روابط و مناسبات گذشته نیست و باید به قدمهایی بلند بسوی شکفتگی روابط هر چه انسانی‌تر و تبلور مقام فرد در جامعه بکوشند. در این شاهراه نیز تنها به مشارکت و رایزنی همگان می‌توان قدم گذارد. دمکراسی شالوده و شیرازه جامعه نوین انسانی است و دولتها و ملتها، باید مانند شیر و شکر در هم آمیزند.^۵

خدمت به جامعه از پایین‌ترین مراتب تا بالاترین مقامات بزرگترین افتخار هر شهروندی است و امانت و درستکاری زینده هر انسان. به نیروی عقل و دانش و همیاری و همدردی اجتماعی می‌توان در نازلترین سطح زندگی مادی هم جوامع را به تبلور انسانیت بدل ساخت. در حالیکه آنجا که با وجود پیشرفت

^۴ « سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی، کارت خون‌آشامی است » (مولوی)

^۵ « احزاب هر یک کلنگی بدست گرفتند و به بنیان ایران زدند تا ویران کردند... دولت و ملت باید مانند شهد و شیر بیکدیگر آمیخته گردند و الا فلاح و نجات منتع. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخل دول مجاوره شود. » عبدالبهاء، درباره انقلاب مشروطه، لوح میرزا حبیب.

مادی و ثروت ظاهری گوهر انسانی امکان نمایش نیابد، جامعه همچنان در مغاک توحش غوطه‌ور است.^۶

چنانکه پیش از این اشاره شد، آیین بهائی به دست آوردهای مثبت در جهان پیشرفته به دیده تأیید می‌نگرد و از آن جمله کشور داری بر پایه رایزنی همگان و تفکیک سه‌گانه قوای حکومتی را تحسین می‌کند.^۷

نکته مهم تازه در طرح نظام سیاسی مطلوب از دید آیین بهائی این است که نه تنها انتظار رفتار به موازین عدالت و امانت و خدمت به کشور را از حکومتها مطرح می‌سازد^۸ بلکه بر مسئولیت یکایک افراد جامعه در بهبود روابط اجتماعی و نظام سیاسی نیز می‌فشارد.^۹

اگر بدیده حقیقت بنگریم حکومتها از آسمان نازل نمی‌شوند بلکه از درون جامعه و منطبق بر سطح رشد اجتماعی برمی‌آیند. چنانچه اگر ماهیت و رفتارشان مخالف خواست اکثریت جامعه باشد اصولاً به قدرت نمی‌رسند و اگر در شرایط خاصی رسیدند دیری نمی‌پایند.

پس پیش شرط و ضامن حقیقی برقراری پایدار یک نظام عادل و دمکراتیک در نگرشی نوین به حکومت و امر سیاست نهفته است. دستیابی به حکومتی در خدمت جامعه و نه بمنظور تسلط بر آن نیز وابسته به آن است که مقام حکومتی بعنوان امکان و فرصتی برای خدمت به جامعه و کشور درک گردد.

^۶ «پاکی از آرایش پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد.» بهاءالله، دریای دانش، ص ۵.

^۷ «امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید با انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست.» بهاءالله، لوح طراوات، مجموعه الواح.

^۸ «امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور بهاو منوط بوده و هست.» بهاءالله.

^۹ «در جمیع احوال انسان باید متشبث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است.» بهاءالله.

همانگونه که هر عضو جامعه در کار و فعالیت خود هر قدر هم که ناچیز جلوه نماید، باید موازین امانت و راستی را رعایت کند،^{۱۰} مقامات حکومتی نیز نه برای کسب قدرت و ثروت، بلکه تنها خدمت، به شایسته‌ترین افراد سپرده گردد.^{۱۱} بر همگان فرض است که در انتخاب افراد لایق و امین در کار اداره جامعه با احساس مسئولیت شرکت کنند و از این بابت هیچ عذری پذیرفته نیست.^{۱۲}

رشد و آگاهی و شکوفایی شخصیت یکایک افراد جامعه و تعمیق احساس مسئولیت نسبت به محیط و روابط اجتماعی، سرچشمه هر گونه دگرگونی مثبت و پایدار در نظام سیاسی و اداری کشور باید از اهمیت مقامات قدرتمند کاسته شود و نفوذ نهادهای انتخاباتی مشورتی افزایش یابد.^{۱۳}

مؤسس آیین بهائی را می‌توان نخستین مصلح اجتماعی در ایران دوران معاصر دانست که نیم قرن پیش از انقلاب مشروطه خواستار تشکیل مجلس مشورت و قانونگذار یگردید.^{۱۴}

بدین سبب از همان اوان، انقلاب مشروطه از سوی دستگاه رهبری شیعیان بعنوان «توطئه بهائیان» مورد حمله قرار گرفت و در روز بتوپ بستن مجلس، شیخ فضل‌الله نوری در میدان توپخانه کتاب اقدس را سر دست گرفت و با خواندن جمله‌ای از آن مبنی بر اینکه بزودی در طهران «حکم جمهور» برقرار خواهد شد، فریاد زد:

^{۱۰} «هر اهل صنعتی را در صنعت خود عدل لازم یعنی تجاوز از استحقاق خود نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل پادشاه ظالم است تفاوت ندارد.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۷۷.

^{۱۱} این بسی میرهن و واضح است که تا جمهور اهاتی تربیت نشوند و افکار عمومی در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیای امور حتمی‌منصب جزئی از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لایق دَوْران ننماید. عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۲۱.

^{۱۱} اشراق پنجم: معرفت دول بر احوال مأمورین و اعطا مناصب به اندازه و مقدار. شاید خائن مقام امین را غضب ننماید. بهاء‌الله، لوح اشراقات.

^{۱۲} «تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین سیاست است.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۲۲.

^{۱۳} «مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید... (او) از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا.» بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۶۰.

^{۱۴} «از برای ایران قانونی و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آنکه... مقری معین گردد و حضرات در آن مقرر جمع شوند و به جبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۲۹۶.

« بهائیان مشروطه خواهند و سعی می کنند که حکم جمهور یا مشروطه در طهران جاری و امور سلطنت و حکومت ایران منقلب شود...»^{۱۵}

تدوین قانون اساسی بر موازین « اعلامیه حقوق بشر» تشکیل مجلس نمایندگان منتخب همه شهروندان و تشکیل شوراهای مردمی در همه سطوح، به منظور هدایت و نظارت بر اداره کشور، مهمترین اساس جامعه مردم سالار است.^{۱۶} انتخاب افراد لایق و امینی که منافع ملی را بر تمایلات خصوصی و گروهی برتری دهند، وظیفه ایست که بر عهده و مسئولیت یکایک شهروندان قرار دارد.^{۱۷}

کلیه نهادهای کشوری از شورای وزیران تا نهادهای منطقه‌ای و صنفی انتخابی است و رئیس هر نهاد شورایی، در عمل فقط سخنگو و نماینده رأی اکثریت شورا است.^{۱۸} انتخابات باید از انتخابات احزاب به سوی انتخابات شایسته‌ترین افراد برای هر مقامی سیر کند و بر روال موازین شناخته شده دمکراتیک و بدور از هیاهوی تبلیغاتی صورت گیرد.^{۱۹}

^{۱۵} براستی نیز بهاء الله در کتاب اقدس چنین انقلابی را نوید داده بود: «ای زمین طهران، زود باشد که در تو امور منقلب گردد و حکم جمهور (مردم) جاری شود.» (مضمون) کواکب الدریه، ج ۳، ص ۱۶۳.

^{۱۶} و بنظر این عبد چنین می آید که اگر انتخاب اعضای مقننه در مجالس ممالک محروسه منوط به رضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد مراعات می نمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن و توجه اهالی ساقط شوند. «عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۳۰.

^{۱۷} «اگر اعضای مجالس... دون ونادان و بی خبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و پست همت و بی غیرت... طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود.» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۲۳.

^{۱۸} «باید شخصی رئیس باشد که خود اصرار در ریاست نداشته باشد. فی الحقیقه در خیال شهرت و برتری نباشد... اینگونه نفوس مستحق ریاست - اند. زیرا اگر خیر و فایده عموم مراد است که رئیس باید خیرخواه باشد نه خودخواه.» عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۵.

^{۱۹} «وقتی عالم انسانی رو به ترقی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند.» عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج ۶، ص ۱۳.

نه تنها رسانه‌های همگانی، بلکه هر شهروندی باید بتواند با « صداقت و روحیه انتقاد و بی‌مجامله » نظرات خویش را درباره همه جوانی زندگی اجتماع و سیاسی و عملکرد نهادها اعلان کند.^{۲۰}

شهروندان « نه تنها حق دارند آشکارا انتقاد خود را از تصمیمات یا خط مشی (نهادها) ابراز دارند، بلکه مسئولیت حیاتی هر عضو هوشیار جامعه است که به تفصیل و در عین حال با رعایت احترام لازم هر گونه پیشنهاد، توصیه یا نظر انتقادی را که وجداناً احساس می‌کند، برای اصلاح برخی شرایط یا گرایش‌ها در جامعه اظهار دارد.^{۲۱}

بنیان جامعه مدنی و نظام دمکراتیک بر حقوق و وظایف شهروندی استوار است، که مصون از هر گونه تجاوزاند.^{۲۲} در آیین بهائی برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران از این حقوق و وظایف سخن رفته؛ از جمله آنکه ورود بدون اجازه به خانه افراد، ممنوع اعلان شده است.^{۲۳}

نهاد قانونگذار:

تدوین قانون اساسی و تأسیس نهادهای دمکراتیک از نظر آیین بهائی تنها ساختار ظاهری نظام سیاسی شایسته را تشکیل می‌دهد.

^{۲۰} « در ظل چنین نظمی مطبوعات درحالیکه میدان را برای ابراز نظرات و عقاید مختلفه باز و آزاد خواهند گذاشت دیگر وسیله اعمال اغراض شخصی و تأمین منافع گروهی خاصی قرار نخواهند گرفت و از اعمال نفوذ دول و ملل و رقابتهای آنان رهایی خواهند یافت. » شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۷۷.

^{۲۱} به مضمون از نامه شوقی ربانی مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۹م.

^{۲۲} « مواظبت و دقت تام در حفظ حقوق مدنی افراد از هر سلک و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی بدون هیچگونه امتیاز و برتری. حقوق مدنی ربطی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد جامعه چه از موحدین و چه از مشرکین کل در این مقام یکسانند و حقوق شخصی آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدس و مسلم. » *The Advent Of Divine Justice*

^{۲۳} « مبدا به خانه‌ای بدون اجازه صاحبخانه وارد شوید. » (مضمون) بهاءالله، اقدس، ص ۳۴۹.

مهمتر از آن دگرگونی بنیادین در زندگی اجتماعی بسوی روحیه مسالمت‌جویانه، خیرخواهانه و همکاری اجتماعی در عین احترام به آزادی افکار و آراست. برخی جوانب این تحول از این قرار است:

- حقیقت در هر امری از برخورد افکار و نظرات متفاوت قابل دریافت است. بشرطی که نظرات گوناگون با روحیه خیرخواهانه و منصفانه مطرح گردد و هدف، یافتن بهترین راه برای یافتن حقیقت باشد.^{۲۴}

- نمایندگان منتخب در مجلس ملی و دیگر شوراها تنها در پیشگاه ملت مسئول هستند و باید منافع ملی و انسانی را بر منافع خصوصی، گروهی و حزبی برتری دهند.^{۲۵}

- چنانکه در قانون اساسی نیز به صراحت مطرح خواهد شد، در قوانین کشوری باید اصل برابری همه شهروندان، بدون هیچگونه تبعیض جنسی، نژادی و ایمانی تضمین گردد.^{۲۶}

فرا تر از آن لازم است تدابیری بنیانی برای یکسان‌سازی سطح زندگی در مناطق مختلف کشور و میان شهر و روستا عملی گردد و اقلیتهای قومی به هدف جبران نابرابری‌های گذشته از حمایت ویژه‌ای برخوردار گردند.^{۲۷}

^{۲۴} «حین عقد مجلس هر یک به کمال حریت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت کند ابدأ او مکدر نشود، زیرا تا بحث در مسایل نگردد، رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است. در نهایت مذاکره اگر اتفاق آرا حاصل گردد فنعلم‌المراد و اگر اختلاف حاصل شود به اکثریت آرا قرار دهند.» عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۱۵۲.

^{۲۵} «هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت.» عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۶.

^{۲۶} «عدل چنین اقتضا می‌نماید که حقوق نوع انسانی جمعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیأت اجتماعی است.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۳۲.

^{۲۷} «مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه، و لکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه چه به ظهور رسانند...» عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۳۰.

نیروی اجرایی و اداری:

یکی از ضعفهای دمکراسی‌های موجود استقلال قوه مجریه پس از انتخاب است. اصل باید بر این باشد که همکاری نیروی اجرایی با مجالس و شوراها قانون‌گذار، نه تنها در سطح عالی، میان دولت و مجلس ملی، بلکه در همه سطوح از محلی تا ملی برقرار باشد. این اصل نیز زمانی بنیاد می‌یابد که خودگردانی، همه واحدهای محلی و منطقه‌ای را در برگیرد.^{۲۸}

دگرگونی فراگیر و گسترش نهادهای آموزشی، بهبود وضع زنان بوجود آوردن همه‌گونه امکانات برای جوانان، سه محور اصلی را تشکیل می‌دهند که حرکت جامعه بسوی آینده‌ای بهتر را راهگشایی می‌کنند. مشارکت یکی دو ساله جوانان دختر و پسر در خدمات اجتماعی می‌تواند از هر نظر گامی مثبت در جهت آموزش عملی و پرورش نسل آینده، تعمیق همبستگی اجتماعی و پیشرفت عمومی جامعه باشد.^{۲۹}

در چهار چوب هدف اصلی دولت که فراهم آوردن رفاه برای همه زحمتکشان است سر و سامان یافتن عاجل وضع کشاورزان و کشاورزی از اهمیتی پایه‌ای برخوردار است؛ زیرا که بنیان اقتصاد ملی را تشکیل می‌دهد.^{۳۰}

^{۲۸} این انصاف نیست که یک مملکتی بواسطه یک نقطه حکومت شود زیرا هر قدر عقل و کیاست اعضای مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفاً نمی‌کوشند. عبداله‌بهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۱۹.

«تعالیم و قوانین بهاءالله... هم با آفت مرکزیت افراطی در اداره امور وهم با متحدالشکل و یکنواخت بودن شئون عالم مخالف است. کلید رمزش وحدت در کثرت است.» شوقی ربانی، نظم جهانی بهائی، ص ۵۷

^{۲۹} «باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود.» عبداله‌بهاء، رساله مدنیه، ص ۶.

^{۳۰} «پنجم توجه کامل است در امر زراعت. این فقره اگر چه در پنجم ذکر شد و لکن فی الحقیقه دارای مقام اول است. در ممالک خارجه این فقره بسیار ترقی نموده، اما در ایران الی حین امرش معوق است.» بهاءالله، لوح دنیا.

بدیهی است که آیین بهائی بعنوان آیین صلح و دوستی، دگرگونی سیاست خارجی بسوی سیاست صلح طلبانه را مهمترین گام برای رسیدن به صلح جهانی می‌داند.^{۳۱} از آنجا که منافع اربابان زر و زور عامل اصلی بروز جنگهاست، کوشش برای برپایی عدالت اجتماعی و نظام واقعاً مردمی، بهترین راه برای دستیابی به صلح پایدار است.^{۳۲}

بستن قراردادهای همکاری برای تأمین صلح با همسایگان دور و نزدیک، تقویت نهادهای بین‌المللی در جهت تحقق خلع سلاح و پیشرفت بسوی صلح جهانی، از جمله تدابیر این دگرگونی‌اند.^{۳۳}

از سوی دیگر کاهش نیروی نظامی و نفی موازنه تسلیحاتی بعنوان وسیله حفظ صلح، از گامهای ضروری سیاست صلح دوستانه است.^{۳۴}

آرمان بهائی تبدیل «سلاح به اصلاح»^{۳۵} در جهان است و تأمین صلح جهانی رابعنوان والاترین هدف در مرحله کنونی در مقابل بشریت امروز قرار می‌دهد:

^{۳۱} «حرب ویرانی است صلح عمومی آبادی، حرب ممات است و صلح حیات، حرب درندگی و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی.» عبدالبهاء، نامه به جمعیت صلح لاهه.

^{۳۲} «ظالم‌های عالم حقوق امم را غضب نموده‌اند و بتمام قدرت و قوت به مشتبهات نفوس خود مشغول بوده و هستند... امروز ناله عدل بلند و چنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده.» بهاءالله، لوح دنیا.

^{۳۳} «تشبث به وسایل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه‌علاقات و دادیه با دول متحاربه و توسیع دایره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و تزئید ثروت است.» عبدالبهاء، رساله مدینه، ص ۱۹.

^{۳۴} «امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع دول عالم در تهیه و تدارک آلات و مهمات جهنمی... همچو گمان میکنند که سبب فلاح و نجات هر دولتی قوه حربیه است؛ هر چه عظیمتر سعادت آن دولت و ملت بیشتر.» عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۵۳.

^{۳۵} «سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد.» بهاءالله، لوح بشارات.

« وحدت عالم انسانی صفت مشخصه دوره‌ایست که اینک جامعه بشری بدان نزدیک می‌گردد. وحدت خانواده، وحدت قبیله، وحدت حکومت شهری و وحدت ملی یکی پس از دیگری تحقق یافته‌است و اکنون هدفی که دنیا رنج کشیده و درمانده برای نیل بدان تلاش می‌کند وحدت عالم انسانی است. مرحله ایجاد کشورها به پایان رسیده‌است. آشوب و اغتشاش ناشی از برخورد قدرتهای ملی به اوج خود نزدیک می‌شود و دنیا که در جهت بلوغ و کمال پیش می‌رود باید وحدت و تمامیت روابط انسانی را بشناسد و برای همیشه نظامی مستقر سازد که بتواند به بهترین وجه این اصل اساسی حیات بشری را تحقق بخشد.»

یگانگی بشریت از نظر آیین بهائی « به مفهوم تأسیس یک جامعه متحد جهانی می‌باشد که در آن تمامی ملتها و نژادها و ادیان و طبقات بطور کامل و برای همیشه متحد گردد و خودمختاری کشورهای عضو آن و همچنین آزادی شخصی و ابتکارات فردی محفوظ ماند.»^{۳۶}

دادگستری:

در آیین بهائی بر اهمیت دادگستری و استقلال قوه قضائیه در اصلاح جامعه تأکید شده و وظیفه تربیت دینی متوجه همین پایه اساسی گردیده‌است.^{۳۷} از دید آیین بهائی می‌توان و باید با تأمین عدالت به تربیت اخلاقی، رشد شخصیت افراد و تحکیم همبستگی اجتماعی دامنه بزه‌کاری را بسیار محدود ساخت.^{۳۸}

^{۳۶} شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۷۴-۷۵.

^{۳۷} « عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد... و علت صلاح عالم و حفظ امم.» بهاء‌الله، لوح شیخ نجفی.

^{۳۸} « اما مدنیت الهیه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرایم ننماید الا افراد نادره که آن ابدأ حکم ندارد.» عبدالبهاء

و از این وظیفه، کارکرد اجتماعی بالاتری برای ادیان نمی‌توان تصور نمود.^{۳۹}

هدف نهایی آن‌است که در شهروندان چنان منش والایی جایگزین شود که اصولاً ارتکاب به جرم و بزه را تجاوزی به شخصیت انسانی خویش تلقی کنند.^{۴۰}

وانگهی بسیاری از جوانب رفتار فرد در جامعه ریشه در اخلاق درونی دارد. اجمله دستگیری از نیازمندان و یا مشارکت در مقابله با فجایع طبیعی و انسانی و بطور کلی همدردی اجتماعی، ویژگی‌هایی فراسوی عدالت و جزا است و تنها با تربیت می‌تواند در جامعه شایسته انسانی به امری روزمره تبدیل گردد.^{۴۱}

راهنمایی‌های آیین بهائی برای جلوگیری از جرم و جنایت را می‌توان از جوانب مختلف مورد بررسی قرار داد و تدابیری که در زیر اشاره می‌شود، تنها گزیده‌ای از این راهنمایی‌هاست که در هماهنگی عملی به نتیجه مطلوب می‌رسد:

- با تعدیل معیشت و تأمین نیازمندی‌های اولیه برای همگان می‌توان از بخش بزرگی از جرم‌هایی که به سبب نیازمندی مادی مرتکب می‌گردد، جلوگیری نمود.^{۴۲}

- گشودن راه آموزش و پرورش به روی همگان می‌تواند در منش و کردار فردی و اجتماعی، موجب انقلابی اخلاقی شود که رفتار نیک و قانونی را به کانون منش انسانی بدل می‌سازد.

^{۳۹} «پس باید نفوس را از (کودکی) چنان تربیت نمود که اکتساب جرایم نمایند بلکه جمیع همتشان بر اکتساب فضایل باشد و نفس جرم و قصور را اعظم عقوبت شمرند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند چه که می‌توان انسان را چنان تربیت نمود که جرم و قصور اگر بکلی مفقود و معدوم نگردد ولی نادرالوقوع شود.» عبدالبهاء، مانده آسمانی، ج ۱، ص ۴۵.

^{۴۰} «انسانیکه شعور داشته باشد نزد او قتل بهتر از خطاست و لسان بریده بهتر از کذب و افتراست.» عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۹۹.

^{۴۱} «اگر نفسی به نفسی ظلمی کند ستمی کند تعدی کند و آن شخص مقابله به مثل نماید این انتقام است و مذموم است بلکه باید بالعکس مقابله کند، عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدی کند. این سزاوار است.» عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۳۰۲.

^{۴۲} «ملاحظه فرمایید که چقدر زندان و محل عذاب از برای نوع بشر حاضر و مهیاست تا به این وسایط زجریه نفوس را از ارتکاب جرایم عظیمه منع نمایند و حال آنکه این زجر و این عذاب سبب ازدیاد سوء اخلاق می‌گردد و مطلوب چنانکه باید و شاید حاصل نگردد. عبدالبهاء.

- رعایت عدالت اجتماعی در تمامی زمینه‌ها و نسبت به همه کس و استقرار دستگاه اداری و حکومت سیاسی بر موازین دموکراسی، در شهروندان به دل‌بستگی اجتماعی دامن می‌زند و حس اعتماد به نهادهای اجرایی و قانون‌گذار خود عامل مهمی در جلوگیری از رفتار غیرقانونی است.

- فرهیختگان و بلندپایگان جامعه با رعایت موازین اخلاقی و رفتار قانونی نمونه و سرمشق رفتار نیک برای همه جامعه‌اند و بویژه نهادهای دینی در این میان از نقشی برانگیزنده برخوردارند.

- موازین جزایی باید بطوری بنیادی بازنگری گردند و جنبه قصاص که همان انتقام است حذف گشته، در مجازات تدابیر تربیتی با توجه به انگیزه جرم از اهمیت محوری برخوردار گردد.^{۴۳}

با توجه به نکات یاد شده می‌توان گفت که از نظر آیین بهائی وقوع جرم در حقیقت نتیجه ناتوانی جامعه و بویژه نارسایی پرورش است. تربیت اخلاقی و اجتماعی نباید و نمی‌تواند تنها متوجه نوباوگان باشد، بلکه همه رسانه‌ها و نهادهای اجتماعی و بویژه فرهنگ‌پروران جامعه باید در راه تجدید تربیت مردمان به ارزشهای انسانی بکوشند.

هدف باید آن باشد که ارزشهای انسانی مانند شجاعت، استقامت و قدرت از رفتارهای بدوی و خشونت‌آمیز به منش شایسته انسان اجتماعی سوق داده شود. زیرا مادامیکه خشونت و جنایت در رسانه‌های همگانی و آثار هنری بعنوان ارزشهای برتر ستایش شوند، نمی‌توان زندگی اجتماعی را از آنها زدود.^{۴۴}

^{۴۳} «در جمیع شهرهای اروپا و آمریکا ابنیه واسعه حبس خانه‌ها به جهت زجر ارباب جرایم تأسیس و بنا شده است... پس فرق است در اینکه نفوس را از قبیح و جرایم بواسطه زجر و قصاص و شدت انتقام منع نماییم و یا آنکه چنان تربیت کنی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرایم اجتناب نمایند بلکه نفس جرایم را جزای عظیم شمرند.» عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۱.

^{۴۴} «جهالت و غفلت انسان بدرجه‌ایست که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند. اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند، اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۶۵.

مقابله به مثل در برابر جرم و جنایت، حتی اگر از سوی جامعه باشد همان انتقام است و به پرهیز از جرم نمی‌انجامد^{۴۰} آیین بهائی با انتقاد از وضع موجود در جوامعی که می‌انگارند با تشدید مجازات و پر کردن زندانها می‌توان با فساد و جرم مقابله نمود، به این نکته اساسی توجه می‌دهد که قانون و نظم اجتماعی باید با ضروریات مرحله تاریخی تناسب داشته‌باشد.

در چنین نظامی، حفظ نظم اجتماعی برخواست و اراده مردمان تکیه خواهد داشت. و گرنه حفظ نظمی که مورد قبول جامعه نیست، مستلزم کاربرد قهر و مجازات است. چنین نظمی در واقع بی‌نظمی است و نمی‌توان انتظار داشت که بهبود رفتار و جلوگیری از جرم و جنایت منجر گردد.

از سوی دیگر گاه صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم بمراتب بیش از لطمات جسمانی و مادی آنست. از جمله این اثرات نامطلوب روحی آن است که قربانیان اعتماد به نفس، روحیه ابتکار و اراده خود را از دست می‌دهند و چه بسا که با مظلومیت خومی گیرند و یا در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران روا می‌دارند.

باستوار شدن عدالت اجتماعی متناسب با رشد جامعه و برانگیختن احساس همدردی اجتماعی می‌توان وقوع جرم و جنایت را به حد ناچیزی رسانید. این حد ناچیز نیز شامل جنایاتی است که بر اثر گزندهای ژنی و روانی واقع می‌گردند.

^{۴۰} «همیشه در فکر آنند که قوانین مجازات را محکم نمایند و اسباب قصاص مهیا سازند آلات قتل و جرح و محل حبس و نفی تدارک کنند و منتظر وقوع جرم شوند. این بسیار سوء تأثیر نماید.» عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۰۴.

در چنین مواردی که جامعه ناگزیر از دور ساختن مجرمین از زندگی اجتماعی است، آیین بهائی چشم پوشی را جایز نمی‌داند؛ چنانکه حتی مجازات اعدام نیز پیش بینی شده است.^{۴۶}

^{۴۶} « باید بگوییم که اجرایش در عالم امکان ممکن است بسیار تصورات و تخیلات عالیه هست اما قابل اجرا نیست... اگر نفسی به نفسی ظلمی کند... و آن شخص مقابله به مثل نماید این انتقام است... هر دو عمل یکیست اگر مذموم است هر دو مذموم است نهایت این است که این مقدم بود و آن مؤخر. اما هیأت اجتماعی حق محافظه و حق مداخله دارد زیرا هیأت اجتماعی بغضی ندارد، عداوتی به قاتل ندارد اما مجرد بجهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند و یا قصاص نماید.» عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۰۲.

نوسازی نظام سیاسی

«گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از
راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند.
راهنما کسیست که از بند روزگار آزاد است و
هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.»^۱

از نظر آئین بهائی نوسازی دموکراتیک نهادهای اجتماعی و سیاسی هرچند ضروری است، لیکن برای رسیدن به پیشرفت واقعی اجتماعی کافی نیست. زیرا فراهم آمدن امکان مشارکت در نهادهای دموکراتیک، مادامیکه مردمان به رشد فرهنگی و اخلاقی لازم نرسیده باشند، چندان ثمربخش نیست. نگاهی به دموکراسی‌های موجود در جهان مؤید این واقعیت است

این است که از دید بهائی تحولی بنیادین در موازین رفتاری و سرشت و اخلاقی مهم‌ترین گام است و تنها به وسیله انقلابی در زمینه آموزش و پرورش می‌توان امکان بازسازی جوامع بر پایه خرد جمعی را فراهم آورد؛ انقلابی فرهنگی و اجتماعی که فرهیختگان جامعه پیشگامان آن خواهند بود؛ فرهیختگانی که نه تنها راهنمای مردمان بلکه با رفتار شایسته، نمونه و سرمشق نیکی باشند.

چون از این دیدگاه به جامعه ایران که از پیشینه نهادهای دموکراتیک محروم مانده بنگریم، باید تأکید کرد که یکی از مهم‌ترین گام‌ها در راه نوسازی نظام سیاسی، تقویت حس اعتماد و احترام متقابل میان مردم و دستگاه حکومت است.

در بخش «علل پسماندگی ایران» به علت اصلی برای عدم همبستگی میان مردم و حکومت‌ها در تاریخ معاصر ایران و نابسامانی‌های ناشی از آن اشاره خواهد شد. کوتاه آنکه در سده‌های گذشته کوشش

(۱) بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۵۴.

رهبری شیعیان برای کسب قدرت باعث شد، حکومت کشور به عنوان «غاصب حق علی» نزد مردم مسلمان از «مشروعیتی، برخوردار نباشد هرگونه قانون شکنی، نه تنها روا بلکه، واجب» تلقی گردد.

حال آنکه کشوری که در آن مردم و حکومت در ستیزه و کشاکش همیشگی به سر برند، از گام زدن در راه سازندگی باز می ماند و بدون مشارکت دولت و ملت امر بهسازی کشور به سامان نمی رسد و همین ضعف را باید عامل عمده بازماندن ایران از ورود به شاهراه پیشرفت در دوران معاصر دانست.

بدین ترتیب از مهم ترین پیش شرط های نو سازی کشور دامن زدن به حس همدردی ملی، اعتماد به نهادهای دولتی و قانون مداری در میان مردم ایران است. این خود تحولی عظیم و بنیادین را در فرهنگ اجتماعی لازم می دارد و بی شک این تحول نیز بدون حرکت دستگاه حکومتی و اداری کشور در جهتی که شایسته اعتماد و پشتیبانی مردم باشد، ممکن نیست.

پس نه تنها نو سازی حاکمیت سیاسی، بلکه پیش از آن هم رأی، همکاری و پشتیبانی متقابل اقشار ملت بر محور منافع ملی و صرف نظر از تعلقات گروهی راهگشای آینده ای شایسته برای ایران است.

چون از این رهگذر به راهنمایی های آئین بهائی بنگریم، مشاهده می شود که نه تنها نو سازی دموکراتیک دستگاه اداری کشور در همه سطوح ضروری است، بلکه لازم است که نو سازی نظام بر پایه دیگری نیز استوار گردد و آن استفاده از فرهیختگان، در راه گسترش و قوام خرد جمعی و هدایت معنوی جامعه است.^۲ این فلسفه سیاسی برخاسته در ایران می نگرد و از سوی دیگر به درونمایه ای نوین و آینده گر نظر دارد.

تعلیم بنیانی در این باره بیش از یک قرن پیشتر چنین مطرح گشت:

(۲) «مرکز قوه تنفیذیه حکومت است و مرجع قوه تشریعیه دانایان هوشمند ... ولکن چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه، نادرالوجود است و حکومت و هیأت ملت به انتظام حال در غایت درجه احتیاج، لذا تأسیس هیأت علمیه لازم که اعضای این مجلس، هر چند نفس در فنی از فنون ماهر باشند و به اقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی مرکوز نمایند.» «عبدالبهها، رساله مدینه، ص ۴۵-۴۴».

«اگرچه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی. دوست نداریم مُدُن عالم از ان محروم ماند. اگر مدبّرین این دو را جمع نمایند اجرشان عندالله عظیم است.»^۳

از دیدگاه بهائی بهترین نظام بر دو پایه «جمهوریت» (حکومت مردم بر مردم) و «سلطنت» استوار است. در باره جمهوریت که به رعایت موازین شناخته شده دموکراسی نظر دارد، بدین اکتفا می شود که هرچند غالباً با دموکراسی ملازم یکدیگر تلقی می شوند، تحقق عملی آن به پیش شرطهای بسیاری بستگی دارد که در صورت نبودنشان سقوط به دیکتاتوری بسیار آسان صورت می گیرد.

به همین سبب نیز در جهان امروز با این واقعیت روبه رو هستیم که در اکثر کشورها با نظام «جمهوری» در حقیقت دیکتاتوری فردی یا گروهی حکمفرماست و اگر هم ظاهر دموکراسی رعایت می شود، در نهایت حکومتها وابسته به محافظ قدرتمند سیاسی و اقتصادی هستند. در حالی که بهترین و پرثبات-ترین دموکراسیها را حکومتهای مشروطه سلطنتی تشکیل می دهند.

حال ببینیم که دید بهائی درباره سلطنت کدام است:

«از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و احدى اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه. مگر آنکه نفسی ... حمل این ثقل عظیم نماید و نیکوست حال او که ... خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید.»^۴

روشن است که «سلطنت» از نظر آئین بهائی نه تنها مقامی «تشریفاتی» و ملازم با سروری و خوشگذرانی نیست، بلکه منزلتی است خطیر، که بر راهنمایی و راهگشایی خردمندان استوار است. جایگاه خردمندترین خردمندان می باشد، زیرا پیروزی خرد همان پیروزی خردمندان است.

(۳) «لوح بشارات، مجموعه الواح، ص ۱۲۲.

(۴) لوح سلمان، مجموعه الواح، ص ۱۲۶-۱۲۵.

در باره اینکه چنین تفکری بی سابقه نیست کافی است به سیر تفکر و فلسفه سیاسی در جهان و به ویژه به «نهاد پادشاهی» در تاریخ ایران بنگریم تا دریابیم:

— فلسفه نهاد پادشاهی در تاریخ حماسی و باستانی ایران بر خود کامگی و زورمداری استوار نبوده، که برعکس به فرمانروایی خردمندان با مشورت خردمندان نظر داشته است. اگر در تاریخ حماسی ایران «پادشاهان» همان کاشفان و مخترعان بودند!، در عهد باستان، شاه را انجمن مهان از میان نخبگان برمی گزیده و دست کم «هر انوشیروانی را رایزنی چون بزرگمهر در کنار بوده است.»

— این واقعیت نیز البته چشم پوشیدنی نیست که به ویژه پس از اسلام در درازترین زمانها اقوام مهاجری بر ایران حکم راندند که با فرهنگ و اصو کشورداری ایرانی، بیگانه بودند و طبعاً حکمرانی زورمدارانه آنان را نباید با «نهاد پادشاهی» در فلسفه سیاسی ایرانی اشتباه گرفت، فلسفه ای که از افلاطون تا هگل ستایشگران بسیاری داشته است.^۶

(۵) «اگر به شاهنامه فردوسی به عنوان مهم ترین و هشیارانه ترین گزارش از دوران باستان ایران بنگریم، نخستین شاه («کلخدا») کیومرث بدینگونه به این مقام دست یافت که زندگی در غار و استفاده از پوست حیوانات را رواج داد: «نخستین بکوه اندرون ساخت جای»، «پلنگینه پوشید خود با گروه». پس از او نبیره اش هوشنگ («تو گفתי همه هوش و فرهنگ بود») «به آتش ز آهن جدا کرد سنگ» و «از آهنگری اره و تیشه کردن. شاه بعدی تهمورث به اهلی کردن حیوانات پرداخت، پشم ریزی را رواج داد و چون در نبرد با دیوان (بیگانگان) پیروز شد آنها را رها کرد، به شرط آنکه به او هنر نگارش بیاموزند. «نشتن به خسرو بیاموختند» «دلش را به دانش برافروختند» پس از او جمشید آهن را نرم کرد و از آن زره و جوشن و شمشیر ساخت و به مردمان پارچه بافی بیاموخت: «بیاموختشان رشتن و بافتن» «تبار اندرون بود را بافتن». او بود که مردمان را در سه گروه پیشه‌وران، جنگ‌آوران و کاتوزیان گرد آورد و بدینسان در جامعه تقسیم کار و برآمدن تخصص‌ها را باعث شد و از این راه خشت زنی و خانه‌سازی به راه انداخت: «به سنگ و به گچ دیوار کرد» «نخست از برش هندسی کار کرد» «چو گرمابه و کاخ‌های بلند» «چو ایوان که باشد پناه از گزند». جمشید گذشته از آن سنگ‌های قیمتی را کشف کردک «چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر» و «بوی‌های خوش آورد باز» «چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب» و در نهایت مردمان را پزشکی آموخت: «پزشکی و درمان هر دردمند» «در تندرستی و راه گزند».

فردوسی همینطور تا به آخر دوران اساطیری، برای هر یک از پادشاهان هنری نو و دانشی جدید برمی شمرد، چنانکه در باره فریدون می گوید: «ندیدم کس کین چنین زهره داشت» «بدین پایگه از هنر بهره داشت» تو گویی تنها یک چیز را لازمه پادشاهی می داند و آن همانا هنر و دانش است. چنانکه سام برای آنکه بتواند پسر باز یافه اش را جانشین خویش سازد او را وامی دارد: «کنون گرد خویش اندر اور گروه» «سواران و مردان دانش پژوه» «بیاموز و بشنو ز هر دانشی» «که بیابی ز هر دانشی رامی»

بدین ترتیب فردوسی شاهان اساطیری ایران را نه به قلدری و رزم‌آوری، بلکه بدان لایق این مقام می داند که کشفی یا اختراعی ارائه داده‌اند. چنانکه آنان را به زبان امروزی باید سرآمد دانشمندان دانست و همینکه او آنان را به این برتری‌ها شناسانده بیانگر انتظاری است که در فلسفه سیاسی و فرهنگ ایرانی از شاهان وجود داشته است. این نیز ناگفته نماند که در شاهنامه «فره ایزدی» همان گوهر انسانیت است که در هر فردی می تواند پرورش یابد و شاهان نیز همچون دیگر مردمان تنها آنگاه که به راستی و درستی بگروند آن را دارا خواهند بود. «چنان شاه پالوده گشت از بدی» «که تایید از فره ایزدی» و فردوسی در باره محبوب ترین شاه در شاهنامه می گوید:

ادامه (۵)

«فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عن سرشته نبود»

«به داد دهش یافت آن نیکویی / تو داد و دهش کن فریدون تویی»

(۶) «افلاطون به عنوان پایه گذار فلسفه سیاسی در تاریخ جهان با نگاه به شیوه کشورداری در ایران، بر دموکراسی یونانی خرده می گرفت که در آن اربابان زد و زور همواره قادرند مردمان را بفریبند و در نهایت منافع خویش را به کرسی نشانند. وانگهی اداره کشور باید در دست کسانی

به هر رو «پادشاهی» در مفهوم بهائی چنانکه اشاره شد، رو به آینده دارد و نباید با آنچه در گذشته مرسوم بوده، یکی گرفته شود. نهادی است که نه با حکمرانی رابطه‌ای دارد و نه می‌تواند موروثی باشد. نه در اداره کشور دخالتی می‌تواند که این کار مردمان است و باید به شیوه دموکراتیک به دست برگزیدگان مردم انجام گردد و نه حتی مناسبتی با پادشاهی در کشورهای پیشرفته دموکراتیک دارد که در آنها سلطنت بازمانده‌ای است از دوران زورمداری گذشته.

یعنی هنگامی که مردمان به جامعه خرد آراسته باشند، انجام آن از سوی خردمندترین خردمندان نیز آسان نیست. این وظیفه همانا راهنمایی جامعه برای حل مسایل انسانی، راهگشایی به افق‌های آینده و هدایت بشریتی است که در پی ناکجاآبادها سرگردان است.

در باره آنچه به ایران مربوط می‌شود، با توجه به گسست‌های تاریخی و فرهنگی که جامعه را به دشواری‌های پرشماری دچار ساخته، باید اعتراف نمود که نوسازی دستگاه اداری و نظام سیاسی بدون بهبود اخلاقی و بازسازی تعادل معنوی جامعه امری است ناممکن. از این رو «سلطنت» به مفهوم بهائی ضرورتی است تا شرط مهم اعتماد و همکای مردم برای ورود به شاهراه پیشرفت واقعی فراهم آید و نظام مردمی آینده از ثبات برخوردار گردد.

از طرف دیگر چنانکه اشاره شد، تحکیم نهادهای مشورتی از تعبیه مقامات فردی برتر است. از این رو «سلطنت» نیز که «وحده تحمل آن نماید»، مقام سخنگوی شورایی منتخب با شرکت سرآمدان دانش و هنر خواهد بود. چنانکه وجود چنین شورایی که ورای هرگونه مسئولیت سیاسی و اداری به طرح موازین اخلاقی و معنوی در حرکت اجتماعی و کشش‌های علمی و هنری پردازد، بیش از پیش در کشورهای پیشرفته جهان نیز ملموس می‌گردد.^۷

قرار گیرد که خرد و لیاقت لازم را برای خدمت به منافع عمومی و درازمدت کشور داشته باشند. او از نیکویی‌های پادشاهی کورش و داریوش یاد کرده و آنان را خردمندانی لایق می‌داند که به رایزنی با گروه خردمندان از عهده اداره امپراتوری پهناور ایران برمی‌آیند. او شیوه تربیت و دانش‌آموزی ایرانیان را می‌ستود و با نگاه به ایران در «مدینه فاضله» اش خواستار رهبری جامعه به دست فرزندان بود. گذشته از افلاطون در آثار دیگر تاریخ نگاران و اندیشمندان یونان و روم از جمله هرودت، پلوتارک و گزنفون («کروش‌نامه») ستایش‌های بسیاری در باره کشورداری ایرانی یافت می‌شود.»

(۷) «از جمله در آلمان، اتریش و فرانسه چندی است شورایی به نام «شورای ملی برای رفتار اخلاقی» «Conseil consultative national de l'ethique» یا «Nationaler Ethikrat» با شرکت گروهی از فلاسفه و ارباب دانش و خرد منصوب شده‌اند که دولت‌های مزبور را در زمینه‌های مختلف رایزنی می‌کنند. ضرورت ایجاد این نهادها بدو بررسی مسایل مربوط به تکنولوژی ژنی بود. لیکن با تأسیس آنها کمبود شدید بررسی‌های ژرف‌نگرانه و آینده‌نگر در جوامع پیشرفته آشکار شده است. پس از آنکه به سبب بی‌اعتنایی دولت‌ها، کوشش نهادها مشابهی مانند

«کلب رم» «Club of Rome» بی اثر ماند، این شوراهای ملی با توجه به نیاز جوامع و دولت‌ها بسیار امیدبخش‌اند. خاصه آنکه کارگذار دولت‌ها نیستند و از شخصیت‌های مستقل و نامدار تشکیل می‌شوند و اعلان نظراتشان می‌تواند هم به هشیاری جامعه دامن زند و هم دولت‌ها را در جهت حفظ سلامت محیط زیست اجتماعی و طبیعی کمک کند.»

علل پسماندگی ایران و راه غلبه بر آن

«تا به کی به پر نفس و هوی پرواز نماییم و

تا به کی در آسفل جهل به نکبت کبری

چون امم متوحشه به سر بریم؟»^۱

علل پسماندگی ایران و راه غلبه بر آن به درستی مهم‌ترین موضوع مورد بحث و بررسی ایران‌دوستان در دوران معاصر بوده است، زیرا در چند قرنی که اروپا با جهش علمی و فنی و دگرگونی‌های اجتماعی شگرف، دوران «قرون وسطی» را پشت سر گذارد^۲ میهن ما با این پیشرفت‌ها همگام نبود. فراتر از آن با وجود برخورداری از همه گونه امکانات مادی و معنوی، سیری اضمحلالی را طی کرد و اگر هم در مراحل به برخی پیشرفت‌های ظاهری دست یافت، در مجموع از سرشت اخلاقی و فرهنگی تا نظام سیاسی به قهقرا رفت.

اروپا نخستین منطقه جهان بود که توانست به نوزایی فرهنگی دست یازد و به دنبال آن با انقلابات سترگ اجتماعی و سیاسی، راه را بر شکوفایی همه‌جانبه بگشاید و به مدنیت عصر جدید گام گذارد. پس از اروپا رفته رفته بسیاری کشورهای دیگر جهان نیز به نوزایی فرهنگی و اقتصادی دست یافتند. نقطه آغاز این تحولات در اروپا پنج قرن پیشتر بود که جنبش رفورماسیون، حکومت مطلقه کلیسا را در هم شکست.^۳

(۱) «پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگیم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است به آن تشبیه نماییم. «عبدالباها، رساله مدنیه، ص ۴.»

(۲) «فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن (پانزدهم) میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهور به تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته.» عبدالباها، رساله مدنیه، ص ۱۳.

(۳) در (قرن پانزدهم میلادی) لوتر محدث پروتستان گشت و ... با پاپ مخالفت نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ به درجه‌ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب ... ولکن چون ... انجیل لوتر محقّ و محقق بود و به وسایل لازمه ترویج تشبیه نمود، ... تقریباً دویست و پنجاه کرور ... در مذهب پروتستان داخل گشتند. «عبدالباها، رساله مدنیه، ص ۴۹.»

با رهایی نسبی انسان اروپایی از بردگی ذهنی، راه تحولات علمی و فنی و بهبود روابط اجتماعی و نظام سیاسی گشوده شد و اروپا را که تا پیش از آن در حاشیه جهان آن روزگار قرار داشت، به کانون تحول بشری بدل ساخت.^۴

همزمان با آغاز این دگرگونی‌ها، ایران که تازه حمله مولان را از سر گذرانده بود با تسلط صفویان، به دامان جنگ‌های مذهبی درغلطید و هر چند که تا آن زمان نیز هنوز یکی از کشورهای آباد دنیا به شمار می‌رفت و از هیچ جنبه‌ای از دیگر نقاط جهان عقب‌تر نبود، سیری قهقرایی در پیش گرفت. تا آنکه در نهایت دخالت پیشوایان مذهبی در امر حکومت بدانجا انجامید که دربار اصفهان، کشور را به مهاجمان افغان تسلیم کرد.

با این همه قدرت فزاینده ملایان به اندازه نفوذ فلج‌کننده‌شان برای جامعه ایرای زینبار نود. آنان نه تنها به عامل عمده سقوط فکری و علمی ایرانیان بدل شدند، که از همان اوان «کافران اجنبی» را «نَجِش» خواندند و راه هرگونه برخورد و تبادل سالم با دیگران را به روی امت گوش و چشم بسته سد کردند.^۵

در اوان حکومت قاجارها هرچند تمامیت کشور دوباره تأمین گشته بود، اما سقوط همه‌جانبه به نهایت رسیده، مردم ایران در تمامی قرن نوزدهم از یک قحطی تا قحطی دیگر دچار فقر و نابسامانی بودند. در قابل اما قدرت و ثروت ملایان اینک بدانجا رسیده بود که از فتحعلی شاه به بعد، نه تنها در همه امور کشور دخالت می‌کردند، که خود دستگاه حکومتی برپا داشتند. حکومتی که هرچند مراکز مختلفی داشت، اما در مجموع دربار را در سایه می‌گذاشت؛ به حدی که شاهان به نیابت آنان اجازه حکومت داشتند.

به سبب دخالت رهبری مذهبی، ایران به جنگ نابرابر با روسیه کشانده شد که نه تنها به از دست رفتن بخش بزرگی از خاک کشور انجامید^۶، که ایران را به لحاظ سیاسی از یک قدرت منطقه‌ای به دست نشانده‌ای بدل ساخت که تنها به سبب رقابت دو قدرت استعماری به کشوری مستعمره بدل نگردید.

(۴) «قرون وسطی که عبارت از بدایت قرن (پنجم) میلاد الی نهایت قرن (پانزدهم) است ممالک اروپا در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت در جمیع شتون بود.» عبدالباها، رساله مدنیه، ص ۱۰۲.

(۵) بی‌خبری و نادانی در ایران چنان بود که: «در عهد فتحعلی شاه که دولت فرانسه با ایران از در دوستی آمد، نماینده ناپلئون هر چه جستجو کرد، در دارالخلافه مترجمی برای ترجمه نامه‌های فرانسوی نیات. ناچار مراجعت کرد رفت به بغداد «هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی در دوران قاجار، ص ۱۴۱».

پیدایش جنبش بابی در چنین اوضاعی راهی دیگر در مقابل مردم ایران قرار داد. بایان با خرافات‌ستیزی و اعلان فسخ و نسخ اسلام و همچنین با علاقهٔ بارزشان به نوجویی و پیشرفت‌های مادی و معنوی، مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفتند و تنها در طول شش سال نخست، بخش عظیمی از ایرانیان در همهٔ نقاط کشور به این جنبش پیوستند. چنانکه تنها به وسیلهٔ ائتلاف دربار با رهبری مذهبی امکان داشت که جلوی پیشرفت آن سد گردد.

تیراندازی سه جوان بابی به ناصرالدین‌شاه نقطهٔ عطفی بود که این ائتلاف را بوجود آورد. ائتلافی که نیم قرن پایید و در نتیجهٔ آن با پیگرد وسیع و کشتار بیش از ده هزار تن، پیروانی که اینک به آیین نین بهائی پیوسته بودند، به صورت اقلیت به حاشیهٔ جامعه رانده شدند. با این همه بهائیان با طرح اندیشه‌های نوین و رفتار به موازینی جدید از تأثیرات دامنه‌داری بر محیط اجتماعی برخوردار گشتند.

دیرتر، آشنایی مردم با موازین زندگی اروپایی هرچند به سبب عقب‌ماندگی فکری و تعصبات مذهبی تنها به صورت مسخ شده صورت می‌گرفت، در بیداری ایرانیان مؤثر واقع شد و آشنایی با علم و صنعت نوین واپسماندگی از جهان پیشرفته را نمایان‌تر ساخت.

سرانجام بیداری احساس ملی در نزد میهن‌دوستان به کوشش برای شناخت فرهنگ و تمدن باستانی ایران‌زمین انجامید و از این راه گام‌هایی برای یافتن اعتماد به نفس در مقابل پیشرفت‌های حیرت‌انگیز غرب برداشته شد.^۷

هرسهٔ این عوامل زمینه‌ساز انقلاب مشروطه بوند که هرچند در اوان کار به سبب تمایل دولتمردان به اصلاحات، با موفقیت به پیش رفت، اما بر زمینهٔ عقب‌ماندگی ذهنی تودهٔ مردم که اسیر رهبری مذهبی بودند، در نهایت با مقاومت مؤثر این رهبری محکوم به شکست شد.^۸

(۶) «...با رجال دولت درآویختند و دین را بهانه ساختند و صلاح امت بر زبان راندند و عزل وزرا درخواستند و بنیان انصاف و مروت برانداختند ... و چون به مقصد خویش موفق شدند ... تعرض به سلطنت نمودند و فتوا به خلع دادند ... عاقبت اصرار بر جنگ نمودند و ... در افواه عوام انداختند که روس دولتی است مأموس و سپاه لشگرش پیکری است بی‌روح ... ما امت قاهره هستیم ... جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم و شهرهٔ آفاق شویم و سرور امم ... و چون نتایج این حرکات آشکار شد ... سیصد هزار جوانان امت و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند ... و ولایات آباد خراب‌آباد گشت، خزاین به باد رفت و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج ... علمای پُرعربده ... رو به فرار آوردند و این مصیبت کبری را فراهم کردند ...» عبدالبها، رسالهٔ سیاسی، ص ۲۱-۱۸.

(۷) «در ازمهٔ سابقهٔ مملکت ایران به منزلهٔ قلب عالم و چون شمع برافروخته بین انجمن آفاق منور بود ... حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه‌اش دستورالعمل کل ملوک قطعات عالم گشته.» عبدالبها، رسالهٔ مدنی، ص ۸-۹.

(۸) «بنیاد ستبداد بیداد برافتاد ولی بنیان آزادی تا ه حال استقرار نیافت.» عبدالبها، مأخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۳.

پس از دوران هرج و مرجی که می‌رفت به تقسیم کشور میان دو قدرت بیگانه منجر شود،^۹ با عروج رضاشاه، ایران با برپایی یک حکومت مرکزی مقتدر، ایجاد امنیت نسبی و گسترش آموزش، به پیشرفت‌های بزرگی دست یافت؛ چنانکه در کوتاه‌مدت چهره‌ظاهری کشور دگرگون گردید.

اما آنچه که باعث می‌شد ایران در طول نیم قرن پس از آن هم از ورود به گردونه پیشرفت جهانی بازماند، همان تداوم سرشت قرون وسطایی جامعه بود که بیشتر به شکست انقلاب مشروطه انجامید.

(تجدد و نوگرایی وجه مشخصه دورانی است که در آن همه جوانب زندگی اجتماعی دگرگون گردد. از آنجا که نوزایی فرهنگی برای نخستین بار در اروپا با غلبه بر قرون وسطا چهره گشود، مشخصات دوران پیش از آن را در دیگر جوامع نیز همان، «دوران قرون وسطایی» می‌نامند.)

مهم‌ترین تفاوت زیست قرون وسطایی با عصر جدید تفاوت در مقام انسان است. اگر در قرون وسطا فرد و در نتیجه جامعه در دست استبداد اربابان مذهبی اسیر است، عضو جامعه نوین از شخصیت غیر قابل تجاوزی برخوردار است و از حقوق مدنی خدشه‌ناپذیری بهره دارد.^{۱۰} بر پایه چنین تحولی همه جوانب زندگی اجتماعی دگرگون می‌گردد:

در جامعه‌ای متشکل از انسان‌های آگاه و آزاده، حکومت استبدادی برقرار نمی‌ماند و نظام سیاسی به سوی دموکراسی و مشارکت مردمان دگرگون می‌شود. علوم و هنرها با کسب استقلال به شکوفایی می‌رسند و راه پیشرفت علمی و صنعتی هموار می‌شود. با رشد شخصیت و آگاهی انسانی، همبستگی اجتماعی و انسان‌دوستی بنیان نوینی می‌یابد و جامعه در جهت استواری عدالت اجتماعی سیر می‌کند.^{۱۱}

درهم شکستن سلطه ارباب مذهب، نقطه عطفی است که روند فراویدن به جامعه نوین را دامن می‌زند. روندی که اروپا پنج قرن پیشتر بدان گام نهاد و اگرچه هنوز هم پس از کشاکش‌های عمیق و قربانیان

(۹) «در این سال‌های جدال و قتال جمیع اهل عالم در اشد وبال، علی‌الخصوص ایرانیان که مورد جمیع آفات شدند.» عبدالبها، وح حاجی یدالله سدهی.

(۱۰) «هیأت اجتماعی بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است. چه بدون این روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیت و سادت نیاید؛ عزت مقدسه انسان رخ نماید و معشوق آمال چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد... آدم نشو و نما نتواند و راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد.» عبدالبها، رساله سیاسی، ص ۲۵.

(۱۱) «مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت و کتابت ماهر و متفنن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً به حکومت محلیه شکایت نمایند و اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند... داوری خود را به مجالس عالیه رسانند...» عبدالبها، رساله مدنی، ص ۲۴.

بی‌شمار ادامه دارد، اما بازگشت‌ناپذیر شده و به بسیاری از دیگر کشورها و حوزه‌های فرهنگی نیز گسترش یافته است.^{۱۲}

کشور ما در آستانه انقلاب مشروطه قرن‌ها بود که از این دگرگونی‌ها واپس مانده بود. از یک سو مکتب‌های قرون وسطایی و لشکر عظیم ملایان بر روان مردمان حاکم بودند و از سوی دیگر دار و ندار مؤمنان به عنوان خمس و زکات و موقوفه و خرج زیارت نثار رهبری مذهبی می‌شد. دستگاه قضایی نیز به صورت «محاکم شرعی» در دست و در خدمت مال‌اندوزی و اعمال قدرت ملایان قرار داشت.^{۱۳}

اما آنچه که سرنوشت ایران را رقم می‌زد، رخنه همه‌جانبه ملایان در زندگی اجتماعی در شهر و روستا بود که هیچگونه دگراندیشی و دگربودی را تاب نمی‌آورد و با شدت سرکوب می‌کرد.^{۱۴} روحیه استقلال فردی و خرد شخصی را تحمل نمی‌توانست و سرسپردگی ذهنی و تقلید کورکورانه را رایج می‌ساخت.^{۱۵}

ویژگی‌های یاد شده برای ایران قرن نوزدهم، کمابیش ویژگی‌های مشترک همه جوامع «قرون وسطایی» به شمار می‌رود. اما آنچه که رهبری شیعیان را به عامل نه تنها رکود، بلکه سقوط ایران بدل می‌ساخت، «غیر مشروع» نشان دادن حکومت سیاسی بود.

اگر در اروپای قرون وسطایی شاهان دست‌نشانده قدرت پاپ بودند، دست کم در حکومت بر کشورشان آزادی داشتند. اما در ایران در نتیجه «نامشروعیت» حکومت، نه تنها امت به ستیزه‌جویی با حکومت تشویق می‌شد بلکه قانون‌شکنی به فضیلتی بدل شده بود.

اما چنانکه در هیچ جای دنیا حکومتگران مذهبی نتوانستند بر جامعه‌ای به طور مطلق حاکم گردند، در ایران نیز بر سه محور یاد شده، بخش بزرگی از مردمان چه به انگیزه میهن‌دوستی و چه به کشش

(۱۲) «قدری ملاحظه در تاریخ اروپا شود. تا چنین تعرضات دینی و مذهبی بود، روز به روز ملت و دولت تدنی می‌کرد؛ چون عدالت و مساوات حاصل گشت این ترقیات نمود.» عبدالبها، لوح نصرالله باقروف.

(۱۳) «... هر یک از علما به رأی و اجتهاد خود نوعی حکم می‌نماید. مثلاً دو نفس مرافعه می‌نمایند، یکی از علما حکم به مدعی و دیگری به مدعی علیه دهد بلکه احیاناً در ماده واحده دو حکم مخالف از یک مجتهد صادر...» عبدالبها، رساله مدنیه، ص ۴۵.

(۱۴) «دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند. صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند.» عبدالبها، رساله مدنیه، ص ۴۵.

(۱۵) «امروز دیوان در دست گرگان و دیوان است. یعنی علمای پُرظلم و عدوان که مانند وحش درنده و مار گزنده بر یاران دل‌زنده و آهوان بیابان رحمن هجوم نمایند.» عبدالبها، لوح قوام‌الدین.

آزادی خواهانه، نه تنها در مقابل رهبری مذهبی ایستادگی می کردند، بلکه به مبارزه‌ای روشنگرانه روی آوردند.

این بخش بزرگ از طیفی گسترده تشکیل می شد که یک سوی آن را روشنفکران و روشنگران در درون و بیرون از دستگاه حکومت تشکیل می دادند که از میانشان مردان لایقی، مانند قائم مقام، امیرکبیر، سپهسالار و امین الدوله برخاستند؛ مردانی که بنا به تمایل دربار به اصلاحات، به صدارت رسیدند و در صورت نبود فشار رهبری مذهبی، می توانستند قدم‌های مؤثری در راه پیشرفت ایران بردارند، اما به زودی برکنار و به سرنوشتی اسفبار دچار گشتند.^{۱۶}

در سوی دیگر این طیف، اقلیت‌های دینی قرار داشتند، پس از آنکه در نیمه قرن نوزدهم در نتیجه فشار و کشتارهای موسمی جمعیت آنان رو به نابودی می رفت، موقعیتشان به تدریج و به طور نسبی بهبود یافت.

گذشته از مسیحیان به ویژه سرنوشت زردشتیان و یهودیان با کمک و پشتیبانی همکیشان در خارج از کشور نقطه عطفی یافت و هرچند که از نظر ملایان جان و مالشان همچنان «حلال» بود، به حداقلی از مصونیت دست یافتند.

در این طیف، بهائیان در کنار دیگر اقلیت‌های دینی، از نبود آزادی رنج می بردند و مورد ستم مضاعف اربابان سیاسی و مذهبی قرار داشتند. فزون بر آن، هم در طیف روشنگران و هم در میان اقلیت‌های دینی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند: از سویی چنان تحت پیگرد قرار داشتند که کافی بود، کسی به «بایبگری» شناخته شود، تا گرفتن جان و مالش «ثواب» به حساب آید و از سوی دیگر با آنکه بزرگ‌ترین اقلیت دینی را تشکیل می دادند و در همه نقاط کشور ساکن بودند، در محله‌هایی ویژه مانند دیگر اقلیت‌های مذهبی جای نیافته و نمود خارجی نداشتند.

(۱۶) قائم مقام: «میرزا مهدی امام جمعه اول تهران که در توطئه قتل قائم مقام دست داشت، برانداختن آن مرد بزرگ را به وزیر مختار انگلیس تبریک گفت.» فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۱۹.

امیرکبیر: «به شاه خاطر نشان کردند، که ... اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی است، باید او را معدوم گرداند.» فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۷۲۳.

سپهسالار: «ملایان به دشمنی سپهسالار برخاسته و او را بی دین خواندند و نامه‌ای به ناصرالدین شاه (در راه بازگشت از اروپا) نوشتند که (او) را با خود به تهران نیاورد!» کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۰.

امین الدوله: «... با حربه هجوم ارباب عمایم و بهتان بدبینی و اصلاح طلبی امین الدوله را نیز که تازه مشغول شده بود از پای درافکندند.» بهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۸۰.

مشکل دیگر آنکه پس از جلوگیری از پیشرفت جنبش بابی فرصت مناسبی به دست رهبری مذهبی افتاد، تا با فریاد «وادینا» بر سر منابر و ایجاد وحشت از بابیان، نفوذش بر امت را افزایش دهد. چنانکه هر «عصر نامطلوبی»، هر رقیب مالدار و هر آزاداندیشی می‌توانست به وسیلهٔ تهمت «بابیگری» از هستی ساقط شود.

در این فضای متشنج عرصهٔ فعالیت بر همهٔ مخالفان رهبری مذهبی و حتی دولتمردان چنان تنگ بود که می‌بایست همواره هوشیار باشند، به چنین تهمتی گرفتار نشوند.

از دیدگاه امروز به دشواری قابل تصور است که رسوخ اندیشه‌های نوین و مبارزه با سرشت قرون وسطایی جامعهٔ ایرانی، برای روشنگران آن روزگار به چه جانبازی‌هایی نیاز داشت. در آثار بهائی این مبارزهٔ روشنگرانه در هر سه محور یاد شده بازتاب یافته است.

فراتر از آن بهائیان می‌بایست می‌کوشیدند، نظراتشان دربارهٔ سرنوشت ایران و راه برون‌رفت از آن را با احتیاطی دوچندان مطرح سازند. زیرا که برای رهبری مذهبی بسیار مطلوب بود که هر سخن «نامطلوب» را به عنوان «ارتداد» و «الحاد» مذهبی در نطفه خفه کند.

نمونه آنکه دو اثر مهم بهائی به نام‌های «رسالهٔ مدنیه» و «رسالهٔ سیاسی»^{۱۷} که در آنها مشخصاً اوضاع ایران آن روزگار مورد بررسی قرار گرفت، بدون نام نویسنده انتشار یافت. در این دو رساله که یکی در اواسط عصر ناصری و دیگری ده سالی پیش از انقلاب مشروطه در میان قشر روشنفکران ایران و به ویژه دولتمردان رواج یافت، برای نخستین بار از نظریهٔ جدایی دین و حکومت دفاع گردید و دخالت رهبران مذهبی در امر سیاست و کشورداری، عامل اساسی شکست‌های ایران ارزیابی گشت:

«هر وقت علما ... در عالم سیاسی مدخلی جستند و رأیی زدند و تدبیری نمودند ... نائره فساد برافروخت ... مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان. در اواخر ملوک صفویه ... علما در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افروختند ... که منتج هلاک گردید. ممالک محروسه جوالانگه قبایل ترکمان گشت و میدان غارت و استیلای افغان. خاک مبارک ایران مسخر امم مجاوره گردید ... ایران

(۱۷) رسالهٔ مدنیه نگارش: ۱۸۷۵ م. ، رسالهٔ سیاسی: ۱۸۹۳ م. ، انقلاب مشروطه: ۱۹۰۵ م.

ویران شد و ... زمام حکومت در دست درندگان افتاد. این ثمرهٔ مداخلهٔ علمای دین و فضیلهٔ شرع متین در امور سیاسی شد.^{۱۸}

«نوبت دیگر علمای امت در بدایت حکومت آقامحمدخان ... در تعیین سلطنت رأیی زدند ... و تخم خصومت در کشتزار مملکت کاشتند و به جان یکدیگر افتادند ... سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعهٔ کرمان به وقوع پیوست.»^{۱۹}

«واقعهٔ ثالثه در زمان (فتحعلی شاه) بود که پیشوایان باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافروختند و ساز جهاد با روس ساختند ... در میدان جنگ به یک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند ... و نصف ممالک آذربایجان و هفت کرور تومان و دریای مازندران با به باد دادند.»^{۲۰}

نویسنده با توجه به شواهد تاریخی هرگونه دخالتی در امر کشورداری از سوی پیشوایان مذهبی را رد می‌کند:

«کسانی که تدبیر لانه و آشیانهٔ ... خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بی‌خبرند، در مهام امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور سیاسی معانده و چون مراجعه به تاریخ نمایی از این قبیل وقایع بی‌حد و بی‌پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ رؤسای دین در امور سیاسی بوده.»

۲۱

برخلاف روشنفکرانی که با الگوبرداری از ویژگی‌های جوامع اروپایی در پی یافتن راه‌حلی برای مشکل جامعهٔ ایرانی بودند، بهائیان از درون جامعه و با توجه به تجربیات تاریخی و حافظهٔ فرهنگ ایرانی نظراتشان را بیان می‌کردند و از طرح مطالب «خطرناک» ابا نداشتند.

(۱۸) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسی، ص ۱۵.

(۱۹) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسی، ص ۱۶.

(۲۰) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسی، ص ۱۸.

(۲۱) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسی، ص ۲۱.

این تفاوت از آنجا مهم بود که بعدها بسیاری انگاشتند که با نادیده گرفتن قدرت و نفوذ فلج کننده رهبری مذهبی، می توان ایران را به راه ترقی انداخت و راه های غیر واقعی و خسران آوری در مقابل مردم ایران گذاشتند.^{۲۲}

تصور رایج این بود که می توان با فراگیری دانش های غربی و رفتار به ظواهر زندگی اروپایی، تجدد را جانشین منش قرون وسطایی ساخت و جامعه ایران را بدون گسست از سرشت قرون وسطایی و اعتقادات خرافی، به شاهراه پیشرفت و افعی انداخت.

بسیاری تا بدانجا پیش رفتند که پنداشتند با یافتن ابیات و جملاتی در ستایش عقل در آثا شاعران و ادیان اسلامی، می توان خردگرایی و تفکر علمی را دامن زد. برخی دیگر گفتند و نوشتند، اقتباس از دیگران شایسته نیست و ایرانیان باید به همت خود راه دانش های نوین را بکوبند؛ حتی اگر قرن ها به طول انجامد!^{۲۳}

بهائیان اما با واقع بینی پیشرفت های غربیان در زمینه های گوناگون را تأیید می کردند^{۲۴} و فراگیری آنچه را دیگران دارند، با حفظ هویت فرهنگ تنها راه واقع بینانه و عملی می یافتند:

«ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومی کمال مهارت را نایل، (با این وجود) از یکدیگر اقتباس می کنند. ممالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه جایز است که مهمل و معطل بماند.»^{۲۵}

(۲۲) «قومی بر آنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را به تانی اجرا نمود تعجیل جایز نه. و حزبی بر آنند که باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومی و مدنیت تامه و کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوایف نه. باری هر گروهی به هوایی پرواز می نمایند. ای اهل ایران، سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و... بی فکری و بی خبری تا چه زمان باقی. اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار. جمیع ملل در اصلاح احوال عمومی خود می کوشند و ماهریک دم به دم بسته دام نوییم.» عبدالبها، رساله مدینه، ص ۱۶.

(۲۳) «برخی بیچارگان ناس را که قوه امتیاز نادر جمع نموده گویند که این قوانی بلاد کفریه است و مغایر اصول شرعیه.» عبدالبها، رساله مدینه ص ۱۶.

(۲۴) «امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غر نمودار و نهر هنز از بحر آن جهت جاری. باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست.» بهاء الله، لوح طرازا.

(۲۵) عبدالبها، رساله مدینه، ص ۴۰.

نیاز به تأکید نیست که فراگیری «فنون و معارف و صنایع» تنها بخشی از موارد قابل اقتباس از غرب را تشکیل می‌دهد. بخش دیگر و مهم‌تر همانا «موازین تمدن» و «کشورمداری عادلانه» است که باید بر پایه خرد و قانون‌روایی تدوین گردد تا حقوق و وظایف فرد در جامعه تحقق یابد. این همه بدان بستگی دارد که گوناگونی اجتماعی و آزادی آرا در فضایی شکوفا شود که در آن جدایی دین از حکومت به واقعیت پیوسته باشد.^{۲۶}

از دید بهائی تازه این تنها مرحله‌ای از انقلاب فرهنگی گسترده‌ای است که ایران را بر پسماندگی چیرگی خواهد داد. در گام بعدی جامعه ایرانی خود باید راه رفته را با تکیه بر سرشت فرهنگی و تاریخی‌اش ادامه دهد و در پی یافتن دست‌آوردهای نوینی بکوشد.^{۲۷}

میان آموختن و دنباله‌روی نابخردانه تفاوت بسیار است. چنانکه در آثار بهائیان، از انحرافات غریبان از اصول تمدن و انسانیت نیز به شدت انتقاد می‌شود: عدم پیشرفت در مراتب اخلاقی، جستجوی غلبه بر دیگران، تدارک و ارتکاب جنگ‌ها و ظلم اقتصادی^{۲۸} تنها جوانبی از این انتقاد را تشکیل می‌دهد. از نظر بهائیان تمدنی که در غرب بنیان یافته، تمدنی است که در آن معنویات و اخلاقیات چنانکه باید و شاید پیشرفت نداشته است.^{۲۹}

پس پیش شرط اقتباس از غرب آن است که تحول فرهنگی عمیقی جامعه ایرانی را درنوردد که بدان از طرفی خود را از چنبره اعتقادات خرافی و سرشت قرون وسطایی رها کند و از طرف دیگر به معنویت روییده در این سوی جهان، امکان تبلور و شکفتگی دهد. خردمندان از جوانب مثبت تمدن غربی بهره

(۲۶) «قواعد» ممالک اروپا فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است. با وجود این هنوز ناتمام است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل، چه که دانایان سابق پی به مضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و می‌نمایند.» عبدالبها، رساله سیاسی، ص ۲۸.

(۲۷) «... به تدابیر صانیه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند. چه که قرون عدیده (صدها هزار) از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه به حیز وجود آمده. حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت به نحو دیگر اسباب فراهم آید ... اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود. مثلاً ... مدتی کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و به واسطه آن چه بسیار امور ... را که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند ... پس بهتر آن است که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن به دست آید.» عبدالبها، رساله مدنی، ص ۱۳۳-۱۳۴.

(۲۸) «جمیعاً به اعظم جد و جهد ر تدارکات حربیه می‌کوشند و اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند.» عبدالبها، رساله مدنی، ص ۷۲.

(۲۹) «... خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوایف اروپا می‌نماید بسیار (است).» عبدالبها، رساله مدنی، ص ۷۴.

بَرَد، اما ناراستی هایش را نپذیرد.^{۳۰} تحولی سترگ که در هیچ جامعه‌ای با وجود سلطهٔ اربابان مذهبی و نفوذ فلج‌کننده‌شان تحقق‌پذیر نبوده و نخواهد بود.

از سوی دیگر فراگیری دانش غرب و استفادهٔ درست از آن البته می‌بایست با اعتماد به نفس و سرافرازی توأم باشد. بدین سبب نیز لازم است بر گذشتهٔ دوری که ایرانیان از پیشروان تمدن و فرهنگ بودند، تأکید گردد.^{۳۱}

«آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند ... حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده ... گمان نرود که اهالی ایران در ... ادراک و شعور فطری و عقل و دانش و استعداد طبیعی ... پست‌ترند، بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبایل و طوایف داشته و دارند.»^{۳۲}

البته بهائیان بر طبل غروری بیجا و زیان‌آور نیز نمی‌کوبند و هدفشان، اعادهٔ حیثیت به مردمی بود که از سوی رهبری مذهبی «حشرات» و «چهاپایان»^{۳۳} نامیده می‌شدند:

«لازم است که رسایل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه مایحتاج ... ملت و سعادت و ترقی بشریه است در آن به براهین قاطعه بیان شود و آن وسایل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود ... نشر افکار عالیه قوهٔ محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است.»^{۳۴}

(۳۰) «حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی است ... و یا خود مخرب بنیان انسانیت ... است؟» عبدالبها، رسالهٔ مدنیه، ص ۷۳.

(۳۱) «از مفاد تواریخ مل مشهوره مشهود و مثبت است که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایران است.» عبدالبها، رسالهٔ مدنیه، ص ۱۰.

(۳۲) عبدالبها، رسالهٔ مدنیه، ص ۱۲. «ای اهل ایران، ... منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید، اکنون چگونه افسرده و پژمرده گشته‌اید؟ ... چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیهٔ خود را ادراک نمایید. کمر همت و غیرت برنندید و در تدارک وسایل معارف و مدنیت بکوشید ... آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران در تشبث وسایل ترقی و عزت و سعادت به جان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه ... به هوی و هوس خود مشغول گردید؟» عبدالبها، رسالهٔ مدنیه، ص ۱۰۹.

(۳۳) «همج رُعاع» و «عوام کالانعام».

(۳۴) عبدالبها، رسالهٔ مدنیه، ص ۱۲۹.

اما مهم‌ترین جنبه نظرات بهائی درباره علل و اسپماندگی، به ویژگی حکومت‌های گذشته ایران مربوط می‌شود. این جنبه چه به سبب آنکه از سوی برخی آزادی‌خواهان مورد بدفهمی قرار می‌گرفت و چه بدانکه مانعی اساسی در راه قدرت‌طلبی رهبری مذهبی ایجاد می‌کرد، باعث شد بهائیان از هر جهت مورد حمله قرار گیرند:

بنا به فلسفه اجتماعی بهائی، دستگاه حکومت برآمده از درون جامعه به طور فطری در خدمت به کشور عمل می‌کند^{۳۵} و قدرت واقعی آن که تنها بر پشتیبانی ملت تکیه دارد، ضامن رفاه و پیشرفت جامعه است. حکومت پاره‌ای جدا از ملت نیست و هر دو باید چنان به هم بیامیزند که اقتدار یکی موجب سرافرازی دیگری باشد.^{۳۶} اگر حق ملت است که حکومتی عادل بر کشور حکم براند، وظیفه او نیز هست که از فرمان حکومت اطاعت کند و به جان و دل در راه اقتدارش بکوشد.^{۳۷}

حال اگر حکومتی به بیداد و استبداد گرایش یابد، از ویژگی ذاتی اش دور می‌شود و باید دید کدام عامل غیرعادی موجب آن بوده است.^{۳۸} چنین وضعی بر ایران دو قرن گذشته حاکم بوده و حکومت‌ها در برابر قدرت شکننده رهبری مذهبی در چنان موقعیت ضعیفی قرار داشتند که برای حفظ خود نه تنها به زور و استبداد می‌گراییدند، که از جلب پشتیبانی بیگانگان نیز ابا نداشتند.

پیشنهاد بهائیان، در چنین بن‌بست اسفباری، این بود که ایرانیان باید با قانون‌روایی، کوشش صادقانه و پشتیبانی از تمایل ذاتی حکومت‌ها به اصلاحات، آنان را به پایداری در مقابل حری قوی‌پنجه تشویق کنند.^{۳۹}

(۳۵) «این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلانه تبعه و زیردستان راغب و مایل ... و این قضیه امر فطری است.» عبدالباها، رساله سیاسی، ص ۱۳.

(۳۶) «قوة سیاسیة ... متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانیت و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هیئت جامعه.» عبدالباها، رساله سیاسی، ص ۶.

(۳۷) «این نزاع و جدال و اختلاف در بین دولت و ملت سبب خرابی ایران است. از خدا خواهیم که ملت اطاعت دولت نماید و دولت عدالت ملت فرماید.» عبدالباها، لوح میرزا علی اصغر اسکویی.

(۳۸) «دولت و حکومت ... تدبیر حوایج ضروریه کند و ... جمیع توابع در مهد آسایش و نهایت آرامش به کمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش قصوری حاصل شود و مستولی قوتش قصوری مُلک بدن ویران گردد و کشور تن به بی امن و هزارگونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد.» عبدالباها، رساله سیاسی، ص ۳۴.

(۳۹) «یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدام و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و ردّ و سبب و قتل و تاراج مشغولند.» بهالله، مجموعه الواح، ص ۳۶۶.

شوربختانه چنین موضعی در نزد ایران‌دوستان گوش شنوایی نیافت. اگر رهبری مذهبی این نظریه را بزرگ‌ترین مانع در برابر امیال قدرت‌طلبانه‌اش می‌یافت، آزادی‌خواهان ایرانی نیز نابودی «حکومت‌های ذاتاً استبدادی» را تنها را نجات ایران می‌دانستند و بدین سبب بهائیان را به پشتیبانی از آنها متهم می‌ساختند!

البته باید انصاف داد که حکومت‌های معاصر ایران، به ویژه در دوران پهلوی، توان استفاده از فرصت‌های تاریخی بسیاری را نیافتند؛ کوشش‌های اصلاح‌طلبانه‌شان راه به جایی نمی‌برد و یکی پس از دیگری در برابر مقاومت رهبری مذهبی به خود کامگی در غلطیدند.

از سوی دیگر بهائیان نه تنها به سبب آنکه به حقانیت این نظریه اعتقاد داشتند، بلکه از این رو نیز که خدمت به آبادانی کشور را تنها راه رهایی از بن‌بست موجود می‌دانستند، خود را در پیشگاه تاریخ و ملت سرافراز می‌یابند.

بدانچه گذشت، چیرگی بر پسماندگی ایران همانا با گذار به مرحله رشد نوینی ممکن است که هر چند فراگیری دانش و شیوه کشورداری از کشورهای پیشرفته می‌تواند به آن کمک کند، لیکن در نهایت به دگرگونی جامعه ایرانی بستگی دارد.^{۴۰}

از دید بهائی در کانون این دگرگونی انسان قرار دارد و رشد شخصیت و بازیافت هویتی تازه او را توانا خواهد ساخت تا جامعه را بر بنیادهای نوینی متحول سازد. جدایی دین از حکومت و برآمدن دولت بهبودبخش، روندی است که سرآغاز آن رهایی مسالمت‌آمیز ولی آگاهانه و قاطعانه از سلطه متولیان قرون وسطا خواهد بود.^{۴۱}

(۴۰) «هر حکومت باهره و سلطنت قاهره، رعیش در کمال عزت و سعادتست و تبعه و ریردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در جمیع مراتب به سرعت تمام در ترقی‌اند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علو» عبدالبهاء، رساله سیاسی، ص ۳۵.

(۴۱) «مشاهده کن که اگر (مردم) خود را معلق به ردّ و قبول علما و مشایخ نمی‌ساختند ... مجال اعراض از برای علما نمی‌ماند. چون خود را بی‌مرید و تنها ملاحظه می‌نمودند.» بهاء‌الله، لوح نصیر.

نوسازی فرهنگی

فرهنگ را مجموعه دستاوردهای معنوی جامعه دانسته‌اند و از حوزه فرهنگی به عنوان مجموعه مردمی که از زبانی مشترک و ارزش‌های زیستی و موازین رفتاری مشخصی برخوردارند، یاد می‌شود. شالوده فرهنگ همان شیوه اندیشیدن و رفتار است و اگر دست‌آوردهای هنری و یا سنت‌ها را با فرهنگ یکی می‌گیرند، از این رو که آنها بیان‌کننده اندیشه‌ها و احساسات جامعه‌اند.

فرهنگ تار و پود زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد و نسل به نسل منتقل می‌شود. چون آینه‌ایست که هر قوم و ملتی خود را در آن بازمی‌یابد و دیگر جهانیان را هم در خلال آن می‌بیند و می‌سجد.

از سویی چنان جان‌سخت است که هیچ‌گونه دگرگونی بدون «پذیرش فرهنگی» ممکن نیست؛ زیرا هر اقدامی در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی ناچار از بُعدی فرهنگی برخوردار است؛ یعنی با جهان افکار و اعتقادات، ارزش‌ها و آرمان‌ها و بالاخره شیوه زندگی مردم سروکار دارد. از سوی دیگر چون هر دوره تاریخی، در نتیجه کار و آفرینندگی مردمان در فضای تازه‌ای رخ می‌دهد، فرهنگ نیز چهره نوینی می‌یابد.

در آثار بهائی درونمایه و مشخصات فرهنگ بشری و به ویژه فرهنگ ایرانی به طوری واقع‌بینانه مورد بررسی قرار گرفته است. برخی جوانب این بررسی را می‌توان چنین جمع‌بندی نمود:

– فرهنگ چه در تبلور اجتماعی و چه در بازتاب فردی، مهم‌ترین مشخصه انسان و جامعه بشری است. انسان بی‌فرهنگ با حیوان تفاوتی ندارد و انسانیت انسان به رفتار و کردار دگرگونه و نیک تحقق می‌یابد.

– جوامع بشری بنا به عوامل بسیار از چهره‌های فرهنگی گوناگونی برخوردار شده‌اند و چنانچه به جستجوی معیاری برای مقایسه فرهنگ‌ها برآییم، آن را در درجه رشد انسانیت می‌یابیم. شاخص رشد فرهنگی، نه شکوه و عظمت مادی، بلکه درونمایه انسانی و ارزش‌همدردی اجتماعی در یک حوزه فرهنگی است.

معیار تکامل فرهنگی درجه بلوغ اجتماعی است. همانگونه که انسان بالغ را شایسته نیست که بر نابالغ فخر بفروشد، میراث و غنای فرهنگی نیز مایه غرور و مباهات نمی‌باشد. برتری‌طلبی و ستیزه‌جویی در بنیاد مخالف منش فرهنگی است و فرهنگ راستین نباید و نمی‌تواند به خوار داشتن دیگران و دشمنی، چه در محدوده کشوری و چه در پهنه جهانی دامن زند.

– تکامل فرهنگی جوامع نیز همچون رشد انسان مرحله به مرحله صورت می‌گیرد و نمی‌توان یکباره از بدویت به مراحل عالی رسید. از سوی دیگر فرهنگ به میراثی که گذشتگان به یادگار گذاشته‌اند محدود نمی‌شود، بلکه نیرویی زنده و پویا است که فکر و احساس را به حرکت درمی‌آورد و به نوجویی و نوآوری دامن می‌زند. از این رو تنها تکیه‌گاه برای دستیابی به تکامل و پیشرفت است.

– فرهنگ هر جامعه‌ای تعیین‌کننده هویت افراد وابسته به آن است. بی‌هویتی شایسته مقام انسان نیست و دستیابی به هویت فرهنگی از حقوق نخستین اوست. از آنجا که یافتن هویت بدون آگاهی فرهنگی ممکن نیست، هر عضو جامعه حق دارد با میراث فرهنگی و دستاوردهای تاریخی کشورش آشنا شود.

– خودآگاهی فرهنگی از جمله موجب آن است که ملل جهان برنامه‌های توسعه خود را نه بر اساس الگوهای بیگانه، بلکه بر پایه هویت فرهنگی خویش طرح‌ریزی کنند.

چون از این دیدگاه به فرهنگ و تاریخ اجتماعی در حوزه فرهنگ ایرانی بنگریم، فزاینده‌های ارزشمند کم‌نظیری می‌یابیم که هویت ایرانی را در صورت وابستگی به آن، از ویژگی‌های مثبت انسانی برمی‌فروزد. ایران نه تنها زادگاه بسیاری از مردان خداست که فروغ ایزدی را در دل مردمان کاشتند، که ایرانیان نیز بدین موهبت به اخلاق و رفتار انسانی پیشگام بشریت بودند.^۱

در آثار بهائی به پایگاه زردشت، به عنوان پیامبری ارج گذاشته می‌شود که اندیشه، گفتار و کردار نیک را به عنوان حد فاصل میان انسان و حیوان برنمود و آن را به کانون هستی انسان بدل ساخت.^۲

(۱) «در ازمنه سابق مملکت ایران به منزله قلب عام و چون شمع افروخته، بین انجمن آفاق منور بود ... ملت ایران ما بین لال عالم به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز بود.» عبدالباها، رساله مدینه، ص ۹.

(۲) «هرکس تعایم و وصایای آن بزرگوار (زردشت) را مطالعه نماید واضح شود که آن تایم آسمانی است ... و پارسیان تا به موجب وصیا و نصایح آن بزرگوار عمل می‌نمودند، عزیز و دو جهان بودند ...» عبدالباها، یاران پارسی، ص ۱۸۲.

پیشرفت و سازندگی در ایران باستان را نیز باید مدیون رفتار به این نیکویی‌ها دانست. از این رهگذر درونمایه فرهنگ ایرانی که مقام والای انسان را بازتاب داده و پس از اسلام نیز در عرفان ایرانی تداوم یافته، مورد ستایش است.^۳

پیشگامی فرهنگی و وظیفه تاریخی والایی را بر عهده ایرانیان گذاشت و آن ترویج آداب شهرنشینی میان اقوام بدوی همسایه بود. از این رهگذر حوزه فرهنگ و آیین ایرانی بسیار فراتر از مرزهای ایرانشهر گسترش یافت. هرچند که در آن روزگار تبادل فرهنگی از راه برخورد با اقوام مهاجمی صورت می‌گرفت که پی در پی مردم ایران را دستخوش غارت و کشتار کردند و بارها شیرازه زندگی ایرانیان را از هم گسستند.^۴

با این همه تاریخ ایران را نیز باید به معیار انسان‌دوستی سنجید و اگر ایرانیان نیز به برتری‌جویی و تجاوزکاری برخاستند، از نکوهش ابا نکرده. بدین نگرش میراث فرهنگی ایران زمین نه بالش غروری بیجا است و نه به خودی خود پرشگاهی به سوی آینده؛ دستاورد کوشش و منش پدران و مادران ماست که باید با تکیه بر جوهر انسان‌دوستانه و اندیشه متکامل، فراراه نوسازی امروزین قرار گیرد.^۵

آیین بهائی اگر به گذشته ایران می‌نگرد، بدین سبب که در نسل حاضر شور و شوق نوسازی هم‌جانبه-ای را دامن زند و در ایرانیان بیداری لازم را برای بازسازی مقامی که در خانواده جامعه جهانی داشته‌اند برانگیزد. این دگرگونی میسر نمی‌شود، مگر به پالایش منش و رفتار، پیشی گرفتن در دانش و خرد و بنای جامعه‌ای که در آن فرزاندگی و آزادگی دست در دست هم می‌روند.^۶

بنای چنین جامعه‌ای پیش از هر چیز به یک زیربنای فرهنگی بالنده نیاز دارد که شالوده هویت ملی قرار گیرد. سرزمین و زادگاه مشترک و حتی زبان مشترک، به خودی خود موجب همبستگی ملی نمی‌شود.

(۳) «اگر حضرت زردشت ظاهر نمی‌شد ایران محو و نابود شده بود و اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان به کلی بی نام و نشان شده بودند.» عبدالبها، نطق در اسکندریه، ۱۳۳۰ ق

(۴) «ای یار دیرین، افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترک و تاجیک و فارسیان را بنیاد بر باد و بنیان ویران...» عبدالبها، یاران پارسی، ص ۱۰۹.

(۵) «ایران وقتی بهشت برین بود و آئینی نازنین داشت. اهالی ایران سردفتر علم و عرفان بودند و عزتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر. ولی افسوس کهخا ایران جولانگاه بیگانگان شد و بنیان قدیم ایرانیان به تزلزل آمد و بنیاد برافتاد. نشانه‌ای از فضایل پیشین نماند و از اوج عزت به حضيض ذلت افتاد.» عبدالبها، پیام بهائی، ش ۸۶.

(۶) «بزرگواری هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موکول به تصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانایی و تدرج در مدارج کمالات انسانی است.» عبدالبها، نامه به براون.

هویت ملی پدیده‌ای نوین در تاریخ است و در شکل‌گیری آن آگاهی بر میراث فرهنگی و جایگاه کشور در میان خانواده کشورهای منطقه و جهان، نقشی اساس دارد.

فرهنگ ملی نیز تنها زمانی به زاینده‌گی دست می‌یابد که برآیند خردفرهنگ‌های درون جامعه باشد. به رقابت میان فرهنگ شهری و روستایی، فرهنگ‌های قومی و فرهنگ طبقات مجال دهد تا زمینه لازم برای شکوفایی فرهنگ روشنگری و روشنفکری فراهم آید.

همبستگی ملی نیز به هویت مشترک وابسته است و نه به سیاست. از این رو در کشوری که گروه‌های اجتماعی و قومی به همبستگی فرهنگی دست نیافته‌اند، وحدت ملی دست نیافتنی است. به ویژه آنکه برپایی نظام دموکراتیک و مردمی، مستقیماً تابع آگاهی فرهنگی و مشارکت در تعیین سرنوشت کشور است.

برای آنکه آگاهی فرهنگی به هویت ملی بیانجامد، فرهنگ هر جامعه‌ای باید به طور عمیق و همه‌جانبه نوسازی گردد. تا بدانجا که از نوسازی فرهنگی به عنوان نوزایی فرهنگی یاد می‌شود. همانگونه که تاریخ اروپا نشان می‌دهد، نوزایی فرهنگی تحول ژرفی است که هستی اجتماعی انسان را دگرگون می‌سازد. چنین تحولی در آنسوی جهان با کشاکش‌های عظیمی توأم بوده است و نباید ساده‌اندیشانه تصور کرد که راهی است هموار و بدون تکاپو پیمودنی.

نوزایی فرهنگی تنها با فراگیری دانش‌های نوین، بدون نفی باورهای قرون وسطایی و دمیدن روحی جدید به روان جامعه ممکن نمی‌گردد. در کانون این مبارزه فرارویدن انسان به بلوغ فکری و تشخیص اجتماعی قرار دارد و این مهم میسر نمی‌گردد، مگر به واپس نشستن مذهب قرون وسطایی که بر همه هستی فردی و اجتماعی انسان تسلط یافته است.

– از جمله مهمترین گذرگاه‌های تحول بسوی عصر نوین، مبارزه با این تصور است که نفی مذهب قرون وسطایی به «بی‌بند و باری» و «ناهنجاری اخلاقی» می‌انجامد. در حالیکه انسان با رهایی از آن، به شکوفایی خرد و وجدان دست می‌یابد و موازین زندگی معنوی و حیات اجتماعی به مرحله کیفی والایی متحول می‌شود.

انسان به قوای معنوی و احساس روحانی، انسان است و آنگاه که از بند خرافات و ترس برهد، این قوا را با خرد و دانش هماهنگ می‌سازد و به شکوفایی واقعی وجدان و اخلاق دست می‌یابد.

— تصور دیگری که از سوی پاسداران روابط قرون وسطایی دامن زده می‌شود آنستکه گسست از گذشته، از آنجا که با نفی باورهای گذشتگان توأم است، با وفاداری و احترام با آنان مغایرت دارد.

در حالیکه روابط زندگی قرون وسطایی مخالف موازین زندگی شایسته امروز است و نسل‌های گذشته ما نیز در آرزوی دورانی بسر برده‌اند، که بیدادهای اجتماعی بسر آید و انسان رها از هستی قرون وسطایی بسوی شکوفایی همه جانبه گام بردارد. بدین مفهوم گسست از گذشته و نوزایی فرهنگی حسرتی بجانمی‌گذارد و بدرستی در جهت تحقق آرزوی نسل‌های گذشته است.

انسان و جامعه خواه ناخواه همواره در حرکت و تغییراند و اگر حرکت و تغییرشان در جهت تکامل و بلوغ نباشد، ناگزیر از حرکت نزولی و انحطاطی‌اند.^۷ در جهان امروز که ورزش نوسازی، جوامع را یکی پس از دیگری درمینوردد، اگر جامعه‌ای به کوشش و توان درونی به نوسازی فرهنگی دست نیابد ناگزیر از پس‌رفت به گذشته‌ای است که اگر زمانی مرحله‌ای از سیر تکاملی بوده است، بازگشت به آن جز فاجعه به بار نمی‌آورد.

سرنوشت اسف‌بار جامعه ایرانی در دوران معاصر دقیقاً چنین رقم خورد: از آن رو که کوشش‌های پیشرفت‌طلبانه به حدی نرسید که به نوزایی فرهنگی دامن زند، جامعه طبعاً مورد تهاجم فرهنگ‌های پویای بیگانه قرار گرفت و به چنان بحران و سرگشتگی دچار شد، که به متولیان قرون وسطی روی آورد.

— تصور رایج دیگر در جوامع قرون وسطایی آن است که اگر همه مردم بر موازینی مشخص و باورهای یکسان زندگی کنند، صلح و آرامش تحقق می‌یابد و اگر در چنین جامعه‌ای عادات نیز اجرا شود، جامعه‌ای آرمانی حاصل خواهد شد.

(۷) «هر شئی موجودی لابد بر این است که یا در ترقی است یا در تدنی ... مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو به اوج می‌رود. در ترقی است چون توقف رو به تدنی است ... زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد.» عبدالبهاء، مکاتیب، ص ۵۱۷.

از دید بهائی چنین تصویری نارواست و مخالف آزادی وجدان انسانی: نخست آنکه انسان موجودی اندیشمند است^۸ و هرگونه محدودیت اندیشه او را از مهم‌ترین ویژگی‌های تهی می‌سازد. اندیشیدن همانا رفتن به راهی دیگر از گذشتگان است. تنها از پرواز اندیشه در فضاهاى نوین، ابتکار و نوجویی در انسان برانگیخته می‌شود و گسترش دانش و هنر ممکن می‌گردد. جستجوی حقیقت نیز تنها با برخورد اندیشه‌های گوناگون ممکن است و هرگونه کوشش برای یکسان‌سازی اندیشه‌ها بازگشت به سترونی قرون وسطایی است.

دیگر آنکه، دگراندیشی به رشد انسان به سوی بلوغ فکری دامن می‌زند. بلوغ فکری به انسان - دوستی و اخلاق والای اجتماعی میدان می‌دهد و به همزیستی مهرورزانه می‌انجامد.^۹

یگانگی والاترین آمال جامعه بشری است. لیکن به شرطی که بر اندیشه و اراده آزاد انسان‌ها استوار گردد. اختلاف عقاید و آرا نیست که موجب دشمنی می‌شود، بلکه کوشش برای تحمیل عقیده و ناتوانی از مدارا و تحمل دگراندیشان، بشر را در توحش ستیزه‌جویانه فرو می‌برد و موجب برخوردها و سرکوب‌های خونین در تاریخ بشر شده و می‌شود.^{۱۰}

جامعه شایسته انسانی جامعه‌ای است که در آن اندیشه و گفتار والاترین گوهر است و دگراندیشی نه تنها نکوهیده نیست، که از مهم‌ترین ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌آید.^{۱۱} در چنین جامعه‌ای گوهر ایزدی نمایان می‌شود و نوع بشر به مانند گل‌های یک گزار و برگ‌های یک درخت به یگانگی گونه‌گون دست می‌یابد.^{۱۲}

(۸) «هر قوه‌ای را معطل و معوق توان نمود، جز فکر و اندیشه را که انسان بنفسه منع اندیشه خویش نتواند و سده هوی و ضمائر خود ننماید.»
عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۲۳.

(۹) «وجدان انسان مقدس و محترم است و آزادی آن باعث انساع افکار و تعدیل اخلاق و اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونه عالم امکان است ... دو نفس در عالم وجود هم افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه ...» عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۷.

(۱۰) «اختلاف بدو قسم است یکی اختلاف سبب انعدام است ... و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال ... اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آرا و طبایع سبب زینت عالم انسانی است.» عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب، ص ۲۸۰.

(۱۱) «در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۵۳.

(۱۲) «دوست یکتا می‌فرماید راه آزادی باز شده و سراپرده یگانگی بلند شده به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.» بهاء‌الله، مجموعه الواح.

نوسازی فرهنگی از نظر آیین بهائی از آنچه عموماً درک می‌گردد متفاوت است و مفهوم فراگیرتر و ژرف‌تر در بر دارد. عموماً تحولاتی را که در سده‌های گذشته در کشورهای اروپایی رخ داده، نوزایی فرهنگی می‌نامند. این تحولات سه زمینه را در بر می‌گیرد.

❖ نخست آنکه روشنگری اروپایی هر چند قدمی اساسی در مبارزه با خرافات و باورهای قرون وسطایی برداشت، لیکن در میانه راه دچار رکود شد و به محدودیت نفوذ کلیسا بر اداره کشورها بسنده کرد. در حالی که نفوذ معنوی و قدرت مادی دستگاه مذهب کمابیش برقرار ماند و هنوز هم مانعی بزرگ در راه پیشرفت کشورهای اروپایی آمریکایی است.

❖ دیگر آنکه، استقرار حقوق شهروندی و ساختارهای دموکراتیک در اروپا، با آنکه تحولی عظیم به سوی جامعه دموکراتیک بود، اما پابرجایی قدرت و نفوذ محافل اقتصادی و سیاسی، همچنان باعث نارسایی دخالت بی‌واسطه مردم در اداره کشور می‌شود.

❖ سومین و بارزترین زمینه پیشرفت در کشورهای «غربی» متوجه پیشرفت علمی و فنی و اقتصادی است که آن هم چون با رشد اخلاقیات توأم نبود، بیشتر از آنکه در راه رفاه مردمان بکار آید، در جهت امیال سودجویانه مادی^{۱۳} و از آن بدتر در خدمت صنایع نظامی و دامن زدن به جنگ و کشتار قرار گرفت.^{۱۴}

بدین ترتیب نوزایی فرهنگی در غرب هر چند که جهان را لرزاند و هستی انسان اروپایی را بر مدار دیگری قرار داد، از نارسایی‌های بسیاری رنجور است که کمبود پشتوانه اخلاقی و معنوی از مهم‌ترین آنهاست.^{۱۵}

انتقاد آیین بهائی از «غرب»^x نیز در همین است که حکومت‌های آنسوی جهان در ادعای عدالت و نوعدوستی به راستی عمل نمی‌کنند و به برتری طلبی ستیزه‌جویانه، دانش را وسیله سودجویی و «تبادل» فرهنگی را در خدمت گسترش نفوذ سیاسی قرار داده‌اند.^{۱۶}

(۱۳) «آمریکا... متأسفانه ملت مذکور به سب افراط در مدنیت مادی و انهماک در شئون ناسوتیه، با وجود خصائص و مزایای جسمیه باهره بدان مبتلا گردیده است.» شوقی ربانی، پیام بهائی، ش ۲۸۵، ص ۷.

(۱۴) «اگرچه (جنگ) نیست ولی فی‌الحقیقه (جنگ) دائمی مالی است زیرا این بیچاره‌های فقرا به کد یمین و عرق جبین چند دانه جمع می‌کنند آن وقت جمیع صرف جنگ می‌شو لهذا (جنگ مستمر است).» عبدالبها، خطابات، ج ۳، ص ۳۸.

«در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمیه به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم ندیده و (گوش‌های) امم ندیده و نشنیده.» بهاء‌الله، کلمات فردوسیه.

(۱۵) «من چون به این بلاد آمدم دیدم مدنیت جسمانیه در نهایت ترقی است، تجارت در نهایت درجه توسعه است، صناعت و مدنیت مادیه در مرتبهی درجه کمال است ولیکن مدنیت روحانیه تأخیر افتاده...» عبدالبها، خطابات، ص ۵۶.

نوزایی اروپایی در حوزه فرهنگی مشخصی به وقوع پیوست و طبعاً از ویژگی‌های محیط تاریخی و اجتماعی آن سوی جهان نشان دارد. همچنانکه هر انسانی بنا به توانایی‌های شخصی به بلوغ می‌رسد و هویتش برای همیشه در فضای فرهنگی مشخصی شکل می‌گیرد.^{۱۷}

نوزایی در هر حوزه فرهنگی درونمایه و جلوه ویژه‌ای می‌یابد. البته فرهنگ‌ها از جوانب بسیاری برخوردارند و چنانچه پیشتر اشاره شد، برخی از آنها نمی‌توانند به داد و ستد مورد اقتباس قرار گیرند.

داد و ستد میان حوزه‌های فرهنگی در گذشته‌های دور نیز رواج داشته و تمدن‌های بزرگ باستان هم از آن بهره‌مند بوده‌اند. هرچه داد و ستد فرهنگی گسترده‌تر، فرهنگ‌ها بیشتر به سوی همگرایی سیر می‌کنند و اینک در عصر حاضر با رشد امکانات تبادل، افق همگرایی به سوی فرهنگی جهانی و فراگیر نمایان گشته است. در این میان اما داد و ستد فرهنگی باید داوطلبانه و مهرورزانه باشد و هر نوع تجاوز فرهنگی به ازای شکست و یا نابودی فرهنگ‌های بومی و ملی نارواست.

«جهانیان در جستجوی محبت و عمل‌اند و نه

مقررات و مواعظ»^{۱۸}

اینک بینیم بهائیان چه پیشنهادات مشخصی برای دامن زدن به نوزایی فرهنگی در موقعیت ویژه ایران مطرح کرده‌اند و آیا موفق بوده‌اند، قدمی در این راه بردارند؟ در این باره البته باید موقعیتشان در جامعه ایران و محدودیت‌های بازدارنده‌ای که با آن روبرو بوده‌اند را در نظر داشت. وانگهی نوزایی فرهنگی تنها در پهنه جامعه ممکن است؛ چنانکه در تاریخ کشورمان اندیشه‌ورزان و فرهنگ‌پروران بزرگی

* لازم به تذکر است که سخن از تمدن غربی است؛ و گرنه «اهالی غرب» نیز از احساسات روحانی بری نیستند: «من از شرق آمدم به غرب. در شرق می‌شنیدم که اهالی غرب احساسات روحانی ندارند، حال ملاحظه می‌کنم که الحمدلله احساسات روحانی دارند بلکه احساسات روحانیان از شرق بیشتر است ولی تا به حال مربی روحانی نداشتند...» عبدالبها، خطابات، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۱۶) «در خصوص بعضی مروجین معارف از طوائف خارجه مرقوم نموده بودید، نظر به ظواهر اقوال این اقوام خارجه ننمایید. مداخله اینها در امور خارجه بالتبجیه مورث مشاکل و مضرت می‌شود. اگرچه اسم آن ترویج معارف است، اما نهایت منجر به مسایل سیاسی و افکار سیاسی می‌گردد... اما ترویج معارف باید خود اهل ایران بدون مداخله اجانب نمایند و همچنین ترویج معارف نافع و فنون مفیده نمایند.» عبدالبها، امر و خل، ج ۳، ص ۸۱

(۱۷) «من نیز ایرانی هستم، حتی با وجود اینکه شصت سال است که از ایران خارج شده‌ام هنوز راضی به آن نگشته‌ام که عادات جزئی ایرانی ترک شود.» عبدالبها (در ۹ سالگی مجبور به ترک وطن شد).

(۱۸) شوقی ربانی، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹

(۱۹) بهاء‌الله، لوح مانکجی صاحب

«عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اول خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر او.» کلمات فردوسی.

بدین سمت گام برداشتند و به ویژه در دوران معاصر گروه پرشما‌ی به روشنفکری کوشیدند، اما چون دامنه تأثیرشان محدود ماند، کوشش‌هایشان به حرکت اجتماعی منجر نگشت:

«نخستین بخشش پروردگار گفتار است و

یابنده و پذیرنده او خرد.»^{۱۹}

- در آیین بهائی گفتار و خرد دو گوهر برترین انسان است و هماهنگی این دو بر فروزنده فروغی است که فراراه زندگی فردی و اجتماعی را روشنی می‌بخشد. خرد در فرهنگ ایرانی از مفهومی گسترده‌تر از عقل برخوردار است و دوراندیشی اخلاقی را نیز در بر می‌گیرد. رشد عقل، (در جلوه‌های گوناگون: عقل فلسفی و عقل علمی و فنی ...) مهم‌ترین کانون نوزایی فرهنگی در اروپای چند قرن گذشته بوده است. با آنکه مردم ایران چند سده از این تحولات پسمانده‌اند،^{۲۰} به باور بهائیان از استعداد کافی برای جبران پرشتاب عقب‌ماندگی برخوردارند.

استعدادهای انسانی که عقل برترین آنهاست، در مبارزه برای نوسازی فرهنگی شکوفا می‌شود. خردورزی امر دلبخواهی نیست، بلکه حاصل مقتضیات زندگی اجتماعی و تحول درونی جامعه است.

چنین است که آیین هائی برخلاف کسانی که بر توده مردم ایران نهی زده‌اند که از به کار بردن عقل ناتوانند، برای شکوفایی خرد به پیش شرط‌هایی قایل است، که غلبه بر باورهای قرون وسطایی و جایگزینی آیین زندگی نوین از شمار آنهاست.^{۲۱}

پیش شرط دیگر، استواری دموکراسی اجتماعی و سیاسی است و تأمین همه جانبه و واقعی آزادی اندیشه و بیان. تنها در سایه چنین پیش شرط‌هایی ابتکار و نوآفرینی میدان می‌یابد و استفاده از خرد لازم می‌شود.

(۲۰) «افسوس، هزار افسوس که آمریکا بیدار شد و ایران در خواب غفلت گرفتار» عبدالباها، مکاتیب، ج ۲.

(۲۱) «از جمله خصایص ملکوتی ... عقل و هوش است و عدل و انصاف ... و این قوای الهیه به او عنایت شده که در حیز فعل مجری دارد، نه مهمل و معطل انگارد.» عبدالباها، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲.

- گفتار نیکو نیز در نوشتارهای بهائی از ارزشی والا برخوردار است و در همین نوشتارها فزاینده‌ای دست نیافتنی به پارسی پدید آمده است. از دید بهائی اما زبان بخشی از فرهنگ را تشکیل می‌دهد و نباید به تنها کانون کوشش برای نوزایی فرهنگی بدل گردد. تا چه رسد به آنکه چیرگی بر نارسایی‌ها و پالایش پارسی به ستیزه‌گری و تعصب‌پروری دامن زند.^{۲۲}

هر زبانی بدان زنده است که پیوسته در درون جامعه بیابد و گستره و ژرفی‌اش بیفزاید.^{۲۳} زبان کنونی ایرانیان که از امکانات بیانی زبان‌های همسایه بهره برده، زبانی است شیوا و فراخ که به نیکی می‌تواند با دانش و ادب امروز پیوند یابد. پس یگانه راه شایسته آن است که ایرانیان با تکیه بر گنجینه والا و گسترده ادبیات شکفته در ایران‌زمین به پیرایش و گسترش پارسی بکوشند و آنرا به زبانی بالنده در جهان بدل کنند.^{۲۴}

- در نظر آیین بهائی نه تنها همه هنرها آزادند که آفرینش هنری از موهبت‌های انسانی است و بدین سبب نیز پرورش بشمار می‌آید.

در هر انسانی استعداد آفرینش هنری نهفته است و آموزش و پرورش وظیفه دارد، امکان شکوفایی نگرش زیباجویانه به جهان را در زمینه‌های گوناگون پرورد. آفرینش هنری پهنه بسیار گسترده‌ای را در بر می‌گیرد و هراسانی می‌تواند و باید تا حدی از آن بهره‌مند گردد. از میل به زیباسازی محیط زندگی تا خوشنویسی،^{۲۵} پرورش ذوق هنری می‌تواند چهره‌های بسیار گوناگونی بیابد.

(۲۲) «آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو (فارسی و عربی) می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هرچه این زبان را ستایش نمایند سزاوار است.» بهاء‌الله، پیام ملکوتی، ص ۱۱۱.

(۲۳) «... زبان پارسی اکنون آمیخته‌ایست از پهلوی و تازی و ترکی و فرانسوی و روسی. پس چون درست بنگری این خجسته زبان، نوزادی است نیک فراخ و گشاده و فوزه خوب زبان‌های نامبرده. شیرینی پهلوی و شیوایی تازی و استواری ترکی و فراخی فرنگی در وی آشکار است و آسایش دبیر هنگام سرایش و نگارش پدیدار. در این روی چه مایه ناسپاسی است که سخندانان از این همه نیکی چشم پوشند و پر و بال سرایش و نگارش را به این اندیشه که زبان باستان است بسته دارند ...» ابوالفضایل گلپایگانی.

(۲۴) «از سوی بهائیان کوشش‌های پایدار چندی در این زمینه صورت گرفته است که جوانب گوناگونی را در بر می‌گیرد. آثار علیمراد داودی (استاد فلسفه)، محمد باقر هوشیار (استاد ادبیات و علوم تربیتی)، شاپور راسخ (استاد جامعه‌شناسی)، غلامرضا روحانی (از نخستین فکاهی‌پردازان قرن حاضر) ... از جمله این کوشش‌ها به شمار می‌آیند.

(۲۵) «در آیین بهائی از میان هنرهای تزئینی، خوش‌نویسی ه از موهبت‌های فارسی‌زبانان است ستایش شده است و بهائیان در راه اعتلای آن کوشیده‌اند. از سرشناسان خوش‌نویس بهائی می‌توان از «مشکین قلم» یاد کرد که آثارش از شهرت جهانی برخوردار شده است. «نوزده قلم را شیرین نویسنده ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کل علو کمال است ...» بیان فارسی، باب اول از واحد هفتم.

البته خواست «هنر برای همه» به معنی کم بها دادن به هنرهای والا نیست و در آیین بهائی انتظارات بزرگی متوجه هنرهای عالی شده است: این هنرها باید بتوانند انسان‌ها را چنان مجذوب و شیفته و متأثر سازند که برانگیخته شوند تا هستی دیگری یابند.

در میان هنرها موسیقی و ادبیات به علت رابطه بی‌واسطه‌ای که با عواطف عالی دارند، از پایگاه ویژه‌ای برخوردارند.^{۲۶}

هنرهای تجسمی و نمایشی نیز اهمیت کمتری ندارند، بلکه با توجه به محدودیت‌هایی که متحمل شده‌اند، شایسته است که مورد توجهی ویژه قرار گیرند.^{۲۷}

میراث فرهنگی موجود در این زمینه، باید به کمک پژوهش‌های علمی و تدابیر عملی، شالوده آموزش هنری قرار گیرد. هنر در تاریخ ایران از سرچشمه‌های پرشماری روان شده و جمع-آوری، نگهداری و بازسازی آثار بجا مانده می‌تواند راه‌های نوینی در برابر دانش و فنون نوین قرار دهد، که پیمودن آنها کشورمان را در برخی زمینه‌ها به کانون هنر و دانش جهانی بدل خواهد کرد.^{۲۸}

«بگو ای دارای چشم گذشته آینه آینه آینده
است، ببینید و آگاه شوید.»^{۲۹}

(۲۶) «حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزنی که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی و فارابی را بیتاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی.» عبدالباها به میرزا عبدالله فراهانی.

* بهائیان همواره در زمینه‌های گوناگون موسیقی و آواز کوشا بوده‌اند. از میان پرورش یافتگان در این جامعه می‌توان از: میرزا عبدالله فراهانی «پدر موسیقی سنتی» امین‌الله آندره حسین «نامدارترین نماینده ایران در دنیای موسیقی کلاسیک»، حشمت سنجر رهبر ارکستر، روح‌الله خالقی آهنگساز و نظریه‌پرداز موسیقی، استاد رحمت‌الله بدیعی، بیژن خادم میثاق و یولونیست بین‌المللی، هوشمند «عقبلی» و «عهده‌به» بدیعی ... نام برد. (۲۷) «اما تئاتر اگر در دایره آداب باشد و سبب تحسین اخلاق و ترویج معارف و تعدیل هیأت اجتماعی و تشویق فضایل انسانی و تربیت عمومی ... مطلوب (است)» عبدالباها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴۹.

(۲۸) «به عنوان نمونه برای بناهای تاریخی پر شماری که بازسازی‌شان به دانش‌های نوین نیاز دارد می‌توان از «تخت جمشید» یاد کرد که برای نخسین بار از سوی بهائیان مطرح گردید. ازب هائیان موفق در هنر معماری می‌توان حسین امانت را نام برد که در ۲۴ سالگی برنده طرح بنای «شهادت» گردید. طرح دانشگاه صنعتی نیز از اوست. دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز و مأمور تأسیس دانشگاه صنعتی (۱۳۴۴ ش.) در باره همکاری با حسین امانت به نکته در خور توجهی اشاره کرده است: «صدایش کردم گفتمم احتیاجات من این است ... نقشه‌اش را تهیه کن. نقشه-های ۷۰ هزار متر ساختمان را حسین امانت تهیه کرد و حاضر نشد یک ریال بگیرد ... حتی به او گفتمم: «آقا این پول کاغذش را بگیر» گفت «نه من از البرز فارغ‌التحصیل شده‌ام، مدیونم و حاضر نیستم یک شاهی بگیرم ...» من گفتمم: «پول مال من نیست من که نمی‌دهم از صندوقان است» گفت: «با وجود این نمی‌گیرم» «بله نگرفت» (گوشه‌ای از خاطرات دکتر علی محمد مجتهدی، کتابفروشی ایران - مریلند) (۲۹) بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۲۶۵.

- درون‌نمای هویت فرهنگی، تاریخ مشترکی است که ملتی پشت سر دارد و همچون آینه‌ای آینده را از تاب می‌دهد. بدین معنی که به یاری شناخت سرگذشت و راهی که گذشتگاه پیموده‌اند، می‌توان گذرگاه‌ها و دورنمای آینده را بازشناخت.

نخستین گام در راه تحکیم هویت ایرانی تدوین تاریخ تمدن و فرهنگ ایران به بینشی علمی است، که در آن نقش اقوام و تیره‌های گوناگونی که در زیر این سقف مشترک زیسته‌اند، مورد پژوهش قرار گیرد و برآیند کوشش و پایداری‌شان در راه بنا و نگهداری جلوه‌ای بارز از تمدن و فرهنگ جهانی بررسی گردد.

هدف این بررسی دستیابی به «بینش تاریخی» است که یکی از مهم‌ترین جوانب نوزایی اروپایی آن بود که توانستند تاریخ اروپا را نه به صورت تسلسلی از رویدادها، بلکه به عنوان روندی متکامل درک کنند. اگر تاریخ تکامل مدنی در ایران بارها دچار گسست شده است، فرهنگ این مرز و بوم از جوانب ارجمند بسیاری برخوردار است که پاسداری از آن در برابر حملات پی‌دپی، وظیفه تاریخی ایرانیان بوده است.

درس تاریخ نگرش سیاسی و اجتماعی مردمان را شکل می‌دهد و وقایع تاریخی، چنانکه شناخته‌ایم، احساسات ملی را متبلور می‌سازد. آشنایی با تاریخ کشورهای همسایه و فرهنگ‌های دور و نزدیک نیز به تبلور شخصیت ملی و همبستگی انسانی کمک می‌کند.

یکسویه‌نگری در تاریخ‌نگاری، به ویژه در کتاب‌های آموزشی، یکی از مهم‌ترین عوامل رشد احساسات کینه‌جویانه و برتری‌خواهانه در میان اقوام بوده و هست. راه غلبه بر این احساسات همکاری کشورهای همسایه در بررسی برخوردها و تجاوزات تاریخی است، تا نوباوگان از تاریخ، درس نزدیکی و همدردی با خودی و بیگانه بیاموزند.

همه فرهنگ‌های قومی و ملی از آنجا که دست‌آورد تکاپوی خلاق انسانی‌اند، از سرشتی انسانی برخوردارند و اگر جلوه‌هایی گوناگون یافته‌اند، تبلور جوهر انسانی‌شان به نزدیکی و همبستگی محدوده‌های قومی و ملی و نهایتاً به یگانگی جهانی منجر خواهد شد.

مردمان در همه کشورها از تمایلی ذاتی به زندگی در صلح و امنیت برخوردارند و هنگامی که این کشش در محدوده ملی به سیاست کلی اجتماعی بدل گردد، راه صلح و آرامش جهانی هموار خواهد شد. تا بدانجا که از تظ‌آیین بهائیه‌م‌ادیان از سرشتی صلح‌جویانه و انسانی

برخورد دارند^{۳۰} و دریافت همین سرشت و پیام، تنها راه پایان دادن به اختلافات مذهبی است که تاریخ جهان را تا امروز از برخوردهای خونین انباشته است.^{۳۱}

- تاریخ ادیان و سرگذشت پیشوایان دینی با توجه به تأثیرشان بر حرکت جوامع، بخش مهمی از تاریخ اجتماعی را تشکیل می‌دهد. به ویژه این بخش از تاریخ با افسانه‌پردازی‌های بسیاری توأم شده که چهره واقعی ادیان را خدشه‌دار ساخته است. فراتر از آن، ارباب مذهب این افسانه‌ها را نه تنها به صورت مبانی اعتقادی مؤمنان در آوردند بلکه به بهانه آنها به کشاکش‌های مذهبی دامن زدند و باعث خونریزی‌های بسیار شده و می‌شوند.^{۳۲}

مسئلاً افسانه‌زدایی از تاریخ به ویژه از تاریخ ادیان یکی از دشوارترین زمینه‌های پژوهش تاریخی است و یکی از مهم‌ترین جوانب نوزایی فرهنگی را تشکیل می‌دهد. در آثار بهائی به این امر توجه شده و نه تنها بر استفاده از خرد و دانش در بررسی تاریخ ادیان تأکید گردیده، نمونه‌وار نیز در این راه گام‌هایی برداشته شده است.^{۳۳}

- نوزایی فرهنگی از دو چهره جدایی ناپذیر برخوردار است:

❖ یکی گسست از گذشته و پالایش روان فردی و اجتماعی از همه رسوبات فکری و منش ناشایست انسانی است که در طول نسل‌ها دوام یافته و انسان را از پرواز به سوی افق‌های نوین باز می‌دارد.^{۳۴}

❖ دیگری، پرداخت اندیشه نو و روابط اجتماعی جدید است. اندیشه‌ای که هرچند بر میراث فرهنگی موجود آگاهی دارد، ولی از آن فاصله می‌گیرد تا بتواند در راه آینده گام زند.

(۳۰) «مقصد از دین نه این تقالید است که در دست (مردم) است اینها سبب (دشمنی) است سبب جنگ و جدال است...» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۶۶.

(۳۱) «اگر سوء تفاهم میان ادیان از میان برود ملاحظه می‌نماید که جمیع حامی صلحند و مروج وحدت عالم انسانی. زیرا اساس کل یکی است.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۷۰.

(۳۲) «حزب شیعه... روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قایل شود به اینکه موعود متولد می‌شود، کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شده که جمعی را (بدون) تقصیر و جرم شهید نمودند.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۰۲.

«هزار سال... جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده، (با) عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می‌نمود فتوای قتل می‌دادند.» بهاءالله، اقتدارات، ص ۲۴۴.

(۳۳) از جمله آنکه «عمر نوح» و یا بردگی «بنی اسرائیل» در مصر فراغنه واقعیت تاریخی نیست. چنانکه «ابراهیم» نیز هیچگاه به مکه نرفت تا بتواند کعبه را در آنجا بسازد... از دید بهائی افسانه‌زدایی از تاریخ ادیان لازم و ممکن است؛ زیرا که پیامبران در مقام تاریخ‌نگار و دانشمند به میان مردم نیامده‌اند، بلکه برای انتقال یک حقیقت روحانی و یک واقعیت معنوی مطالب تاریخی در کتب دینی دارای معنای کنایی و سمبولیک هستند و به افسانه‌های موجود میان مردم نظر دارند و به زبان آنان مطرح گشته‌اند.

(۳۴) «هر بنای کهنه، کابادان کنند نه که اول کهنه را ویران کنند؟» مولوی.

یافتن توازن میان این دو چهره به توان اندیشه و قدرت معنوی بسیار نیاز دارد، تا مردمان را برانگیزاند و چشم‌ها را دیدی تازه دهد. پس از نوزایی فرهنگی، جامعه به میراث فرهنگی نیز نگاهی دیگر می‌یابد و همچون فرد بالغی که کودکی‌ها را پشت سر گذاشته و بر لزوم دوران کودکی برای رسیدن به بلوغ آگاه است، به این دوران نگاهی مهرآمیز دارد.

چون از این دیدگاه به «عرفان» به عنوان مهم‌ترین زمینه‌ای که اندیشه ایرانی در آن تبلور یافته بنگریم، آن را دریایی می‌یابیم که در یک سوی آن لطیف‌ترین عواطف انسانی موج می‌زند و در سوی دیگر پستی‌های اخلاق صوفی‌منشانه و ناراست‌ترین ناراستی‌ها، اندیشه و روان ایرانی را می‌فرساید.

در آثار بهائی راهنمایی‌های مشخصی در این زمینه مهم مطرح گشته است:

* نخست آنکه باید بتوان گذشته را به گذشتگان وا گذاشت^{۳۵} و پژوهش در انبوه دیوان‌ها و رساله‌های کهن با توجه به نیازهای امروزی صورت گیرد. گروهی از متخصصان یکبار برای همیشه گزینشی از این آثار فراهم آورند، که از نظر بیانی و فکری شایسته باشد؛ در راستای کاری که در اروپا در آستانه ورود به عصر نوزایی به همت اصحاب «دائرةالمعارف»^{۳۶} تحقق یافت.

* دیگر آنکه همین گزینه نیز با اندیشه‌ای نوین و توانا بررسی شود و فرازهای آن به بیانی رسا و قابل فهم برای همگان گزارش گردد.

روشی که در این باره آثار بهائی با اشاره به یک نمونه ارائه گشته چنین است:

این بیت از مولوی را می‌توان جوهر و بنیان عرفان ایرانی دانست:

«چو بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسنی با موسنی در جنگ شد»

(۳۵) «از قول عرفا ... کتب (بیشمار) موجود. اگر انسان اداره نماید جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت ننماید ... باری معارف قبل را به قبل بگذارد.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۴۳.

(۳۶) *Encyclopedia* واژه یونانی: «پیوند دانش‌ها». منظور اثر سترگ اندیشه‌وران فرانسوی در نیمه قرن ۱۸ است، که از میان فرهنگنامه‌های پرشمار، به سبب اندیشه روشنگرانه در آن، دوران‌ساز شد. نه به هدف گردآوری دانش‌های کهن، بلکه برای دگرگونی شیوه اندیشیدن» (دیدرو) نگارش گردیده بود.

انبوه صوفی منشان بی‌رنگی را بدین معنی گرفته‌اند که در دنیا نیک و بد وجود ندارد و باید همه کس را، چه راست و ناراست و چه ظالم و عادل به یک دید نگریست و از مبارزه و تکاپو دست شست؛ به کنجی نشسته، گذران عمر را نگریست.

در حالی که در این جهان مبارزه میان رنگ‌های راستی و داد با ناراستی و جور مبارزه‌ای واقعی است. درست است که نهایتاً همه از گوهر انسانیت برخوردارند، ولی همچنانکه «فرعون» را رنگ ثروت و مقام به ظلم واداشت، «موسی» مظهر دادخواهی و راست است و مبارزه اوست که این ارزش‌ها را به پیروزی می‌رساند و رنگی نیک در این جهان می‌افکند.^{۳۷}

تهیدست نه می‌تواند بخشنده باشد و نه مال‌دوست. این ویژگی‌ها در انسان تنها زمانی پدیدار می‌شود که به ثروتی دست یابد. به همین گونه ظهور عدل و یا ظلم تنها در کسی ممکن است که از قدرتی برخوردار باشد.^{۳۸} پس پدید آمدن ویژگی‌های انسانی و رفتار ناشی از آن واقعی است. نیک و بد این جهان و مبارزه میان این دو را نیز انسان‌ها با اراده خویش تعیین می‌کنند و به همان نسبت که دادخواهی و آزادگی «موسی»، در خور ستایش و پشتیبانی است، ظلم ناشی از قدرت و ثروت «فرعون» سزاوار نکوهش می‌باشد.

البته در این بیت مفهومی والا نیز نهفته است و آن اینکه بدی، ظلم، مال‌دوستی و دیگر ویژگی‌های نکوهیده، رنگ‌هایی است که انسان در زندگی به خود می‌گیرد^{۳۹} و اگر به جستجوی این حقیقت برخیزیم که همه از خاکیم و به خاک باز خواهیم گشت،^{۴۰} رنگ‌ها دیگر مفهومی نخواهند داشت و یک‌رنگی و یا بی‌رنگی به جدال نیک و بد در جهان پایان خواهد داد.^{۴۱}

(۳۷) مقصود صاحب مثنوی آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده‌اند ... چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده‌اند. فعل موسی بر دین او گواهی است صادق ... و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید. «بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۵۲.

(۳۸) «در کریم کرم و در بخیل بُخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر می‌شد چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در اوست مستور است. مثلاً نفسی که فلسی نزد او موجود نه، کرم و بُخل او مستور است ... و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود می‌گردد. حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر می‌شود.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۴۸-۱۴۷.

(۳۹) «مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۵۲.

(۴۰) «چه که کل از تراب خلق شده و به تراب راجع خواهند شد.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۴۶.

(۴۱) «سبب جدال مُعرض و مُقبل، لَوْن و رنگ شده و لکن مابین این دو رنگ فرقی است (بیشمار).» «علت، آرایش نفوس است به رنگ‌های مختلفه نفس و هوی.» بهاء‌الله، مجموعه الواح، ص ۱۵۱.

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

یافتن این حقیقت و ستایش گوهر انسانی در هر جامعه‌ای، نشانگر عرفان ایرانی است که از والاترین اندیشه‌های انسان‌دوستانه به ژرف‌ترین احساسات نیکخواهانه می‌رسد. اندیشه و احساسی که چون تحفش در ایران بیدادزده آن روزگار ممکن نبود، به عشقی دامن‌زده، که نه تنها کهنگی نمی‌یابد که از هر زبان که می‌شنوی نامکرر است.

بخش دیگر از میراث فرهنگی ایران که نه تنها باید نگهداری و د، بلکه به عنوان کانون زنده پرورش فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، ستایش از دانش و خرد و همدردی مهرورزانه‌ای است که در آثار اندیشمندان و هنرمندان ایرانی مورج می‌زند. از این رو جای شگفتی نیست که بسیاری گفتارهای دیرین در نوشتارهای بهائی بازگویی شده‌اند:

* «بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مر بی‌بری را»

«انسان بی علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود.»^{۴۲}

* «میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است.»

«تا توانید خاطر موری را نیازاید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکتوبید تا چه رسد

به مردمان.»^{۴۳}

...

تا بدانجا که برخی موازین و ارزش‌های اخلاق اجتماعی که متأسفانه در رفتار بسیاری از ایرانیان واژگونه شده، دیگر بار زنده گشته است. نمونه آنکه عیب‌جویی و سرزنش که امروزه

(۴۲) بهاء‌الله، امر و خلق، ص ۳۰۷.

(۴۳) عبدالبها، منتخباتی از مکاتیب، ص ۲۴۸.

در نزد بسیار کسان به عنوان «انتقاد سازنده» توجیه می‌شود، در فرهنگ و اخلاق ایرانی نكوهیده است. زیرا که از سویی مخالف احترام به شخصیت و آزادی اراده است و از سوی دیگر مانع نزدیکی و همدلی انسانی:

«عیب درویش و توانگر ز بد و نیک، بد است»

کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم»^{۴۴}

«بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن ... بد مگو تا بد نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان، تا عیب تو بزرگ نماید و ذلت نفسی را مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید.»^{۴۵}

...

- اشاره شد که خدشه‌ناپذیری شخصیت اجتماعی انسان کانون نوزایی فرهنگی است. برای تحقق این شخصیت تضمین حقوق فردی در قوانین کشوری کافی نیست و تبلور آن باید با رعایت موازینی نوین در زندگی خصوصی و حیات روزمره اجتماعی صورت گیرد. رفتار انسان تابعی است از باورهای فردی، اعتقادات ایمانی و موازین اخلاق اجتماعی، و مادامیکه این زمینه‌ها دگرگون نشوند، سرفرازی انسانی نیز واقعیت نمی‌یابد.

بعنوان نمونه، تا هنگامی که افراد جامعه‌ای، بنا به باورهای مذهبی نزد کسانی به «گناهان» خود اعتراف کنند و طلب شفاعت نمایند، سرفرازی انسانی متبلور نمی‌شود.^{۴۶} یا آنکه اگر نامه و پیام افراد (حتی در میان خانواده) از مصونیت کامل برخوردار نباشد، اخلاق والای اجتماعی جانشین نمی‌گردد.^{۴۷} در آثار بهائی در این باره موارد پرشماری یافت می‌شود. که ممکن است یکایک چندان پراهمیت جلوه نکنند اما در مجموع به تبلور سرفرازی انسانی یاری می‌رسانند.

(۴۴) حافظ: «کمال صدق و محبت بین نه نقص گناه / که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.»

(۴۵) بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۴۰۶.

(۴۶) نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جایز نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق ذلت عباد خود را دوست ندارد. بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۱۹.

(۴۷) «فتح مکتوب و قرائت پیش از صاحب اصلی ابدأ جایز نه بلکه ممنوع و محذور.» عبدالبهاء.

(۴۸) بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۴۹.

« به پره‌های شادمانی در هوای

محبت یزدانی پرواز کن.»^{۴۸}

- سلامت فکری و اندیشه فرازمند تنها زمانی رخ می‌نماید که توانایی‌های عاطفی در انسان هماهنگ رشد کنند و دچار رنجوری نگردند. مهم‌ترین کانون انرژی بخش عاطفه و اندیشه نیز شادمانی و سرخوشی است.^{۴۹}

خوشبختانه میراث فرهنگی ایران چه به آنکه آزادی را در فرد دامن می‌زند و چه به آنکه از دیرینه گسترده‌ای از جشن‌ها و مراسم فرح‌انگیز برخوردار است، گنجینه بزرگی است، که ایرانی می‌تواند با زنده ساختنش، به گوهر شادی و نشاط معنوی دست یابد.^{۵۰}

بهائیان بدین جنبه، آیینشان را بازگشتی به شادابی آداب و رسوم کهن ایران می‌دانند و نوروز برای بهائیان غیرایرانی نیز از بزرگترین جشن‌ها و نخستین روز سال نو بشمار می‌آید.^{۵۱}

آیین کهن ایرانیان و سنت‌های تاریخی مردم ما از جشن‌های بسیاری برخوردارند که از میان آنها تنها نوروز و مهرگان و سده همچنان زنده مانده‌اند. در صورتیکه این مراسم شادی آفرین با دیگر جشن‌های ملی و محلی پیوند یابد جامعه ایرانی را به جامعه‌ای شاد و سرفراز بدل خواهند کرد و بازتابش در ایرانی، به رشد توانایی‌های روحی و «خرد شاد» کمک خواهد نمود.^{۵۲}

- باورهای خرافی در جوامع قرون وسطایی از نفوذ گسترده‌ای برخوردارند و یکی از مهم‌ترین موانع را در راه تحول بسوی جامعه‌ای پیشرفته و آگاه تشکیل می‌دهند. باورها و مراسم خرافی

(۴۹) «چو شادی بکاهد بکاهد روان

خرد گردد اندر میان ناتوان» فردوسی

«مگرد این مرغ دل، پیرامون غم

که در غم، پرو بال محکم نگردهد.» مولوی

(۵۰) «وقت سرور روح انسان در پرواز است جمع قوای انسان قوت می‌گیرد و قوه فکریه زیاد می‌شود. قوه ادراک شدید می‌گردد قوت عقل در جمع مراتب ترقی می‌نماید احاطه به حقایق اشیا می‌کند. اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخمود می‌شود جمع قوا ضعیف می‌گردد ادراک کم می‌شود تفکر نمی‌ماند تدقیق در حقایق اشیا نمی‌تواند ... مثل مرده می‌شود.» عبدالبها، خطابت، ج ۱ ص ۱۹۷.

(۵۱) «باید از مردم ایران آموخت که در گذشته چگونه نوروز را جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند و آداب و رسوم زیبایی می‌داشتند.»

عبدالبها، پیام بهائی، ش ۲۲۳.

(۵۲) «همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمایید و قلوب را شادمان کنید.» عبدالبها، پیام بهائی، ش ۲۲۳، ص ۸.

با آنکه از دوران پیش از ظهور ادیان سرچشمه گرفته‌اند، به منظور تسلط بر پیروان با ادیان گذشته در آمیخته‌اند.

باور خرافی نه تنها فرد انسان را از زندگی خردمندانه باز می‌دارد، بلکه هرگونه حرکت پیشرفت‌خواهانه اجتماعی را سترون می‌سازد. بدین سبب مبارزه آگاهانه با آن از دانش‌آموزی هم مهم‌تر است.

در آمیختگی خرافات با بنیادهای اعتقادی ادیان در نزد برخی به این توهم دامن زده است که کافیس، دامن ادیان کهن از باورهای خرافی زدوده شود تا آنها با شرایط نوین زندگی هماهنگ گردند.

از دید بهائی این شدنی نیست، وانگهی بنیادهای اعتقادی ادیان گذشته از سوی پیامبران در حد رشد عقل و دانش زمانه طرح شده است و برای بشریتی که در دوران ما به رشد عقلی و علمی بی‌سابقه‌ای دست یافته، تنها آیینی جوابگو است که بنیادهايش با خرد و دانش امروزی هماهنگ باشد.^{۵۳}

تنها بر پایه بنیادهای چنین آیینی می‌توان بطور مؤثر با خرافات مبارزه کرد. چنانکه در اروپا نیز با آنکه در چند قرن اخیر رفرم‌های بزرگی چهره کلیسا را دگرگون ساخته است، لیکن باورهای خرافی همچنان زمینه نفوذ مسیحیت را تشکیل می‌دهد و به اشکال مختلف بر بخش بزرگی از جامعه چیرگی دارد.

شوربختانه مبارزه با باورهای خرافی در جامعه ایران تا کنون با شکست روبرو بوده است و با آنکه پیکارگران بسیاری از گذشته‌های دور تا به امروز در این مبارزه جان‌فروسی خود را فدا کردند، در این سد رخنه‌ای نتوانستند. بویژه در دو سه دهه اخیر دامنه باورها و مراسم خرافی آنچنان گسترش یافته که گویی کوشش‌های روشنگرانه در قرن گذشته نتیجه عکس داده است!

(۵۳) «هر ملتی که اخلاقش تحسین شود ترقی می‌کند تهذیب اخلاق مطابق عقل است و هیچ اختلافی در آن نیست پس اگر چنانچه دین مخالف ق باشد او هام است.» عبدالبها، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۷.

نگاهی به مراسم و رفتار خرافی آنچنان که در سراسر ایران رواج دارد (از جمله: فالگیری، نذری دادن، طالع‌بینی و پیشگویی، دخیل بستن، (گوسفند) قربانی، آق کردن، نفرین کردن... (کافیست تا ابعاد فاجعه «فرهنگی» موجود را بر ملا سازد.

مراسم باورهای خرافی برخلاف آنچه که بعضاً ادعا می‌شود بخشی از فرهنگ عامیانه نیست که ضد فرهنگی جان سخت است.^{۵۴} زیرا که زبونی و ترس انسان در برابر «نیروهایی جادویی» را به نمایش می‌گذارد و اندیشه را بنیاد برمی‌اندازد.

مبارزه با باورهای خرافی باید با قاطعیت و پیگیرانه صورت گیرد. زیرا مبارزه‌ایست بسیار دشوار تنها با دگرگونی همه جانبه فرهنگی و پرورشی به موفقیت دست می‌یابد. مبارزه‌ای که بهائیان بیش از یک قرن پیش آغاز کردند و در طی یکی دو نسل به ثمر رساندند.^{۵۵} آنان برخاسته از اقشار گوناگون جامعه ایرانی در شهر و روستا، در این کارزار راهی دراز پیمودند و نشان دادند که خرافات زدگی در جامعه ایرانی سرشتی نیست و می‌توان به شیوه درست بر آن چیرگی یافت.

شیوه بهائیان در این باره می‌توان چنین جمع بست^{۵۶}:

* خرافات زدایی باید از کانون خانواده آغاز گردد. زیرا که باور خرافی در اوان کودکی جاگیر می‌شود و بزرگترین مسئولیت در این باره متوجه مادران و پدران است.^{۵۷}

(۵۴) «فال و رمان، آنچه در دست ناس است امری است موهوم صرف. ابدأ حقیقتی ندارد.» عبدالبها، مکاتیب، ج ۲ ص ۳۰۶.

«در خصوص چشم پاک و ناپاک... این محض توهم است.» عبدالبها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۹.

«از علم نجوم سؤال نموده بودی، آنچه تعلق به ریاضیات دارد آن مقبول. (اولاً) از تصورات و افکار اسلاف است و اساس متین، غیر موجود.»

عبدالبها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۰.

«مسئله عطسه هم صرف است. ذکرش نیز جائز نه.» عبدالبها، مکاتیب، ج ۳ ص ۲۵۶.

«کشفیات روحانیه، اوهام صرف است. ولی این اوهام چنان تجسم نمایند که بسیاری ساده‌دلان گمان نمایند که تحقق دارد... مکالمات و احضار

ارواح و مخبرات، اوهام است.» عبدالبها، مفاوضات، ص ۱۹۱.

(۵۵) «در نهی (صنعت اکسیر) الواح متعدده... نازل و به اطراف ارسال شد. بسیار عجیب است، با نهی صریح... مشغولند.» بهاء‌الله، امر و خلق، ج

۳، ص ۳۵۷.

(۵۶) «این واقعیتی است که بهائیان تنها جامعه دینی در ایران را تشکیل می‌دهند که به کلی از باورها و مراسم خرافی برکنار است. بهائیان هیچ

چیز را نحس و نجس نمی‌دانند. از سوی دیگر اعداد ۹، ۱۹، ۹۵ را به قرینه نام‌هایی، خجسته می‌شمرند.»

(۵۷) «تعلیم و تربیت بعد از بلوغ بسیار دشوار شود. تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را می‌نمایند، تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل

کنند، نمی‌شود.» عبدالبها، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۳۱.

* در کارزار خرافات زدایی باید از هر گونه اجباری پرهیزید، اما با قاطعیت از همه گونه شیوه‌های اقناعی و پرورشی استفاده کرد، تا نگرش خرافی از هیچگونه مقبولیت اجتماعی برخوردار نباشد.^{۵۸}

* خرافات زدایی بخش مهمی از نوزایی فرهنگی است و تنها در چهارچوب کارزاری فرهنگی که روان قرون وسطایی را از جامعه بزداید به ثمر می‌رسد.

- والاترین و مهمترین آماج نوزایی فرهنگی، بهبود هستی اجتماعی فردی انسان است. بدانچه گذشت به زمینه‌های این دگرگونی در پهنه جامعه اشاره شد. اینک از دید بهائی به فرد انسان نظر می‌شود که از سویی بدون دگرگونی او هیچگونه پیشرفت اجتماعی به نیکی سامان نمی‌یابد و از سوی دیگر همه کوشش‌ها در نهایت باید بدین هدف صورت گیرد که از زندگی شایسته تری برخوردار گردد.

از سالم سازی زندگی اقتصادی و روابط سیاسی تا مبارزه با مصرف مواد مخدر و مراسم خرافی، همه تدابیر برای بهبود جامعه تنها زمانی به ثمر می‌رسند که در جهت خواست و اراده افراد باشند.

بهبود زندگی اقتصادی تنها در صورتی برآستی ممکن می‌گردد که افراد نفع عمومی را از سود شخصی برتر شمرند و نظام سیاسی هنگامی خدمتگذار جامعه می‌شود، که از مردان و زنانی امین و نیکوکار تشکیل شده باشد. وگرنه به هر میزان هم نظام‌های نظارتی ایجاد شود، باز نادرستان هوشیار راه گریزی می‌یابند.

بدین سبب گام اساسی برای نیکوسازی جامعه پرورش انسان‌های نیک است. شایسته مقام انسانی از دید بهائی کسی است که هرچند به زندگی مادی اهمیت می‌دهد و کار جهان را واقعی و جدی می‌گیرد،^{۵۹} گوهر درونی را برتر از هستی مادی ارج می‌نهد. او بر این آگاه است

(۵۸) «بعضی از نفوس به کلمات واهیه که از فاضلات کلمات درویش پوسیده‌های قبل بوده، تکلم می‌نمایند و به آن افتخار می‌کنند ... امثال آن

مزخرفات همیشه دردناک بوده و خواهد بود.» بهاءالله، مائده آسمانی، ص ۳۵۱.

(۵۹) «ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینایی

نگشاید.» بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۳.

که لذت واقعی پایدار در جهان مادی ممکن نیست. زیرا لذت مادی احساس خشنودی از برآورده شدن نیازی مادی است و تنها تا زمانی می‌پاید که کمبودی برطرف شود.^{۶۰}

انسان موجودی اجتماعی است و تنها در درون روابط انسانی و عاطفی، انسان بودنش را تجربه می‌کند و به آزادی حقیقی می‌رسد. از اینرو گوهر برترینش تنها در مهرورزی و نیک‌خواهی و خدمت به دیگران متبلور می‌شود.^{۶۱} آزادی انسان در اجتماع امری تاریخی است و او در سیر تکاملی خود به سهم بیشتری از آن دست می‌یابد. آزادی فرد در زندگی با آنکه قدرت انتخاب است اگر با انضباط اخلاقی همراه نباشد بزودی دیگر انتخابی امکان‌پذیر نخواهد بود.^{۶۲}

انسان شایسته نه انزوای طلب است و نه کاهلی را بر می‌تابد. هدف زندگی این جهان را در آن می‌یابد که ویژگی‌های خدادادی را در هستی درونی و بیرونی متبلور سازد.^{۶۳}

نه تنها به کمال جویی در ویژگی‌های معنوی و اخلاقی کشش دارد، بلکه در زندگی روزمره نیز می‌کوشد، هر کار و آفرینشی را به حد کمال برساند.^{۶۴} به خردورزی و دانش‌پژوهی و نیک‌رفتاری از آنچه «حیوانی» است، متمایز گردد و به کوشش، زندگی مادی را چنان بیاراید که بتواند در آن به سرافرازی انسانی دست یابد.^{۶۵}

چنین تصویری از انسان را چون نیک‌بنگریم، به زوایای بسیاری در پهنه اندیشه و ادب ایرانی بازتاب یافته می‌یابیم. همانست که حافظ می‌جویدش،^{۶۶} لیک آن نیست که «یافت می‌-

(۶۰) «در امور دنیوی هر قدر انسان بکوشد و خود را هلاک کند فراوانی در زندگانی یک مرغ کوچکی نیابد. از این واضح و معلوم شده که انسان به جهت زندگانی این حیات دنیا خلق نشده است.» عبدالباها.

(۶۱) «اگر از ضعف بنیه و بیکاری انسان ظلم به کسی ننماید این از برای او کمالی نیست، بلکه کمال در این است که قدرت و مشغولیت داشته باشد و ظلم نکند.» عبدالباها، خطابات، ص ۱۶۵.

(۶۲) «چنانچه مثلاً «اختیار» در مصرف مواد مخدر به اعتیاد و سلب آزادی منجر می‌شود.»

(۶۳) «انسان کامل مهد راحت نجوید و بالین پرند و پرئیان نخواهد و بستر آسایش نجوید زیرا آرایش عالم به فضایل انسانی است و این خصائل جز به تحمل زحمات و مشقات ... حصول نپذیرد.» عبدالباها، به آقا میرزا عبدالحسین ابن سمندر.

(۶۴) «در دین بیان ... نهی شده ه کسی شئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد ...» بیان فارسی، باب سوم از واحد ششم.

(۶۵) «مقام انسان این است که نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسانی ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود. این کمال انسان است و آلا در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف ادعای عدل نمودن قول است نه دلیل بر تربیت و تذکر وجود انسان.» عبدالباها، پیام بهائی، ش ۲۶۱، ص ۱۱.

(۶۶) «آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی» حافظ

نشود»؛^{۶۷} در هر انسانی به ویژه در هر ایرانی، که در فرهنگ بالیده در این سرزمین پرورش یافته، می تواند نمودی درخشان یابد.

چنین نگرشی علت واقعی برای آن است که بهائیان نه تنها آینده‌ای درخشان برای ایران آرزو دارند که ایمان دارند، ایرانیان در صورت یک نوزایی فرهنگی فراگیر، گوی سبقت را به پیشرفت مادی و معنوی خواهند ربود و میهن مان رشک جهانیان خواهد گشت.^{۶۸}

گفت آنکه یافت می‌نشور، آنم آرزوست» مولوی

(۶۷) «گفتند: یافت می‌نشود گشته‌ایم ما

(۶۸) «این یاران مژده باد شما را که ایران به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم نماید ... بلکه امید چنین است که در آینده بطه روی زمین شود و نفعه مشکین ایران خاور و باختر را معطر نماید.» عبداله‌ها، یاران پارسی، ص ۲۱۰.

«باید از شما ظاهر شود، آنچه که سبب

آسایش و راحت بیچارگان روزگار

است. کمر همت را محکم نمایید،

شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و

به آزادی رسند.»^۱

آنچه در این نوشتار از نظر خوانندگان گذشت به پیشنهادهای بهائی برای بهبود زندگی اجتماعی نظر داشت و با توجه ویژه‌ای به جامعه ایرانی مطرح گردید. هدف آنکه، از سوی دیگر شالوده‌ای بدست دهیم، که امیدواریم به نوبه خود به همبستگی همه ایرانیان برای ساختن آینده میهن یاری رساند.^۲

در این نوشتار یکسره از بیان اعتقادات روحانی و تعالیم اخلاق بهائی صرف نظر شد. همچنانکه درباره پیشنهادهای بهائیان برای سامان یافتن جامعه جهانی تنها به اشاراتی اکتفا گردید. روشن است که وظیفه دین از نظر آیین بهائی پیش از هر چیز تربیت اخلاقی و پرورش نیروی معنوی مردمان است و ادیان با توجه به دگرگونی اوضاع زندگی بشر^۳ تنها رهنمودهایی کلی ارائه می‌دهند.

حتی همین رهنمودها نیز در ابتدا با توجه به توان پذیرش پیروان مطرح می‌گردد تا به مرور به کوشش آنان به واقعیت بپیوندند و زمانه نیازهای دیگری مطرح سازد.

خواسته‌های آیین بهائی نیز از یک قرن و نیم گذشته که بهائیان بخشی از جامعه ایرانی عصر قاجار را تشکیل می‌دادند، تا به امروز دگرگونی‌هایی یافته است. اگر بعضی راهنمایی‌ها تا حدی به باور همگانی

(۱) بهاءالله، لوح مانکجی، مجموعه الواح، ص ۲۸۶.

(۲) «اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی علی‌الخصوص به ایران نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان.»
عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹.

(۳) «تعبیر و تبدیل از لوازم ذاتیه امکان است. ممکن نیست تغییر پیدا نشود. لابد بعد از هر معموری مطموری است و بعد از هر آفتابی شب یلدايي.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۵۴.

بدل شده است،^۴ برخی دیگر که آن زمان از افق ذهن مردمان فراتر می‌رفت، امروزه مهم‌ترین نیاز زمانه است.^۵

آنچه که ادیان الهی را در هر دوره‌ای به نوری فراراه مردمان بدل می‌سازد، موازین و بنیادهای اعتقادی آنهاست. آیین بهائی از بنیادهایی برخوردار است که به اعتقاد بهائیان در دوره‌ای بسیار طولانی پاسخگوی نیازهای بشریت خواهد بود و اینک در پایان سخن، برای خوانندگان که علاقمندند بدانند، این رهنمودها بر کدام زیربنای اعتقادی استوار است، با نگاهی کوتاه تعالیم اساس بهائی را از نظر می‌گذرانیم:

روشنگران اروپایی در سده‌های گذشته به منظور رویارویی با «حقایق ابدی» قرون وسطایی، کوشیدند نشان دهند که «حقیقت نسبی است» و چون جهان و هر چه در اوست، در بستر زمان جاری است، در آن جایی برای حقایق ابدی نیست.^۶ اما نسبییت تنها ویژگی حقیقت نیست و در آیین بهائی به ویژگی دیگر و بسیار مهم‌تر حقیقت نیز توجه شده و آن این است که در هر زمان و مکان مشخصی، حقیقت یکی است و با غلبه بر پیشداوری و به کمک خرد میسر است که همگان به شناخت مشترکی از آن در هر پدیده‌ای دست یابند.

مطابق ساختن نسبییت و چشم‌پوشی بر دیگر جوانب حقیقت، بدانجا می‌انجامد که هر کس داده‌های هنی خویش را حقیقت مطلق انگارد و انسان‌ها از یکدیگر دور شوند. اما تکیه بر یکی بودن حقیقت در زمان مشخص، راه شناخت آن را می‌گشاید و همگان را به سوی اراده مشترک برای بهبود واقعیت موجود و اصلاح جهان پیرامون رهنمون می‌سازد.^۷

جستجوی حقیقت هر چند که با کمک خرد سالم آسان می‌نماید، در عمل می‌تواند با موانع بزرگی روبه‌رو باشد. زیرا که جستجوی آن بر زمینه‌ای تهی صورت نمی‌پذیرد و هر انسانی نسبت به جهان

(۴) «منع کتک زدن کودکان و یا رعایت بهداشت و دوری گزیدن از خزینه‌ها، بر صندلی نشستن و بهیز از صرف غذا با دست و یا ناروا بودن دست‌بوسی به ادای احترام ...»

(۵) به عنوان نمونه می‌توان از بکارگیری شیوه دموکراسی در همه امور اجتماعی و یا ضرورت حفظ محیط زیست یاد کرد که هر چند در همان دوره نیز در آثار بهائی مطرح گردید، اما در جامعه آنروز قابل طرح نبود.

(۶) «عالم کتابی است مبین در هر حین به زوال خود گواهی داده و می‌دهد.» بهاء‌الله، لئالی‌الحکمه، ج ۳، قطعه ۲۱۴.

«هر امری را منع و مقاومت می‌توان نمود مگر اقتضای زمان را.» عبدالباها، پیام ملکوت، ص ۱۳۹.

(۷) «چون حقیقت یکی است؛ تعدد قبول نمی‌کند، لهذا افکار مختلفه منتهی به فکر واحد گردد.» عبدالباها، لوح لاهه.

پیرامون و پدیده‌های آن از تصویری برخوردار است که آنها را حقیقی می‌پندارد. او به طور طبیعی به این تصورات دل‌بستگی دارد و اگر هم با واقعیت دگرگون شونده همخوانی نداشته باشند، تجدیدنظر در آنها را دشوار می‌یابد. تا آنجا که به پیشداوری متوسل می‌شود و آنگاه که پیشداوری‌هایش با منافع توأم گردد، با تعصب از آنها دفاع می‌کند و از نگرش انسانی به جهان بازمی‌ماند.^۸

انسان بالغ و خردمند اما به خوبی می‌داند که تنها با حقیقت می‌توان پربار و شایسته زندگی کرد. بدین سبب همواره می‌کوشد با توسل به آموزش، داده‌های ذهنی‌اش را به واقعیت نزدیک‌تر کند. از دید بهائی غلبه بر پیشداوری‌ها و کوشش برای یافتن حقیقت به ویژگی‌هایی نیاز دارد که تحقق آنها انسان را به راستی شایسته این نام می‌کند.^۹

از سوی دیگر پیش‌داوری‌ها و تعصبات، تاریخ بشر را به دشمنی و خون‌آلوده و چه بسا که انسان را به گرگ انسان بدل کرده است. بدین سبب مهم‌ترین پیش‌شرط جستجوی حقیقت، ترک تعصب و غلبه بر پیش‌داوری در هر زمینه‌ای است؛ به ویژه آنجا که پای انسانی دیگر در میان باشد.^{۱۰} لازمه چنین منشی اعتراف به این حقیقت ساده است که نوع انسان یکی است و همه با وجود تفاوت‌های بسیار و ویژگی‌های گوناگون، یکسان از گوهر ایزدی بهره دارند.

اعتراف به این حقیقت نیز گرچه آسان می‌نماید، لیکن در عمل مستلزم آن است که بتوان بر تمام انواع تعصبات قومی، وطنی، نژادی، مذهبی، جنسی، معیشتی و طبقاتی چیره گشت و به انسان در هر جامه و رنگی به دیده‌ای مهرورزانه نگریست.^{۱۱}

(۸) «باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد. زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند تقالید مختلف است تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است ... پس باید تحری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود.» عبدالباها، خطابات آمریکا، ص ۲۴۷.

(۹) «اگر بخواهیم حقیقت را بیابیم باید ترک تعصبات نماییم و دیده‌ای بینا و عقلی سلیم داشته باشیم ... هیچگاه خود را بر حق و سایرین را بر باطل ندانیم. چه این امر مانعی عظیم در راه اتحاد است. اگر طالب حقیقتیم بدانیم که ... حقیقت همواره یکی است و هیچ حقیقتی ضد و مخالف با حقیقت دیگر نتواند. نباید محبت را در یک دین و یا یک شخص منحصر کنیم و خود را مقید به تقالید سازیم. باید از این قیود آزاد شویم تا بتوانیم با آزادی فکر تحری کنیم و حقیقت را بیابیم.» عبدالباها، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۳.

(۱۰) «تعصبات است که عالم را خراب کرده، هر عداوت و نزاعی و هر کدورت و ابتلائی که در عالم واقع شده یا از تعصب وطنی یا از تعصب جنسی یا تعصب سیاسی.» عبدالباها، پیام ملکوت، ص ۹۹.

(۱۱) «عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مضمن است که سبب هلاک است جمع اختلافات و جنگ‌ها و نزاع‌ها و خونریزی - ها سببش این تعصب است ... و تا این تعصبات موجود است عالم انسانی آسایش نیابد.» عبدالباها، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۹.

انسان شایسته به همه هستی و در نهایت به هموعان خویش مهر می‌ورزد. این نیز هر چند که مطلوب می‌نماید، به سادگی ممکن نمی‌شود و به کوشش و آگاهی نیاز دارد. زیرا که محبت را کیفیت و مراحل چندی است: محبت میان اعضای یک خانواده طبیعی و غریزی است. چنانکه می‌توان گفت، انسان و حیوان در آن شریکند؛ دیگر دلبستگی به زادگاه، دوستان و همراهان در زندگی است، که از نیازهای نخستین انسان اجتماعی به شمار می‌رود و به برآوردن این نیازها توجه دارد.^{۱۲}

اما این دلبستگی‌ها از جنبه دیگری نیز برخوردارند و آن احساس بیگانگی به «دیگران» است. از این رو شایستگی و بلوغ انسانی در آن است که به کمک آگاهی و رشد معنوی فراتر رود. زیرا همانگونه که همبستگی ملی فراتر از میهن دوستی است و با شناخت فرهنگ و هویت تاریخی به دست می‌آید، مهر به نوع بشر نیز به آگاهی و شناختی ژرف و گسترده نیاز دارد.

شناخت بر دو زمینه اصلی استوار است: شناخت علمی - هنری و شناخت معنوی - فلسفی. پیشرفت همه جانبه بشر نیز به پیشرفت هماهنگ انسان در هر دو زمینه بستگی دارد. همچنانکه شناخت علمی و هنری هرگاه با مبانی اخلاقی توأم نباشد فاجعه‌انگیز است، بدون بهره‌مندی از دانش و هنر نیز نیروی مهنوی انسان به شکوفایی نمی‌رسد.

در دوران معاصر، بشریت از ناهماهنگی شدیدی میان این دو زمینه رنج می‌برد: از یک سو دانش که تا همین چند سده گذشته با تخیل و افسانه عجین بود، در زمینه‌های گوناگون به چنان سرعتی شگرف پیشرفت داشته که به این تصور دامن زده است، به نیروی دانش می‌توان همه جوانب زندگی انسان را سامان داد. در حالی که کار علم ایجاد توانایی و قدرت است نه تعیین هدف و غایت و فاجعه‌های قرن بیستم به خوبی نشان دادند، که دانش باید در کنترل ارزش‌های خردمندانه اخلاقی و فرهنگ انسانی باشد و گرنه به نابودی زندگی و تحکیم حکومت زورمندان منجر می‌شود.

(۱۲) « محبت را لوازمی لازم است، یک وقتی روابط عائله است یک وقتی ... روابط وطن است یک وقتی است روابط محبت روابط جنسی است یک وقتی است که اسباب محبت وحدت منافع است ... این اسباب جمیعاً خصوصی است محبت عمومی حاصل نخواهد شد به جهت اینکه این سبب محبت است میانه اهل یک وطن، اما اهل (وطن‌های) دیگر محرومند ... » عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۶۵.

از سوی دیگر اما، احساسات وجدانی و بنیادهای اخلاقی بشر امروز، همچنان به باورهای قرون وسطایی وابسته‌اند بر اعتقادات خرافی و ساده‌نگری‌های کودکانه قرار دارند.^{۱۳}

انسان بدان انسان است که برای شناخت علمی و هنری، روحی سرکش و بلندپرواز هستی‌اش را بر فروزد. روحی که به پرسش‌های ذهن‌سوزی، اندیشه را برمی‌انگیزد تا در معنای هستی بیاندیشد و دنیایی برای وهم و خیال را در جهان خاکی بازتات دهد.

آیین بهائی با آنکه اندیشه فلسفی و دستاوردهای اندیشمندان را به دیده تأیید و تشویق می‌نگرد،^{۱۴} فراتر از آن برای انسان زندگی معنوی و نیازهای روحی توصیف‌ناپذیری قایل است که تنها در آیینی خردمندانه بر آورده شدنی است.

دانش و هنر و فلسفه در هیچ مرحله و مکتبی قادر نبوده و نخواهند بود، انسان را در همه جوانب هستی‌اش توصیف کنند و نیازهای روح متکامل او را بر آورند. برعکس این انسان است که در هر مرحله از هستی تاریخی‌اش به نیروی خلاقه، مرزهای دانش و فلسفه زمانه را درمی‌نوردد و راه به سوی افق‌هایی تازه می‌گشاید. از سوی دیگر همین نیروی معنوی و «آوا»ی یزدانی اگر از انسان دریغ گردد او را به سرایش توحش سرنگون می‌سازد.

دین و آیین موجب پژمرگی فرد و جامعه نمی‌شود بلکه فرد نابالغ و جامعه رشد نیافته زمینه سوء استفاده از احساسات روحانی و اعتقادات معنوی را فراهم می‌کنند. درست به این سبب که باورهای دینی با ژرف‌ترین احساسات بشری سر و کار دارند، استفاده از آن به عنوان ابزار اعمال قدرت به خون‌ریزی‌های وحشیانه و جنگ‌های خانمان‌براندازی منجر شده است.^{۱۵}

(۱۳) «اگر مسایل دینیه مخالف عقل و عالم باشد وهم است زیرا مقابل علم، جهل است و اگر بگوییم دین ضد عقل است مقصود این است که دین جهل است. لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود.» عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۴.

«رؤسای ادیان، مثل کشیش‌های کاتولیک، قدری نان و شراب را در دست گرفته، نفسی به آن می‌دمند و می‌گویند این نان، جسد مسیح است و این شراب، خون مسیح. البته شخص عاقل قبول این اوهام نمی‌کند.» عبدالبهاء، سفرنامه آمریکا، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۱۴) «و اما فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایش‌اند. زیرا خدمات فائده به عالم انسانی نموده‌اند و همچنین فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده‌اند. ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی می‌دانیم و فلاسفه وسیع‌النظر را ستایش می‌نماییم.» عبدالبهاء، لوح پروفیسور فورل.

(۱۵) «چون نظر به تاریخ نمایم می‌بینیم ... همیشه این خاک سیاه ب خون بشر رنگین شده بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره‌پاره کرده‌اند با اینکه حالا به این عصر نورانی رسیده عصر مدنیت است ... عقول ترقی کرده است احساسات انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی است ...» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۹۳

در جهان کونی بخش بزرگی از انسان‌های فرهیخته با توجه به جنایاتی که در طول تاریخ با سوء استفاده از مذاهب صورت گرفته، بدین نتیجه رسیده‌اند که یکسره از احساسات روحانی و ایمان دینی چشم پوشند: «زیرا این احساسات در نهایت به باورهایی منجر می‌شود که می‌تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد. پس بهتر است که وجدان، داور نیک و بد انسان باشد و تربیت و روشننگری، جامعه را به سوی نیکی گرایش دهد.»

واقعیت اما این است که از هر امر نیکی می‌توان به بدی استفاده کرد.^{۱۶} همان‌طور که کاربرد ناروای دانش نمی‌تواند موجب ستایش بی‌دانشی گردد، سوء استفاده از احساسات روحی نیز نباید به انکار ضرورت آن منجر شود. راه درست آن است که آدمی از چنان رشد معنوی و توانایی فکری برخوردار گردد که بتواند از برآمدن ساختارهای زر و زور جلو گیرد و اغوای قدرت و نیروی فریب را به زانو درآورد.

بدین سبب که مذاهب در جوامع واپس مانده مورد سوء استفاده قرار گرفته و می‌گیرند، نمی‌توان انسان را از احساس روحانی تهی خواست و به پژمردگی معنوی وی دامن زد. وانگی وجدان فردی و اجتماعی یکی از نیروهای احساس روحانی است که انسان را ورای منافع فردی و امیال گروهی به نیکی وامی‌دارد. در حالی که پرورش نارسای وجدان به غرایز حیوانی میدان می‌دهد و دانش و هوش را به اهرم جنایت‌های باز هم بزرگ‌تری بدل می‌سازد.

آیین بهائی خواستار رشد همه‌جانبه آدمی است و طرحی از انسان را نقش می‌کند که احساسات روحانی‌اش به آهنگ رشد دانش او تعالی یابد. انسان تنها به دانش و هوش انسان نیست، بلکه از طیف گسترده‌ای از احساسات گوناگون برخوردار است. بخش مهمی از این احساسات غریزی است که اگر پرورش نیابند، ناگزیر به رفتارهای لجام گسیخته حیوانی دامن می‌زنند.

پرورش احساسات انسان به زندگی‌اش معنایی در خور می‌دهد و او را ورای منافع شخصی و مادی به رفتار مهرورزانه و نیک‌خواهانه وامی‌دارد و وجدان بیدار و آگاهش را برمی‌فروزد. احساساتی که هنر

(۱۶) «هر امر خیری که وسیلهٔ اعظم سعادت عالم باشد قابل سوءاستعمال است و حسن و سوءاستعمال بسته به درجات مختلفهٔ افکار و استعداد و دیانت و حقانیت و علؤ همت و سمؤ غیرت متحیزان و منتفذان اهالی است.» عبدالباها، رسالهٔ مدنیه، ص ۲۱.

تنها بخشی از آن را متبلور می‌سازد و اندیشه فلسفی تنها به جوانی از معنایی که به هستی می‌دهد دست می‌یابد.^{۱۷}

آیین بهائی به همان اندازه که برای نقش و عملکرد دین اهمیت قایل است، سوءاستفاده از آن را فاجعه‌انگیز می‌داند. از این رو بدون مجامله کوچک‌ترین سوئی استفاده از احساسات و باورهای دینی را بر نمی‌تابد. دینی را که به دشمنی و خشونت دامن زند، اصولاً دین نمی‌داند^{۱۸} و خواستار چنان انسان رشد یافته‌ای است که با دانش و خرد در آیین و باورهایش بنگرد. باور دارد که ریشه اعتقاد از آنجا خشک می‌شود که بخواهند تحمیلش کنند^{۱۹} از این رو تحمیل عقیده را حتی به وسایل تربیتی روا نمی‌داند، چنانکه پرورش دینی کودکان را تا بدانجا مجاز می‌شمارد که به تعصب منجر نگردد.^{۲۰}

با توجه به این تجربه بشری که همبستگی میان پیروان می‌تواند در درازمدت به بیگانگی نسبت به دیگران بدل گردد، بهائیان نه تنها هرگونه مرزبندی عقیدتی را رد می‌کنند^{۲۱} که اصولاً ایمان را به تنهایی موجب رستگاری نمی‌دانند و حتی افراد ناباور به اعتقادات دینی را اگر از رفتار و کردار شایسته برخوردار باشند ستایش می‌کنند.^{۲۲}

سرنوشت انسان در زندگی فردی و اجتماعی به دست خود اوست. هم اوست که باید به ویژگی‌های انسان بالغ جلوه کند و به هیچ قدرت بیرونی و وسوسه درونی اجازه ندهد، احساسات روحی‌اش را دستخوش امیال غیرانسانی سازد.

(۱۷) «عالم امکان مانند هیكل انسان است که از عالم جنین نشو و نما می‌نماید تا به عالم بلوغ و کمال می‌رسد و می‌توانیم بگوییم که ترقیاتی که انسان از بدایت عمر تا وقت بلوغ نموده همه مبادی ظهور عقل بود، حال این قرن بلوغ است ... تا مدنیت الهیه و مدنیت ماده توأم گردد و کمال انسانی جلوه نماید.» عبدالبها پیام بهائی، ش ۱۰۸.

(۱۸) «اگر دین سب جنگ و جدال شود، البته بی‌دینی بهتر است. زیرا عدم شئی مضر بهتر از وجود آن است.» عبدالبها، خطابات، ج ۲، ص ۲۶۲.
(۱۹) «ایمانی که به ضرب (شمشیر) حاصل گردد بسیار بی‌اعتبار و به سبب امر جزئی منقلب به کفر و ضلال می‌شود.» عبدالبها، رساله مدنیه، ص ۵۲.

(۲۰) «باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند و لکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد» عبدالبها، اصول عقاید بهائیان، ص ۳۹.

(۲۱) آرزوی عبدالبها چنین است که دوستان اتحاد عمومی تأسیس نمایند نه محفل اتحاد خصوصی بیارینند. این ملاحظه را بسیار داشته باشید زیرا در دوره‌های سابق چنین وقوعات هر چند بدایت الفت بود نهایت کلفت گشت.» عبدالبها، پیام بهائی، ش ۹۹، ص ۵.

(۲۲) «ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند.» عبدالبها
«کسانی که اعمال طیبه اخلاق حسنه دارند، هر چند مؤمن نباشند از رحمت الهی بی‌نصیب نخواهند بود» عبدالبها، امر و حق، ج ۳، ص ۳۹۰.

اگر آدمی به وجدان و اراده آزاد زندگی می‌خواهد، باید خود داور نیک و بد رفتارش باشد.^{۲۳} در کوشش برای رشد مرتبه معنوی می‌تواند از گرما و روشنی فروغ ایزدی، به اندیشه و گفتار و کردار نیک، بهره برد و به آرامش و سرافرازی روحی دست یابد. لیکن نباید بارگاه ایزدی را به مکان داد و ستد و «جزا و ثواب» بدل سازد.^{۲۴}

روشن است که چنین چشم‌داشت‌هایی از ادیان گذشته که مناسب مرحله رشد پیشینان ما بوده‌اند بر نمی‌آید و بشریت امروزه و فردا نیاز به آیینی دارد که با مرحله رشد فکری و احساسی‌اش هماهنگی داشته باشد. آیین ایزدی یادگار نسل‌های گذشته نیست و هر انسان بالغی باید به جستجوی مسؤولانه آن را بیابد و به بنیادهای خردمندانه‌اش رفتار نماید.^{۲۵}

تلاش بهائیان در یک قرن و نیم گذشته نشان می‌دهد که گسترش بنیادهای اخلاقی روندی مانند انقلاب اجتماعی نیست که یک شبه وضع موجود را دگرگون کند. ماهیت افراد و شیوه رفتار آنها را بسادگی نمی‌توان تغییر داد. از دروغگو راستگو ساخت و یکه تاز خودکامه را به عایت آرای دیگران عادت داد. این تنها پرورش روحی است که اگر وسایل و فرصتش حاصل شود، می‌تواند انسان و جامعه را به تدریج به صلح‌جویی، آزاداندیشی و بفرمان آوردن غرائز تند و بی‌تاب درونی گرایش دهد.

پیروان آیین بهائی خود را در این راه تافته جدا بافته‌ای نمی‌دانند و ستایشگر همه انسان‌هایی هستند که به روشنایی خود و پیرامونشان می‌کوشند. بخوبی می‌دانند که اختلافات مذهبی جانگدازترین زخم‌ها را بر پیکر بشریت رنج‌دیده وارد آورده است و امیدوارند که به رفتار مهرورزانه بر این زخم‌ها مرهمی باشند.^{۲۶}

(۲۳) «... مسؤولیت وجدان که از خصایص دل و جان است اگر در این جهان واقع گردد، دیگر چه کیفی از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند؟» عبدالبها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۱۹.

(۲۴) «هرگاه کسی به طمع (بهشت) یا (ترس از آتش) عبادت کند ... هر آینه محبوب از عبادت خداوندی شده ...» عبدالبها، امر و خلق، ج ۱، ص ۹۶.

(۲۵) «مقصد ... این است که بلکه بیگانگی از عالم انسانی زایل گردد و جمیع نفوس بشر با یکدیگر در نهایت رأفت و محبت سلوک نمایند. کسی را تعرض به دیگری نماند ... و آیین و مذهب را سبب بغض و عداوت ننمایند و طریقت را وسیله روال حقیقت نکنند.» عبدالبها، پیام بهائی، ش ۱۶۳.

(۲۶) «ضعیفه و بغضای مذهبی ناری است عالم‌سوز و اطفای آن بسیار صعب.» بهاء‌الله، اشراقات

درست است که همه ادیان، پیامبران دوستی و بنیادهای اخلاقی بوده‌اند و چنین می‌نماید که می‌توان به نیروی عقل این بنیادها را بازشناخت و بدان رفتار کرد، لیکن واقعیت نشان می‌دهد که آگاهی بر نیک و بد، به تنهایی به گسترش پایدار نیکی نمی‌انجامد. از اینرو لازم است که مبانی اخلاقی نیز با توجه به رشد بشری تجدید حیات یابند و بر بنیادهای لطیف‌تر و والاتری استوار گردند.^{۲۷} از آن مهم‌تر انسان باید از چنان روحی سرافراز و نگرشی بالا برخوردار گردد که به نیرویی درونی گرایش به بدی را برنتابد.^{۲۸}

آیین بهائی در این راه فراتر می‌رود و گسترش نیکی را به کانون اراده آزاد انسان بدل می‌سازد. به این هدف پدیده‌ای دیرین^{۲۹} چهره‌ای نوین می‌یابد و آن این است که هر انسان بالغ و مسؤولی با یزدان پاک پیمان بندد که از او جز نیکی برنیاید و غیر از مهر به دیگران نتراود.^{۳۰}

روشن است که چنین پیمانی تنها متوجه وجدان و رفتار اخلاقی فرد نیست، بلکه دست هم‌پیمانان را در دست یکدیگر می‌گذارد تا در هر زمینه و محدوده‌ای در راه بهسازی گام زنند. خواه آموزش و دانش - پژوهی باشد و خواه کوشش برای آبادانی محیط زندگی.

نکته مهم آنکه آیین بهائی این کوشش را وابسته به همکاری «دیگران» و به وجود آمدن شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای نمی‌داند. چنانکه بهائیان وظیفه داشته و دارند، بدون آنکه منتظر شرایط اجتماعی مطلوبی باشند در راه آبادانی کشور خویش بکوشند.^{۳۱}

این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد مقصود رفع آنچه سبب اختلافات احزاب عالم و تفریق امم است، بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شده و به خود پردازند. بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۲۷) «خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌ند چنان که او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست؛ هر گاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار. بهاءالله، اصول عقاید بهائیان، ص ۱۹.

(۲۸) «پاکی از آلاینش پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد.» بهاءالله، مائده آسمانی، ص ۳۵۱.

دنیا لایق آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۱۸.

(۲۹) «بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم» فردوسی

(۳۰) «... آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیکخواه همه روی زمین نماید.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۶۳.

(۳۱) «شما چشم‌داشت از اغیار نداشته باشید. ایران را آباد کنید. مثلاً شما از همدان شروع کنید تا نوبت به جاهای دیگر برسد.» عبدالبها، به میرزا عبدالله عهدیه، سفرنامه علی فیروز، دسامبر ۱۹/۱۹.

از دید بهائی هر فرد، هر خاندان، ساکنان هر شهر و مردم هر کشوری با هم پیمانی، می توانند دروازه های پیشرفت و نوسازی را بگشایند. بنیان پایدار جامعه ای پیشرفته، آزاد و دموکراتیک نیز بر چنین پیمانی است.^{۳۲}

(۳۲) «امروز کیش یزدان پدیدار. جهان دار آمد و راه نمود. کیشش نیکوکاری و آیینش بردباری این کیش زندگی پاینده بخشد و این آیین مردمان را به جهان بی نیازی رساند ... بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۴۲.

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شور انگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خاورش همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان. کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه جان پرور و گهسارش پر از میوه تازه و تر و چمنزارش رشک باغ بهشت. هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش. روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگوارش پنهان در زیر روپوش. باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار. چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان نازینش آواره و در به در هر کشور. دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخشش به جوش آمد و آفتاب دهش دردمید. بهار تازه رسید و باد جانپرور وزید و ابر بهمن بارید. پرتو آن مهر مهرپرور تابید. کشور بجنیبیدو خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت. جهان جهانی تازه شد و آواز بلند گشت و دشت و گهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام شادمانی است پیغام آسمانی است بنگاه جاودانی است بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که به جان بکوشند تا از آن باران بخشش بهره به یاران دهند و کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند. آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش در گذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند. ع ع

کتابنامه

- «انسان در آئین بهائی»، علیمراد داودی، Kalimat Press، ۱۹۸۷.
- «اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار»، م یزدانی، مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۳.
- «امروخلق»، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین ۱۹۸۶.
- «پیام ملکوت»، بکوشش عبدالحمید اشراق خاوری، هند، ۱۹۸۵.
- «حال و آینده جهان»، شوقی ربانی، ترجمه جمشید فنائیان، انگلستان
oneworld publication ltd، ۱۹۸۶.
- «دریای دانش» بهاءالله، مؤسسه مطبوعات بهائی هند، دهلی نو، ۱۹۸۵.
- «در جستجوی عدالت اجتماعی»، جان هادلستون، ترجمه حوریوش رحمانی، century press،
استرالی، ۱۹۹۳.
- «رساله سیاسی»، عبدالبهاء، محفل ملی هند، بمبئی، ۱۹۳۴.
- «رساله مدنی و مسئله تجدد در خاورمیانه»، دکتر نادر سعیدی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۳.
- «مائده آسمانی»، بکوشش عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع.
- «مجموعه الواح مبارکه»، بهاءالله، مطبعه قاهره، مصر ۱۹۲۰.

- «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده»، بهاء‌الله، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۹۸۰.

- «مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء»، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۹۸۴.

- «مفاوضات عبدالبهاء»، به اهتمام کلیفورد بارنی، مطبعه بریل لیدن ۱۹۰۷.

- «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۹۹۲.

- «نظم جهانی بهائی»، شوقی افندی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۸۹.

- «یاران پارسی»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، هوفهایم-آلمان، ۱۹۹۸.